

خطر اعدام دستگیرشدگان حوادث اخیر جدی است

به دفاع از جان دانشجویان و جوانان دربند برخیزیم!

● برای انتقام از دانشجویان و جوانان وزارت اطلاعات دست به بازداشت‌های گسترده، شکنجه، تهدید و ناپیشتان نفرت‌انگیز تلویزیونی زده است
● روزنامه‌های وابسته به جناح محافظه‌کار، علنا خواهان اعدام دستگیرشدگان شده‌اند

به دنبال شش روز تظاهرات بی‌سابقه دانشجویان و جوانان در بسیاری از شهرها و دانشگاه‌های کشور، وزارت اطلاعات حکومت جمهوری اسلامی به سرکوب و وحشیانه جوانان و دانشجویان معترض اقدام کرده است و این در حالی است که عوامل باندهای سیاه وابسته به محافظه‌کاران که فاجعه کوی دانشگاه را آفریدند، از تعقیب و تعرض مصون مانده‌اند و آزادانه در کار سازماندهی جنایات آینده خود هستند.



در جریان تظاهرات دانشجویی بیش از ۱۲۰۰ نفر دستگیر شدند، بسیاری از آن‌ها شکنجه شده‌اند و از سرنوشت خیلی‌ها هنوز اطلاعی در دست نیست. خطر جان فعالین دانشجویی را تهدید می‌کند

عواملان قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه از یک مرکز دستور گرفته‌اند

حقیقتی که دم به دم بیشتر برملا می‌شود:

امامی یک فرد نیست که با اعلام مرگ مشکوک و پر از ابهام وی دامن محفل‌های خودسر برجیده شود. او که با تکیه بر اعتماد بیش از حد مسئولان طی سالهای طولانی در حساسترین پست امنیتی کشور به پی‌گیری طرحها و برنامه‌های القائی پرداخت و مشکلات فراوانی را در داخل و خارج از کشور برای نظام و کشور فراهم آورد... در طول سالهای مسئولیت خود در ساماندهی جریان نقش اساسی داشته که وی را از حالت یک فرد به صورت یک جریان ریشه‌دار در آورده است. «نمایندگان ادوار مجلس در ادامه بیانیه خود نوشته‌اند: «اینک بر مسئولین امر است که به این سؤالات اساسی پاسخ دهند. دوستان و یاران و همقطاران سعید امامی در وزارت اطلاعات و در سایر دستگاهها چه کسانی هستند؟ رابطه‌ها و جریانات خشونت‌طلب با این افراد چگونه ادامه در صفحه ۴

● هاشم آغاچری: ستاد توطئه در درون حکومت است
● روزنامه‌های نشاط: آن‌ها که آدرس غلط می‌دهند، همان «محفل» مشترک عامل قتل‌ها و حمله به کوی دانشگاه هستند
● دفتر تحکیم وحدت: ریشه هر دو ماجرا در تلاش واحد جناح انحصارگر برای به شکست کشاندن برنامه اصلاحات است

روشنفکران کشور و حمله به کوی دانشگاه تهران و فجایع پس از آن را از منشاء واحد دانسته است که در درون حکومت جمهوری اسلامی قرار دارد.

بیانیه نمایندگان ادوار مجلس
نمایندگان ادوار مجمع مجلس در بیانیه‌ای که در تهران انتشار دادند، از جمله نوشتند: «کشف راز قتل‌های محفلی می‌تواند ارتباط سعید امامی‌ها را با بسیاری از محفل‌های دیگر برملا و مسئولین را در خشکانیدن ریشه‌های فساد و در آوردن چشم توطئه یاری نماید. سعید

در حالی که وزارت اطلاعات رژیم با ناپیشتان نفرت‌انگیز تلویزیونی و بیانیه‌های سراسر دروغ خود می‌کوشد، فجایع کوی دانشگاه تهران را به «عوامل ضد انقلاب» و جاسوسان خارجی منتسب سازد، این واقعیت بیشتر روشن می‌شود که عاملان حمله به کوی دانشگاه تهران و آشوب‌های خیابانی همان‌هایی هستند که نویسندگان و آزادی‌خواهان کشور را در پاییز گذشته به قتل رساندند. چند موضوع‌گیری مهم در تهران این واقعیت را مورد تأیید قرار داده و قتل‌های نویسندگان و

اعتراض دانشجویان به وزارت اطلاعات

نیروی انتظامی و گروه‌های حرفه‌ای فشار که نام‌ها و چهره‌هاشان به دلیل آشوبگری‌ها و قانون‌شکنی‌های فراوان و مکرر برای همگان شناخته شده است، کار دشواری است؟
شورای دانشجویان در پایان بیانیه خود تأکید کرده است: «همچنان استوار و بدون توجه به تهدیدهای آشکار و پنهان به پیگیری خواسته‌های خود ادامه می‌دهیم».
در این بیانیه متأسفانه از بازداشت منوچهر محمدی به عنوان فردی «فرض‌طلب» حمایت شده و دستگیری او «امری لازم و ضروری» اعلام شده است. این موضع‌گیری از سوی شورای منتخب دانشجویان شایسته نیست. سابقه فعالیت‌ها، افکار و مواضع سیاسی منوچهر محمدی هرچه باشد، هدف وزارت اطلاعات از دستگیری ادامه در صفحه ۲

شورای منتخب دانشجویان متحصن، با انتشار اطلاعیه شماره پنج خود، به وزارت اطلاعات اعتراض کرد. در این بیانیه با اشاره به اعترافات تلویزیونی منوچهر محمدی آمده است: «به نظر می‌رسد پرداختن بیش از حد به این جریان و دامنه زدن رسانده‌های بیگانگان خط می‌گیرند، تلاشی در جهت انحراف ذهن و فراموشی واقعیات مسلم فجایع ۱۸ تیر ماه است. جای نگرانی است که پرونده‌سازی‌ها و اعترافات خلاف واقع گرفته شده از بازداشت‌شدگان زمینه‌ساز تبلیغات سوء برای ضربه زدن به جریان‌های اصیل دانشجویی به عنوان بازوان قدرتمند اصلاحات شود».
در ادامه این بیانیه آمده است: «آیا برای وزارت اطلاعات تعیین عناصر مختلف و خودسر

دادگاه روحانیت موسوی خوئینی‌ها را محکوم کرد

● خوئینی‌ها: بستن سلام تصمیمی بود که از پیش گرفته بودند و منتظر بهانه بودند

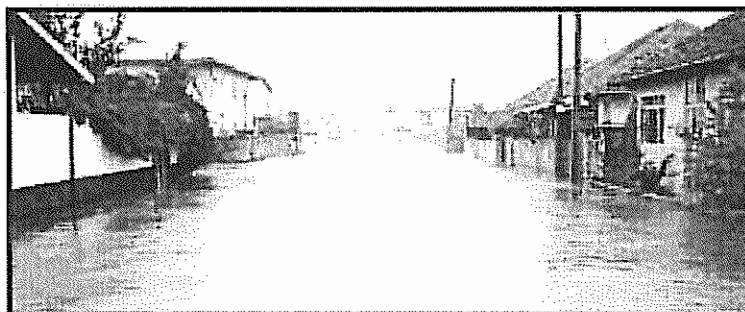
کردند و روزنامه سلام در یک حرکت زشت و بدور از اخلاق با چاپ نامه سعید اسلامی که همه می‌دانند چگونه شخصی است، به نمایندگان مجلس توهین کردند و در صدد القای این امر برآمدند که طرح فوق در راستای سیاست سعید اسلامی بوده است و نمایندگان در صدد اجرای مویات سعید اسلامی هستند. وی این امر را اخلاق در میانی نظام و انقلاب دانست و گفت: سلام می‌خواسته است جلوی نفوذ اجانب به مطبوعات باز بماند. وی سلام را به تحریک دانشجویان متهم کرد و گفت: رابطه چاپ نامه سعید اسلامی با آشوب‌های اخیر را نمی‌توان انکار کرد.

خوئینی‌ها در دفاع از خود ادامه در صفحه ۴

پورمحمدی، دعاگو، حسینیان، صدیقی، نواب، مسیح مهاجری، شیرینی و محمدی‌عراقی اعضای هیات منصفه و حجت‌الاسلام نکرنام دادستان و حجت‌الاسلام سلیمی رئیس دادگاه بودند. شکایت نامه ۷ تن از نمایندگان مجلس (ترقی، درویش‌زاده، موسوی خداینده، میرخلیلی، زادرس، اخوان بی طرف و وحید دستجردی) در ارتباط با چاپ نامه سعید اسلامی در روزنامه سلام، از جمله شکایات مطرح شده در دادگاه بود. ترقی نماینده مشهد در ارتباط با این شکایت گفت: نمایندگان دیدند که تعداد زیادی از افراد ضدانقلاب و سلطنت‌طلب به درون مطبوعات دادگاه رسیدگی به اتهامات خوئینی‌ها روز یکشنبه گذشته به صورت علنی تشکیل شد.

دادگاه ویژه روحانیت، حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، مدیر مسئول سلام را در هر سه مورد شکایاتی که علیه او طرح شده بود مجرم شناخت و هیچ‌گونه تخفیفی نیز برای او قایل نشد. قرار است حکم این دادگاه در مورد سرنوشت روزنامه سلام در ظرف مهلت قانونی صادر شود. در هیات منصفه‌ای که ناظر بر محاکمه محمد موسوی خوئینی‌ها بودند، کسانی مانند حجت‌الاسلام حسینیان، دوست و حامی نزدیک سعید امامی و حجت‌الاسلام مسیح مهاجری، مدیر مسئول روزنامه ضدآزادی جمهوری اسلامی نیز حضور داشتند.

سیل در مازندران ده‌ها نفر را کشت



بر اثر جاری شدن سیلی ویرانگر در نخستین روزهای مرداد ماه در استان مازندران، ده‌ها نفر از مردم این استان کشته، صدها نفر مجروح و بی‌خانمان شدند و به اماکن مسکونی، زمین‌های کشاورزی و سایر تأسیسات خسارات سنگینی وارد شد. شهرستان‌های نکا، بهشهر و ساری و روستاهای اطراف آن‌ها در جریان این سیل آسیب دیدند. بنا بر گزارش‌ها، این سیل یکی از شدیدترین سیل‌ها در سال‌های اخیر بوده است.

سرمقاله

از این جنبش باید دفاع کرد!

دانشجویان و جوانان ایران به جرم تظاهرات شش روزه خود علیه استبداد ولایت‌فقیه، مورد هجوم وحشیانه و انتقام سبعمانه حکومت ایران قرار گرفته‌اند. وزارت اطلاعات و دیگر ارگان‌های امنیتی جمهوری اسلامی، بار دیگر خاطره تلخ سرکوب‌های خوئین سال‌های ۶۰ و ۶۱ زنده کرده‌اند و با دستگیری‌ها و بگیر و ببندهای گسترده و ناپیشتان تلویزیونی، با ایجاد فضای رعب و ترس، می‌کوشند ریشه جنبشی را که در شش روز تظاهرات بی‌سابقه دانشجویان و جوانان حضور پر قدرت خود را اعلام کرد، بخشکانند. عمال استبداد، این جنبش را «توطئه» گروهی عناصر جاسوس و مزدبگیر بیگانه معرفی کرده‌اند تا سرکوب آن را توجیه کنند. کشاندن گروهی از فعالین تظاهرات به زور شکنجه مقابل دوربین‌های تلویزیونی و اطلاعیه‌های پی‌در پی وزارت اطلاعات در مورد «سرنخ‌های» خارجی این تظاهرات و اعتراضات، به همین منظور صورت می‌گیرد.

همه این وحشی‌گری، اقدامات سرکوب‌گرانه و غیرانسانی در برابر چشمان جریان اصلاح‌طلب حکومت جریان دارد، که در برابر یک‌تازی‌های وزارت اطلاعات و ماموران سرکوب سکوت کرده است و گاه حتی به همراهی با آن می‌پردازد. دفاع آقای رئیس‌جمهور از ولی‌فقیه، که مورد مخالفت آشکار جوانان و دانشجویان ایران قرار گرفته است، و دفاع صریح و روشن خامنه‌ای از رئیس‌جمهور و تأیید «صد در صد» مواضع او در جریان تظاهرات دانشجویان، شاید از موارد بسیار نادری در دو سال اخیر است که «رهبر» و رئیس‌جمهور را چنین به تأیید یکدیگر واداشته است.

ماموران وزارت اطلاعات و همه دستگاه‌های سرکوب و تبلیغ جمهوری اسلامی هرچه می‌خواهند بکنند و هر چه می‌خواهند بگویند، اما آنان نمی‌توانند، تولد پرشکوه جنبشی را که هدف آن اعتراض به ستون اصلی استبداد و دیکتاتوری در ایران است نفی کنند و آن را وابسته به «خارجی» معرفی کنند. این جنبش از قلب، اندیشه و عمل جوانان و دانشجویان ایران برآمده است. این جنبش جنبش مردم ایران است که می‌خواهند آزاد زندگی کنند. حکومت‌گرانی که جوانان ایران را به تندروی و زیادخواهی متهم می‌سازند، مگر تاکنون برای آنان چه کرده‌اند، کدام امکان را فراهم آورده‌اند که آنان بتوانند آزادانه و در محیطی سالم و به دور از خشونت و رعب و سرکوب نظرات و عقاید خود را بیان دارند. چه اقداماتی مسورت داده‌اند تا مخالفت با حکومت در اشکال و روش‌های مسالمت‌آمیز بتواند بیان شود. حکومت تا به حال جز ترسیم مرز و تعیین خط قرمز و گماشتن پاسدار و اطلاعاتی برای حفاظت از این مرزها و خطوط قرمز چه کرده است؟ در کشوری که حتی انتقاد ملایم از حکومت و رهبر آن رسماً ممنوع است، چه ادامه در صفحه ۵

پیرامون رویدادهای جنبش دانشجویی

چند نکته و یک هشدار

فریدون احمدی صفحه ۷

اپوزیسیون و جنبش اصلاح‌طلبی عمومی

سیامک الف صفحه ۷

از سه‌شنبه تا جمعه

مهدی فتاپور صفحه ۸

برآمد خاتمی در برابر «بیم موج»

فرخ نگهدار صفحه ۹

معماری‌های گوناگون برای سازمان ما

احمد فرهادی صفحه ۱۱

یادداشت

بازهم درباره «ایران برای همه ایرانیان»

در محافل حکومتی بار دیگر درباره اینکه چه کسی «خودی» است و باید مجال فعالیت و دخالت در صحنه سیاست قانونی را بیابد، بحث در گرفته است. بدون شک این بحث، بی‌ارتباط با انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی که در اسفندماه برگزار خواهد شد نیست. مواضع جناح راست مسلط بر حکومت در این باره، روشن بوده و هست و به شکل عملکرد حذفی شورای نگهبان در دوره‌های اخیر انتخابات به نمایش گذاشته شده است. خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نیز چندی پیش با حمایت صریح از نظارت استصوابی شورای نگهبان، بر عملکرد انحصارطلبانه جناح راست صحنه گذاشت. از نظر این جناح، «خودی» و «غیرخودی» از درون حکومت می‌گذرد و هر کس که مخالفت جدی با این جناح نشان دهد، مستحق تصفیه و سرکوب است. در مقابل جناح راست، نیروها و چهره‌های مختلف جناح خاستی از ارزشیابی واحدی درباره مرز «خودی» و «غیرخودی» برخوردار نیستند. در دوره‌های پیشین انتخابات، سعی جناح چپ حکومت این بود که راست‌ها را قانع کند مرز بین «خودی» و «غیرخودی» همان مرز بین حکومتی و غیرحکومتی است و همه جناح‌هایی که در مقطع مرگ خمینی در حکومت سهیم بوده‌اند در زمره «خودی‌ها» هستند. طبق این تعریف طبعاً حتی طرفداران آیت‌الله منتظری نیز در زمره «غیرخودی‌ها» قرار می‌گرفتند و تصادفی نیست که به دستور شورای عالی امنیت ملی، آیت‌الله منتظری مدت‌هاست که در بازداشت خانگی به سر می‌برد و به او امکان اظهار نظر سیاسی در سطح وسیع علنی نمی‌دهند. همچنین نیروهایی که با این اسلوب خارج از مرزهای «خودی‌ها» قرار می‌گیرند، احزاب و سازمان‌هایی مانند نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و جبهه ملی‌اند.

اکنون علائمی دیده می‌شود که برخی وابستگان به جناح دوم خرداد در حکومت، می‌کشند در این سرزبندی قدیمی تغییراتی وارد کنند. در این روزها در میان اصلاح‌طلبان، نامه‌ای بازتاب وسیع یافته است که به امضای «مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی» انتشار یافته است. امضاکنندگان این نامه، کسانی هستند که در دوره‌های قبلی، نماینده مجلس بوده‌اند و به ویژه در دو دوره اخیر یا قربانی حذف توسط شورای نگهبان شده‌اند یا طبیعی است که بحث درباره «خودی» و «غیرخودی» از چنین جمعی شروع شود که بخشی از آن، از سرزبندی‌ها فعلی لطمه دیده‌اند.

اما آنچه که توجه را جلب می‌کند، اینست که امضاکنندگان نامه برای نخستین بار فرمولی را ارائه داده‌اند که می‌تواند تلاشی برای گسترده‌تر کردن حیطه «خودی‌ها» و باز کردن مرز آن به سوی نیروهای ملی - مذهبی خارج از حکومت تعبیر گردد. در این نامه، پیشنهاد شده است «ستادی مرکب از نمایندگان همه گروه‌های ملی و مذهبی و فساداران به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایران برای غلبه بر هرگونه بحران آفرینی» تشکیل شود و به رسمیت شناختن حقوق همه احاد جامعه بر اساس «ایران برای همه ایرانیان» را راهنمای خود قرار دهد. هر چند در این نامه، از «گروه‌های ملی و مذهبی» تعریفی ارائه نشده است، اما به نظر می‌رسد در میان اصلاح‌طلبان، این توافق وجود دارد که امثال نهضت آزادی نیز مشمول این تعریف می‌شوند.

خاتمی رئیس جمهور نیز در روز ششم مرداد در همدان وارد این بحث شد و گفت: «هر کس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را بپذیرد و در چهارچوب قانون عمل کند، خودی و شهروند نظام اسلامی است و نظام موظف به دفاع از حقوق حقه او است.» خاتمی در عین حال ولایت فقیه را «محور و مدار نظام نامید» افزود: «هر کس که قانون اساسی را بپذیرد باید به اصل ولایت فقیه نیز تن دهد». رئیس‌جمهور در ادامه سخنان خود گفت: «اما در درون نظام کسانی هستند، علمایی هستند که یا ولایت فقیه را قبول ندارند و یا به این صورت قبول ندارند.»

تجدیدی نیست که هر تلاشی برای تأمین حق حیات و فعالیت سیاسی جریان‌های خارج از حکومت، مشیت است و نباید فی‌نفسه مورد حمایت نیروهای آزادخواه قرار گیرد. به هر نسبت که احزاب و سازمان‌هایی مانند نهضت آزادی، جبهه ملی و جنبش مسلمانان مبارز، امکان فعالیت سیاسی گسترده، انتشار نشریه و شرکت در انتخابات و معرفی کاندیدا بیابند، فضای سیاسی کشور بازتر می‌شود، بر تنوع آرا و مواضع سیاسی افزوده می‌گردد و مردم اعتماد بیشتری به روند گشایش سیاسی می‌یابند.

اما اگر تلاش برای گسترده‌تر کردن مرز «خودی» و «غیرخودی» کم‌کم با ایجاد مرزهای جدیدی برای محروم کردن بخشی از مردم ایران و نیروهای سیاسی از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی همراه باشد، این تلاش نمی‌تواند مورد انتقاد نیروهای آزادخواه قرار نگیرد. ما از تکرار این حقیقت خسته نخواهیم شد که آزادی یعنی آزادی دگراندیش. متأسفانه نشانه‌هایی در دست است که بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی دقیقاً به دنبال تعریف مرزهای مطلوب خود برای تفکیک «خودی» و «غیرخودی» اند و بدین منظور به دست‌اندرکاران مختلف متوسل می‌شوند. یکی از این دست‌اندرکاران، پذیرش ولایت فقیه است. همه می‌دانند که در معیارهای مورد پذیرش جهان

متمدن، هیچ انسانی را نمی‌توان به علت مخالفت او با شکل حکومت کشورش از حقوق شهروندی محروم کرد. گویا خود خاتمی نیز به این امر اذعان دارد که می‌گوید در فقیه را قبول ندارند. اما خاتمی در تصریح این حق مخالفت، پیگیر نیست و معلوم نمی‌کند «غیر علما» نیز حق مخالفت با ولایت فقیه را دارند یا نه، و اگر دارند، می‌توانند از تعرض دستگاه‌های امنیتی مصون بمانند و با استفاده از رسانه‌ها و تریبون‌های عمومی، این نظر خود را به اطلاع مردم برسانند و خواهان اصلاح قانون اساسی شوند یا نه. اصولاً معلوم نیست منظور رئیس‌جمهور از «پذیرش قانون» چیست. هیچ قانونی نیست که مخالف نداشته باشد و قانون اساسی نیز از این امر مستثنی نیست. خاتمی و طرفداران او باید تصریح کنند که برای مخالفان ولایت فقیه حق فعالیت سیاسی قائلند.

نکته دیگر این که بحث‌های فعلی در جو ایجاد شده پس از سرکوب اعتراضات دانشجویی در جریان است و گروهی از حکومتی‌ها می‌کشند با دست‌اندرکاران قرار دادن این اعتراضات، همچنان بخشی از حق نیروهای سیاسی را از حق فعالیت علنی و آزاد محروم نگاه دارند. این کوشش‌ها تحت عنوان «مرزبندی با «خوشنویس‌طلبی» و «آشوب‌طلبی» صورت می‌گیرد. چنین جلوه می‌دهد که گویا از یک سو در جناح راست، بخش معتزلی وجود دارد که با اقدامات امثال انصار حزب‌الله مخالف است. این بخش «معتول» جناح راست همان گونه در درون «جبهه ضد خشونت» جای می‌گیرد که بخش رادیکال اپوزیسیون و جنبش دانشجویی در خارج از آن، با چنین مرزبندی‌هایی نیز باید درگیر گردد. ۲۰ سال است که خشونت در ایران از سوی جمهوری اسلامی و حزب‌الله اعمال می‌شود و اگر هم بخشی از مخالفان، خشونت را با مقاومت قهرآمیز پاسخ دهند، در اصل قضیه که ریشه خشونت در حکومت است تجدیدی نیست. بنابراین، نیازی به مرزبندی جدیدی نیست. مرزبندی بین آزادیخواهان و خشونت‌طلبان همان مرزبندی بین طرفداران اصلاحات واقعی و بنیادین و گشایش سیاسی از یک سو، و طرفداران ادامه حکومت به ساقی بیست سال گذشته از سوی دیگر است.

و بالاخره در پاسخ آقای خاتمی باید گفت مجاز نیست هیچ کس را به صرف اینکه قانون اساسی را نمی‌پذیرد از دایره «شهروندان» بیرون بگذارد. همه ایرانیان، شهروند ایرانند و ایران، متعلق به همه آنهاست. معتقدین واقعی به شعار «ایران برای همه ایرانیان»، دایره شهروندان را به «خودی‌ها» و «غیرخودی‌ها» تقسیم نمی‌کنند.

ادامه از صفحه اول
دست نیست. در چند روز، نیروهای امنیتی رژیم بیش از ۱۴۰۰ نفر را بازداشت کردند، مطابق گفته‌های آقای خاتمی در سفر اخیر خود به همدان، هنوز دستکم نزدیک به ۲۰۰ نفر در بازداشت به سر می‌برند و خبرها حاکی است که بازداشت‌ها و دستگیری‌های جدید از سوی وزارت اطلاعات ادامه دارد.

دانشجویان و دانش‌آموختگان با انتشار نامه مشترکی به دروغ‌پسردازی‌های وزارت اطلاعات اعتراض کرده‌اند. دستگیری‌ها به فعالین و وابستگان گروه‌های خارج از حکومت محدود نمانده است و گروه بزرگی از اعضای شورای منتخب دانشجویان متحصن نیز دستگیر شده‌اند. مهدی فخرزاده، علی‌حسین قاضی‌زاده، حسن

بسیار کسانی که به چشم خود کشتار دانشجویان را دیده‌اند. آن‌ها دیده‌اند که چگونه انصار حزب‌الله و مامورین انتظامی دانشجویان را از پشت‌بام‌ها به پایین پرتاب کرده‌اند و استخوان آن‌ها را شکنجه کرده‌اند. آن‌ها دیده‌اند که چگونه گلوله‌ها را به چشم‌ها شلیک کرده‌اند، چگونه با میله‌های آهنی فرق‌ها را شکافته‌اند، آن‌ها تعداد بیشمار

منتخب متحصن و دانشجویان دانشگاه‌های کشور برای ملاقات با رئیس‌جمهور و پایان دادن به موج بگیر و ببند، پاسخی نیافته است. در برابر تهدیدات آشکار وزارت اطلاعات و اقدامات کیفی آن در کشتار قربانیان خود در مقابل دوربین‌های تلویزیونی، اعتراض مناسبی از سوی طرفداران آقای خاتمی و روزنامه‌های اصلاح‌طلب



صورت نگرفته است و این روزنامه‌ها حتی در مواردی با ستاره‌های وزارت اطلاعات همراهی می‌کنند و با «جاسوس» و «مشکوک» خواندن قربانیان وزارت اطلاعات، راه شک‌نجه‌گران را در پیشبرد نقشه‌های چنایکتارانه خود هموار می‌سازند.

در هفته‌های اخیر در محافل حکومت روشن‌ترین اعتراض در وحشیگری‌های وزارت اطلاعات از سوی نمایندگان ادوار مجلس اتخاذ شد. نمایندگان ادوار مجلس با ارسال نامه‌ای برای رئیس‌جمهور نسبت به وضعیت دستگیرشدگان حوادث اخیر ابراز نگرانی کرده و یادآور شده‌اند آنان باید در فضایی آرام و سالم به صورت علنی محاکمه شوند. این نمایندگان خواستار آن شدند که محاکمات با حضور وکیل مدافع صورت گیرد. آن‌ها گوشزد کرده‌اند که «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر شده ممنوع و مستوجب مجازات است». نمایندگان ادوار از رئیس‌جمهور خواسته‌اند دستور دهد هرچه سریعتر از تحرکات و مواضع خلاف قانون اساسی در زیر مجموعه دولت آنهم در دستگیرشدگان مورد استفاده قرار داده است، به گونه‌ای تنظیم شده است که بتوان دستکم گروهی را به جوخه اعدام سپرد. خامنه‌ای خود حکم مرتد بودن آن‌ها را داده است و روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی از اعدام آن‌ها سخن گفته است. از سوی روزنامه‌های وابسته به دشمنان آزادی نظیر کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی، وزارت اطلاعات علناً به برخورد «قاطع‌تر» با فعالین و معتزین فرا خوانده می‌شود.

اعتراضات متناسب با ابعاد خطر نیست
دانشجویان در اعتراض به دستگیری یاران و هم‌زمان خویش کمتر مدافعی در میان اصلاح‌طلبان حکومتی یافته‌اند. ده‌ها نامه اعتراضی دانشجویان به بازداشت‌ها و خودسری‌های وزارت اطلاعات، که عریه‌جویی‌های آدم‌کشان، در تیر اصلی روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده، بی‌پژواک مانده است. استبدادهای مکرر دانشجویان دانشگاه‌های مختلف کشور، از جمله تقاضای شورای

حضررت زاده، مجید افشاری، روزبه گرجی‌بیانی، حسین ارغوانی و مهدی محمودیان از اعضا و همکاران شورای منتخب دانشجویان و همچنین «بسیاری از فعالان انجمن‌های اسلامی فشار» منتشر نکرده است و در مقابل با صدور شش اطلاعیه پی در پی فعالیت‌های خود علیه دانشجویان معترض را با آب و تاب شرح داده و نام گروهی از بازداشت‌شدگان را اعلام کرده و مدعی شده همه این افراد یا «ضد انقلاب» یا وابسته به سرویس‌های جاسوسی خارجی بوده‌اند. تقریباً هیچ یک از گروه‌های سیاسی خارج از حکومت از دایره تعارضات وزارت اطلاعات در امان نمانده‌اند. این وزارت‌خانه در بیانیه شماره سوم خود منوچهر محمدی و غلامرضا مهاجری‌نژاد از فعالین اتحادیه ملی دانشجویان را به عنوان دو تن از عوامل خشونت‌ها و آشوب‌ها اعلام کرد و در اطلاعیه شماره پنج خود، گروه‌های دیگر خارج از حکومت را نیز به عنوان عاملین خشونت‌ها اعلام کرد. در این اطلاعیه وزارت اطلاعات تأیید کرد گروهی از فعالین حزب ملت ایران به نام‌های خسرو سیف، که پس از قتل داریوش فرور رهبری این حزب را برعهده گرفته است، به‌سرام نمازی، فرزین مخبر و مه‌ران عبدالقایی را به اتهام «ایجاد اغتشاش» دستگیر کرده است. در این اطلاعیه همچنین به دستگیری گروهی از اعضای اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان، موسوم به گروه طبرزدی، اشاره شده است. حسن زارع، سید جواد امامی و محمد سلامتی از آن جمله‌اند. حشمت‌الله طبرزدی، پیش از این به دلیل انتشار هفته‌نامه «هویت خویش» دستگیر شده بود. روزبه فراهانی، محمد اقبال کازرونی که از او به عنوان عضو یکی از «گروه‌های کمونیست» نام برده شده و ۷ سال زندانی بوده است، سعید رسولیان که به گفته وزارت اطلاعات عضو یکی از «گروه‌های ملحد» بوده است و هژبر بلاسچی از جمله افراد دیگری هستند که وزارت اطلاعات به دستگیری آن‌ها به جرم «ارتباط با گروه‌های ضدانقلاب» اعتراف کرده است. خانواده طبرزدی و سایر دستگیرشدگان اتحادیه اسلامی

بازداشت‌شدگان شکنجه می‌شوند
مجموع ساختن گروهی از فعالین دانشجویی به مصاحبه‌های تلویزیونی و وادار ساختن آنان به ایراد سخنان بی‌پایه و دروغین، نشان‌گر شدت شکنجه‌هایی است که علیه دستگیرشدگان به کار می‌رود. دانشجویان به این شکنجه‌ها و برخوردهای سرکوبگرانه اعتراض دارند. بدنهال بیانیه‌های وزارت اطلاعات، شورای منتخب دانشجویان متحصن با انتشار بیانیه‌ای نسبت به وضع دانشجویان بازداشت‌شده ابراز نگرانی کرد و از جمله نوشت: «گزارش‌هایی دال بر تماس تلفنی بسیار کوتاه مدت مفقودان با خانواده‌ها در حالی کاملاً مضطرب و تحت فشار به شورا رسیده است. حتی گاهی کسانی در تماس‌های خود گفته‌اند که برای آخرین بار سخن می‌گویند و خداحافظی کرده‌اند و خانواده‌های آنان در نگرانی، شدیدی به سر می‌برند». در اطلاعیه شورا اضافه شده است: «اخبار و گزارش‌هایی نیز حاکی است حتی افرادی به صرف دانشجوی بودن بازداشت شده‌اند و پس از ساعت‌ها بازجویی و ضرب و شتم مجبور به اقرار کتبی و امضای چشم‌پسته اوراق از قبل تنظیم شده گردیده‌اند و در نهایت با پرونده دادگاه انقلاب یا با تعهد و ضمانت در نقطه‌ای دور از شهر آزاد شده‌اند».

تعداد کشته‌ها معلوم نیست
گزارش‌های متعدد و غیرقابل تردید از ایران حاکی است که در جریان سرکوب وحشیانه در تهران و تبریز، گروهی از دانشجویان کشته شده‌اند. عبیرغم تکذیب‌های مکرر مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی و حتی آقای خاتمی،

اتهامات دروغین دستگیر شده‌اند، باید بدون قید و شرط و بدون توجه به افکار و مواضع سیاسی آنان صورت گیرد. وگرنه این شورا چگونه می‌تواند داعیه منتخب دانشجویان بودن را داشته باشد؟

اعتراض دانشجویان به وزارت اطلاعات

ادامه از صفحه اول
او، همان هدفی است که از دستگیری سایر دانشجویان دنبال شده است. این هدف ایجاد جو رعب و وحشت و سرکوب



نیروهای انتظامی و چماقداران حزب‌الله در جریان شش روز تظاهرات دانشجویان، دوشادوش به سرکوب و کشتار آنان اقدام کردند. در آن شش روز این همکاری برای همه مردم ایران بارها آشکار شد. یکی از نیروهای انتظامی با ماسک و مسلسل آماده شلیک در تعقیب تظاهرکنندگان است. انصار سوار بر یک اتومبیل نظامی، با چماق‌های آماده در دست، رو به همان هدفی دارند که مامور نیروی انتظامی: دانشجویان!

سپاه، در خدمت مردم است یا در برابر آنان؟

بسی‌سواد، ناپختگی و احساس‌مداری آنان دلالت داشت. با این حال کوچک شمردن و یکی انگاشتن این فرماندهان با آن جوانان بسیجی که پرشور و بی‌سر در جنگ ایران و عراق بر جبهه‌ها فرمان می‌راندند، خطائی است بزرگ که در مقاطعی می‌تواند برای نیروهای اصلاح طلب حکومتی زیان‌های جبران‌ناپذیری را به بار آورد. نامه فرماندهان سپاه که هر یک مسئولیت نسبتاً مهمی را دارند حاوی تهدیدی بسیار جدی است و از هم‌اکنون می‌توان صحنه‌هایی را در آینده پرتلاطم کشور در نظر گرفت که ممکن است به لبریز شدن کاسه صبر آنان بیانجامد. به جای تحقیر فرماندهان باید به آنان فهماند که در صورت اقدام ناشی از «بسی‌حوصلگی» ایشان اداره بحران‌ها پیش از پیش دشوار می‌شود و چنین اقداماتی هیچ نتیجه مثبتی را برای آنان حتا در کوتاه مدت به همراه نخواهد آورد.

افشای نامه فرماندهان در روزنامه‌ها نتایج مثبتی را نیز برای جنبش جامعه‌ی مدنی پدید آورد. نخستین تأثیر آن این بود که به سرعت جو سنگین پس از ۲۳ تیرماه که تا یک هفته پس از آن در کشور حکم فرما بود شکست. هشدار احتمال کودتا موجب شد که اغلب نیروهای اصلاح طلب که زبان در کام فرو بسته بودند، دوباره به سخن آیند و بر خواست‌های قبلی خود پای فشارند. این امر همچنین سبب شد که فرمانده فعلی و سابق سپاه که دبیری مجمع تشخیص مصلحت را داراست، داشتن فاصله با فرماندهان نامبرده را فریاد کند. نیروهای سپاه در سطوح پایین‌تر نیز به گواهی آمار انتخاباتی عمدتاً از خاتمی پشتیبانی می‌کنند.

به این ترتیب خلاف تمایل محافظه‌کاران که کوشش داشتند تصویر سپاه یکدست از سپاه را به مردم ارائه دهند در عمل نشان داده شد که این نیرو در سرکوب جنبش آزادی‌خواهانه نمی‌تواند هم‌آهنگ عمل کند. با این حال خطری بالقوه از جانب محافظ قس‌درت‌مند آن جنبش آزادی‌خواهانه را تهدید می‌کند. خطری که ایجاد تغییراتی بنیادی در ساختار این نیرو و عزل بسیاری از فرماندهان آن را در اسرع وقت ایجاب می‌کند.

را بر آن بزنند و برای رئیس جمهور ارسال کنند. امروز هنوز کاملاً روشن نیست که در روزهای ۱۹ تا ۲۲ تیرماه در شورای عالی امنیت ملی و در دیدارهای مقامات بالای حکومتی چه بوده و بستان‌هایی صورت گرفته است. اما شواهد نشان می‌دهد یکی از مهم‌ترین دلایلی که خاتمی را واداشت با خرج میزان قابل توجهی از اعتبار سیاسی خود به سرکوب جنبش دانشجویان رادیکال تن دهد، دریافت نامه فرماندهان سپاه بوده است. این نامه آن طور که از محتوایش برمی‌آید، در روز دوشنبه ۲۱ تیرماه، عجلانه پس از شنیدن نخستین نطق خامنه‌ای در مورد حوادث دانشگاه نوشته شده است و به رغم محتوای زمخت و خشن از لحنی نسبتاً نرم برخوردار است، اما با مقایسه تفاوت لحن خامنه‌ای در دو روز ۲۱ و ۲۳ تیرماه قابل تصور است که اگر بر این قیاس این نامه اندکی دیرتر نوشته می‌شد، چه لحن تندتری می‌توانست به خود بگیرد.

نگارش این نامه نشان داد که اعمال سیاست «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» مشخص نیروهای طرفدار خاتمی در وجهی ایران نیست و جناح متقابل خاتمی نیز این سیاست را برای حفظ و یا حتا تقویت مواضع خود در حکومت به کار می‌گیرد. از این رو تقریباً قطعی است که فرمانده سپاه در شورای عالی امنیت ملی پیش‌ترگرم به حمایت فرماندهان زبردست خود و تهدیدات آنان به سهم خود کوشش نموده است مانع کسب امتیازاتی توسط خاتمی و معدود طرفداران وی در این شورا شود و در مواردی چون سرکوب دانشجویان رادیکال هم‌نواشی آنان را نیز کسب کند.

به محتوای نامه فرماندهان از زوایای گوناگون و عمدتاً از جانب نیروهای هوادار خاتمی برخورد شد. نیروی جناح اصلاح طلب حکومت ضمن تمجید از «رشادت»‌های ایشان، آنان را فاقد تعقل سیاسی دانستند و به همه جا و از جمله سپاه پاسداران رژیم نمی‌توان پذیرفت که ۲۴ فرمانده که هر یک مسئولیت جداگانه‌ای دارند بدون حداقل اطلاع فرمانده بالاتر نامه مشترکی را با امضای خود تهیه کرده، مهر «خیلی محرمانه» سپاه

انتشار نامه «خیلی محرمانه»ی ۲۴ تن از فرماندهان ارشد سپاه به خاتمی در نشریات جوان، کیهان و جمهوری اسلامی تبعات زیادی را در دو هفته اخیر به دنبال داشت و واکنش‌های بسیاری را برانگیخت که بعضاً به نفس نشستن نامه و بخشی به موضوع انتشار آن توجه داشت. در ارتباط با انتشار نامه (البته با در نظر گرفتن انگیزه‌های انتشاردهندگان) طبیعی است که باید آن را به فال نیک گرفت. این حق مردم است که بدانند در ذهن فرماندهان نیروهای نظامی و نظامی کشور چه می‌گذرد و آنان به چه میزان به محدوده وظایف خود آگاهی دارند. مردم می‌خواهند بدانند که آیا این فرماندهان سوادهای دیگری را نیز در سر می‌پروراند و آیا خود را مجاز می‌دانند که در روندهای جاری سیاست کشور با تکیه به نیروی قهر خود تأثیر بگذارند یا خیر؟

اما از موضوع انتشار نامه که بگذریم، نفس نشستن نامه توسط فرماندهان و محتوای آن موضوعی محوری است که باید به آن پرداخت. در جوامع مدنی امروز اصل عدم دخالت نیروهای نظامی و انتظامی بصورت یک مجموعه در امور سیاسی، عام و جزئی مطرح شده است. خمینی با اطلاع از این موضوع و با حرف شنی از نیروهای ملی پیرامون خود بود که از همان اوایل انقلاب موضوع عدم دخالت نیروهای نظامی و انتظامی را در سیاست اعلام کرد. با این حال ۲۴ نفر از فرماندهان سپاه «مشترکاً» اقدام به نوشتن نامه‌ای با محتوای تهدیدآمیز به خاتمی کرده‌اند. در این نامه آنان نوشته‌اند که «کاسه» صبرشان لبریز شده است و «تجمل بیش از این» را جایز نمی‌دانند. روزگانی پس از انتشار این نامه و اثراتی که به‌جای گذاشت، رحیم صفوی فرمانده کل سپاه ادعا کرد که این نامه بدون شرکت هوادار خاتمی است و سپاه اهانت به رئیس‌جمهور را تحمل نخواهد کرد، ولی با توجه به ساختار هیرارشی نیروهای نظامی و انتظامی در همه جا و از جمله سپاه پاسداران رژیم نمی‌توان پذیرفت که ۲۴ فرمانده که هر یک مسئولیت جداگانه‌ای دارند بدون حداقل اطلاع فرمانده بالاتر نامه مشترکی را با امضای خود تهیه کرده، مهر «خیلی محرمانه» سپاه

در تبریز چه گذشت؟

وارد دانشگاه نخواهند شد». روزنامه صبح امروز می‌افزاید: «... آن شب دانشجویان خوابگاه ولیعصر تبریز، از ترس حملات شبانه مهاجمین، شب را در پارک‌ها و خیابان‌ها و مهمان‌خانه‌های شهر به صبح رساندند». در اطلاعیه انجمن اسلامی دانشجویان تبریز آمده است: «جمعی مسلح از میان گروه‌های فشار در میان سکوت نیروی انتظامی، اقدام به تیراندازی زمینی و شکستن حرمت و امنیت دانشگاه نمودند». این اطلاعیه می‌افزاید: «حمله مسلحانه گروه فشار تا بیمارستان امام خمینی، حتی حمله به اتاق CCU و بخش مراقبت‌های ویژه ادامه یافت. این اطلاعیه خواستار دستگیری و مجازات تمامی عاملین حوادث خونین شده و ضمن دعوت مردم به حفظ آرامش، از مقامات امنیتی استان و کشور خواسته است تا در اسرع وقت نسبت به آزادی از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست، اقدام نمایند. این بیانیه تأکید کرده است که «فاجعه دانشگاه تبریز صد مرتبه دلخراش‌تر از فاجعه کوی دانشگاه تهران بوده است».

مصدومین حوادث و سرنوشت

بسیاری از افرادی که در دست‌های انتظامی در دست نیستند. خبرنگار روزنامه صبح امروز در ۲۰ تیر ماه گزارش می‌دهد: «در نتیجه ادامه درگیری‌ها در سطح شهر، ده‌ها بانک و دفاتر هواپیمایی خسارت دیده و بر اساس گزارش‌ها در ادامه حوادث خونین، دانشگاه تبریز شاهد درگیری شدید دانشجویان با انصار حزب‌الله بود. بازار تبریز تعطیل کرده و مردم در خیابان‌هایی که درگیری در آنها ادامه داشت، اجتناب کرده بودند». به گزارش این روزنامه (نیروی انتظامی با محاصره دانشگاه تبریز، درهای دانشگاه را بسته و گروه زیادی از دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه محبوس بوده‌اند. بعد از ظهر همان روز، نیروی انتظامی در خیابان دانشگاه، بلوار ۲۹ بهمن و چهارراه آبرسانی مستقر شده و به دستگیری دانشجویان معترض پرداخته‌اند. ده‌ها تن نیز در اثر برخورد تکه‌های آجر و سنگ و ضربات باتوم مجروح شده‌اند که در بیمارستان امام

از «گروه‌های فشار» چه خبر؟!

وقتی انصار حزب‌الله با همراهی مستقیم نیروهای انتظامی به کوی دانشگاه تهران حمله برده و آن جنایت عظیم را آفریدند، مسئولان حکومت بالاخره پذیرفتند که با «گروه‌های فشار»، نامی که در جمهوری اسلامی به باندهای جنایتکار داده شده است، «برخورد» کنند. شورای عالی امنیت ملی به دانشجویان اخیر کشور، چنین آمده است: متأسفانه چهار روز گذشت و در طول این روزها، ساعات و دقیقاتی که سنگین و گروهی از فعالین سیاسی ملی و مذهبی داخل کشور با انتشار نامه سرگشاده‌ای خطاب به آقای خاتمی رئیس‌جمهور، از برخورد «غیر فعال» وی در رویدادهای اخیر کشور انتقاد کردند. در این نامه که به امضای حبیب‌الله پیمان، عزت‌الله سبحانی، علی‌اکبر معین‌فر و ابراهیم یزدی رسیده است، ضمن تشریح حوادث دانشجویی اخیر کشور، چنین آمده است: متأسفانه چهار روز گذشت و در طول این روزها، ساعات و دقیقاتی که سنگین و گروهی از فعالین سیاسی ملی و مذهبی داخل کشور با انتشار نامه سرگشاده‌ای خطاب به آقای خاتمی رئیس‌جمهور، از برخورد «غیر فعال» وی در رویدادهای اخیر کشور انتقاد کردند. در این نامه که به امضای حبیب‌الله پیمان، عزت‌الله سبحانی، علی‌اکبر معین‌فر و ابراهیم یزدی رسیده است، ضمن تشریح حوادث دانشجویی اخیر کشور، چنین آمده است: متأسفانه چهار روز گذشت و در طول این روزها، ساعات و دقیقاتی که سنگین و

نامه سرگشاده به رئیس‌جمهور

کند می‌گذشت، مسئولان و شورای امنیت جز صدور چند اطلاعیه و کلی‌گویی درباره پیگیری ماجرا و برکناری افراد دون پایه و اعلام بازداشت مهم چند ناشناس از گروه‌های فشار، اقدام جدی و مهمی در راستای تأمین نظر دانشجویان صورت ندادند.

نویسندگان نامه پس از برخورد «غیر فعال» رئیس‌جمهور در قبال این رویدادها انتقاد کرده و نوشته‌اند: می‌دانیم که راهی سخت و نامواری در پیش خواهید

داشت، اما دعای خیر میلیون‌ها انسان و توان فکری و عملی و سیاسی آن‌ها در خدمت و همراه شماست. این چند روز عمر و اینسندت کوتاه مسئولیت می‌تواند تمام ماندگاری از جناب‌عالی، که در صداقتان هیچ کسی شکی ندارد، باقی بگذارد. از آن سو نیز چنانچه برخوردی فعال با امران و عاملان حوادث اخیر که تنها بخشی از سناریوی سرکوب اصلاحات است پیش نگیرید، مسئولیتی تاریخی متوجه شماست.

پیشنهاد مجمع نمایندگان ادوار مجلس: برای غلبه بر بحران ستادی از همه نیروهای ملی و مذهبی وفادار به قانون اساسی تشکیل شود

● بهزاد نبوی: موضع «اپوزیسیون قانونی» مسئولانه بود

وفاداران به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایران برای غلبه بر هرگونه بحران آفرینی را با به رسمیت شناختن حقوق همه احاد جامعه براساس «ایران برای همه ایرانیان» پیشنهاد می‌کند و امیدواریم که این پیشنهاد مورد قبول مقام رهبری و ریاست جمهوری نیز قرار گیرد. اظهارات و پیشنهادات و ارائه راهکار از سوی همه شخصیتها و دلسوزان انقلاب و میهن در گذر از تنگناها راهگشا و چاره‌ساز است. پیشنهاد این نمایندگان مجلس، با موافقت و استقبال نیروهای ملی و مذهبی خارج از حکومت روبرو شده است و از جمله عزت‌الله سبحانی و حبیب‌الله پیمان در گفتگو با روزنامه نشاط از آن استقبال کرده‌اند.

دوم خرداد نرسیده‌ایم، اما جا دارد از موضوع‌گیری نیروهای اپوزیسیون که برخورد مثبتی با بحران اخیر کردند، ابراز خوشحالی کنیم. نمایندگان ادوار مجلس، اخیراً با انتشار یک بیانیه تحلیلی خواهان تشکیل ستادی برای حل بحران با شرکت نیروهای ملی و مذهبی و تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» شده‌اند. در بیانیه این نمایندگان آمده است: مجمع پیشنهاد ادوار مجلس شورای اسلامی به منظور غلبه بر نارسایی‌ها و گرفتن امکان توطئه از دشمنان دین و ملت تشکیل ستادی مرکب از نمایندگان همه گروه‌های ملی و مذهبی و

بهزاد نبوی یکی از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در یک موضع‌گیری کم‌سابقه، از مواضع «اپوزیسیون قانونی» در جریان رویدادهای اخیر کشور تقدیر کرد. بهزاد نبوی در این باره گفت: موضع‌گیری برخی از نیروهای ملی و مذهبی در ماجرای کوی دانشگاه را موضعی مسئولانه می‌بینم و احساس نکردم آن‌ها در آن جریان در صدد موج‌سواری هستند. وی در جواب پرسش خبرنگاران در مورد موضع این اطلاعاتی که می‌گوید پس از گذشت هشت ماه هنوز نتوانسته است «سرنخ» قضایا را کشف کند، وزارت اطلاعاتی که ظاهراً عرضه دستگیری یکی از عوامل گروه‌های فشار را نداشته است، در عرض چند روز توانست هر چه «ضدانقلاب» در این کشور هست را شناسایی و سرنخ همه ارتباطات خارجی و داخلی آنان را نیز کشف کند.

آنچه از اطلاعیه و بیانیه‌های صادره از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های تبریز و علوم پزشکی تبریز و همچنین گزارش‌های خبرنگاران حاضر در محل برمی‌آید، ابعاد فاجعه ۲۰ تیر دانشگاه تبریز اگر دلخراش‌تر از فاجعه کوی دانشگاه تهران نباشد، دست کمی از آن نداشته است. این در حالی است که در بسیاری از انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های تبریز و علوم پزشکی آمده است: «انجمن، از شروع مراسم تحصن و راهپیمایی، تمامی حاضران را به برخورد هوشیارانه و حفظ آرامش و امنیت عمومی و اجتناب از قانون‌گریزی دعوت کرده و نسبت به سواستفاده فرصت‌طلبان هشدار داده بود». بخشی از این اطلاعیه آمده است: «شواهد و قرائن حاکی از هماهنگی و طرح‌ریزی قبلی حمله نیروهای مهاجمی است که به اسلحه کلاشینکف و کلت کمربند و باتوم‌های یک‌دست مجهز بوده و با داشتن مجوز ضرب و جرح افراد و دانشجویان اقدام به هتک حرمت بسی‌سابقه دانشجویان دانشگاه کرده‌اند. عمق فاجعه به حدی است که از آمار دقیق قربانیان و

حجت‌الاسلام کدیور هم ماندنی شد!

دادگاه تجدیدنظر حکم دادگاه بدوی مبنی بر محکومیت یک ساله و نیمه حجت‌الاسلام محسن کدیور را تأیید کرد. این حکم به امضای عامری، محسنی اژدای و رازینی رسیده است. محسنی اژدای که در دادگاه اولیه حکم دادستان را داشته است، در دادگاه تجدیدنظر نیز جزو رای‌دهندگان بوده است. کدیور به دنبال دریافت حکم گفته است به هیچ یک از اشکالات حقوقی در مورد حکم دادگاه بدوی توجه نکرده‌اند و یک تصمیم سیاسی گرفته‌اند. به گفته او قوه قضاییه راه انحطاط را می‌پیماید و او که هدف خود را مبارزه با استبداد دینی و نجات جمهوری اسلامی قرار داده است، راه خود را ادامه خواهد داد. کدیور در حاشیه حکمی که به او ابلاغ کرده‌اند نوشته است: «از زندان و فشار چه باک! با لبی خندان و قلبی مطمئن ناشی از ابراز عقیده و حقیقتی جس را تحمل می‌کنم و حسرت یک آخ را هم به دل قسی اقتدارگرایان تمامیت‌خواه نخواهم گذاشت».

چرا در عرض چند روز توانست هر چه «ضدانقلاب» در این کشور هست را شناسایی و سرنخ همه ارتباطات خارجی و داخلی آنان را نیز کشف کند. داستانی که بیست سال است در جمهوری اسلامی تکرار می‌شود، یک بار دیگر هم تکرار شد. جنایتکاران فراموش شدند و قربانیان آنان مورد شکنجه و تهدید و آزار قرار گرفتند. مردم بار دیگر دریافتند که این رژیم پاره‌های تن خود را به آنان نخواهد فروخت!

بررسی یک کارنامه

روز سه شنبه پنجم مرداد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی طی نطقی در همدان، در مورد جنبش دانشجویی اخیر به مفصل‌ترین موضع‌گیری خود تاکنون پرداخت. خاتمی مانند شامگاه ۲۲ تیر که با صدای لرزان و رنگ پریده در تلویزیون ظاهر شده بود و تظاهرات خیابانی دانشجویان را شورشی نامیده بود که باید سرکوب شود، در همدان نیز اعتراضات دانشجویان در خیابان‌ها را «لطمه به امنیت ملی... و بالاتر از همه، اهانت به نظام، پایه‌ها و ارزش‌های آن، از جمله رهبر انقلاب» نامید. رئیس جمهوری به تقدیر از ارگان‌های سرکوب‌کننده نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات و قوه قضائیه پرداخت و مدعی شد شلیک گلوله در سرکوب تظاهرات دانشجویی تیرماه تهران، منحصر به قتل عزت ابراهیم نژاد افسر وظیفه در کوی دانشگاه بوده است، که تازه آن هم به دست یک «عامل مشکوک» صورت گرفته و گلوله همین اسلحه، چند نفر از نیروهای انتظامی را نیز مجروح کرده است. خاتمی در نطق خود بدین افتخار کرد که در حالی که گویا «دولت‌ها معمولاً برای سرکوب شورش‌ها از تانک، زره پوش و سلاح‌های سنگین استفاده می‌کنند»، جمهوری اسلامی «آشوب و بلوای فراگیری» را بدون شلیک گلوله سرکوب کرده است.

خاتمی در همدان تأکید کرد مورد حمایت خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی است و با او اختلافی ندارد. همین حرف را خامنه‌ای نیز در نماز جمعه هشتم مرداد تکرار کرد و گفت مواضع رئیس جمهور در بحران دانشگاه صد در صد مورد تأیید او بوده است. هر چند خاتمی در همدان مانند سایر سران حکومت، حمله به کوی دانشگاه را نیز بدون نام بردن از نیروی انتظامی به عنوان عامل اصلی این حمله محکوم کرد، اما در سراسر سخنان او کلمه‌ای در اشاره به خواسته‌هایی که دانشجویان را به خیابان‌ها کشاند دیده نشد. رئیس جمهور در سخنان خود به ارائه آمار از دانشجویان و جوانان دستگیرشده نیز پرداخت و مدعی شد از ۱۲۰۰ نفر زندانی، ۱۰۰۰ نفر آزاد شده‌اند، اما مستمعین رئیس جمهور در همدان نفهمیدند چرا او کارنامه و «دستاورد» خود در مبارزه با گروه‌های فشار را مسکوت گذاشت؟ در حالی که موسوی خوینی‌ها مدیر مسئول روزنامه‌ای که خاتمی رئیس جمهور شدن خود را تا حدی مدیون آن است، در این هفته توسط قوه قضائیه محکوم شد، رئیس جمهوری نیازی ندید که به این واقعه و نیز توقیف روزنامه سلام که انگیزه دانشجویان برای دست زدن به اعتراضات بود، اشاره کند. در نطق آقای خاتمی کسی چیزی درباره سرکوب دانشجویان شهرستان‌ها و به ویژه تبریز نشنید.

سخنان خاتمی، ادامه مواضعی است که در مجموع، کارنامه شخص رئیس جمهوری اسلامی و نیز اصلاح‌طلبان پیرو او در برخورد به جنبش اخیر دانشجویان را منفی کرده است. اصلاح‌طلبان حکومتی در این بحران از یک از موم تاریخی ناموفق بیرون آمدند. چشم و گوش دانشجویان و همراه آنها میلیون‌ها چشم و گوش دیگر، پنج روز به در دانشگاه بود تا ببینند و بشنوند رئیس جمهوری که به همت آنها و سایر جوانان روی کار آمده است، کی از راه می‌رسد تا حضور خود را در کنار دانشجویان اعلام کند. این انتظار دانشجویان متعصب برآورده نشد. نه تنها خاتمی از در وارد نشد، بلکه وی در پایان پنج روز اعتراضات دانشجویی، در سیمای جمهوری اسلامی ظاهر شد تا خبر از دستگیری و سرکوب بدهد.

خاتمی و اصلاح‌طلبان پیرو او می‌توانستند از فرصت تاریخی پیش آمده در نخستین روزهای پس از ۱۸ تیر برای پیشبرد برنامه اصلاحات خود بهره‌گیری کنند. آن‌ها همه امکانات را در اختیار داشتند، اما حاضر نیستند به مسئولیت خویش در این مورد که چرا همه خواسته‌های دانشجویان بدون پاسخ ماند اشاره کنند و این عدم موفق را به گردن «شورش‌گران» و «آشوب‌طلبان» می‌اندازند. اما مگر غیر از این است که جناح مقابل خاتمی و در رأس آن خامنه‌ای در حقیقت ضعیف بود. اگر رئیس جمهور بلافاصله پس از ۱۸ تیر از مردم می‌خواست به حمایت از دانشجویان به خیابان بیاید، صدها هزار و شاید میلیون‌ها تن دعوت او را می‌پذیرفتند و خامنه‌ای نیز چاره‌ای جز تسلیم به این نمایش قدرت مردمی نداشت. در روزهای نخست پس از ۱۸ تیر، رقبای خاتمی در قدرت، بسیار خود را باخته بودند و همه در حرف کمابیش از دانشجویان حمایت می‌کردند. در چنین شرایطی، اصلاح‌طلبان می‌توانستند ابتکار عمل را به دست بگیرند و خیابان را از انصار حزب‌الله پاک کنند.

خاتمی بی‌نیروی آوردن به مردم و همدستی با خامنه‌ای برای برقراری مجدد ثبات رژیم با همان موازنه قوای قبلی، متأسفانه دومی را انتخاب کرد. دولت او دست به هیچ اقدام مؤثری برای مصون نگه داشتن دانشجویان از تعرض نیروهای انتظامی و انصار حزب‌الله نزد، در تمام طول تحصن و اعتراضات دانشجویان، آنها در محاصره گروه‌های فشار و نیروی انتظامی بودند.

رئیس جمهوری در همدان بدون آنکه به نمایش‌های تلویزیونی «اعتراافات»، برخی از دستگیرشدگان اخیر اشاره کند، گفت: «احساس من این بوده است که در بازجویی‌ها، نهایت دقت را به کار ببریم که از قانون عدول نکنیم و نسبت به کسی اجحاف و ظلم نشود... وزیر متقی و دانشمند اطلاعات بر این مسائل اشراف دارد تا روش‌های ناپاب به کار گرفته نشود». بدین ترتیب خاتمی مسئولیت رفتاری را که در قبال دستگیرشدگان اعمال می‌شود، نیز به عهده گرفت.

نطق خاتمی در همدان، نشان داد که مواضع رئیس جمهوری در قبال بحران دانشگاه تا چه حد در مقابل خواسته‌های آزادیخواهان مردم و دانشجویان قرار گرفته است. اما این، نه نشانه عقیدتی در جنبش دوم خرداد است و نه ملاکی برای پیش‌بینی آینده این جنبش. هفته‌های اخیر نشان داد اگر اصلاح‌طلبان حکومتی نیز از قافله عقب بمانند، آنانی که نهضت دوم خرداد و ۱۸ تیر را فریبند، از حرکت باز نخواهند ایستاد، اگر با انسجام و هشیاری به این حرکت ادامه دهند، و اگر در این حرکت خود مورد حمایت یکپارچه نیروهای آزادیخواه قرار گیرند.

نگاهی به مواضع رفسنجانی در بحران اخیر

هاشمی رفسنجانی که اخیراً زمزمه شرکت او در انتخابات مجلس برای بازگشت به کرسی ریاست قوه مقننه شنیده می‌شود، در بحران اخیر دانشگاه مواضعی گرفت که یادآور نطق‌های زهرآگین او در مقاطع مختلف سرکوب خونین آزادیخواهان توسط جمهوری اسلامی بود. رفسنجانی در دو سخنرانی که یکی را در روز ۲۴ تیر در یک گردهمایی وزارت آموزش و پرورش و دیگری را در نماز جمعه اول مرداد تهران ایراد کرد، مواضع مشابهی را بیان نمود که با توجه به نقشه‌های این چهره کهنه جمهوری اسلامی برای حفظ و گسترش نفوذ در حکومت، باید مورد توجه افکار عمومی قرار گیرد.

رفسنجانی طبق عادت دیرینه‌اش از این دو نطق، بی‌نواکتی و بی‌فرهنگی سیاسی خود را به نمایش گذاشت و در جای به جای سخنان خود، مخالفان جمهوری اسلامی را با الفاظی مانند «مارهایی که از لانه بیرون خزیدند»، «خیلی از آدم‌ها در داخل که سال‌ها خفه بودند» مورد اهانت قرار داد. در مورد این زبان و کلام زهرآگین، که ۲۰ سال

است محرک سبعانه‌ترین جنایات توسط حزب‌الله بوده است، به گفتن همین نکته اشاره می‌کنیم: همین لحن و همین بی‌عفتی در کلام کافی است تا هیچ انسان فرهیخته‌ای - صرف نظر از مواضع سیاسی او - به رفسنجانی اعتماد نکند. تشبیه انسان‌ها به جانوران، همواره ابزار کسانی بوده است که دامنه تیرهای زبانشان، تیرهای واقعی نشانده بر قلب انسان‌هاست. سر «ماری که از لانه بیرون می‌خزد» را می‌توان بدون عذاب وجدان به سنگ بویید. رفسنجانی ۲۰ سال است که ثابت کرده است همین را می‌خواهد و انتخاب وزه‌ها نزد او به هیچ وجه تصادفی نیست. رئیس جمهوری سابق اسلامی و رئیس فعلی مجمع تشخیص مصلحت، در بحران اخیر موقعیت را مناسب دید تا در صحنه سیاست فعال‌تر شود و اگر بتواند زمینه تبدیل شدن آبی به مرد شماره یک جمهوری اسلامی را بچیند. راهی که رفسنجانی بدین منظور انتخاب کرده است، ایفای نقش «محور ثبات» در حکومت است. او در نطق ۲۴ تیر خود خبر داد که در جریان بحران دانشگاه، «مقامات عالی کشور در مذاکرات فشرده، متمرکز و جدی از ریشه مسائل را حل کردند و لازم نبود در این موقع همه چیز با مردم در میان گذاشته شود». در روز اول مرداد نیز رفسنجانی از همین موضع آدم مطلقه که در پشت صحنه، تعزیه گردان است از همه جناح‌های حکومتی خواست «اظهار نظری در مورد مسائل اخیر نکنند تا کمیته‌ای که از سوی شورای عالی امنیت ملی انتخاب شده بتواند گزارش کار را ارائه نماید».

رفسنجانی، تظاهرات دانشجویان را «لکه ننگینی در تاریخ و انقلاب» نامید و با اشاره تلویحی به شعارهای ضد خامنه‌ای در اعتراضات تیرماه، گفت «هیچ کس اجازه چنین گستاخی را به خود نمی‌داد... همه می‌دانیم که به چه مقام و چه شخصیتی اهانت شد». گویب رئیس جمهوری سابق به رئیس جمهوری فعلی کنایه می‌زد که «در زمان من کسی جرأت چنین کارهایی نداشت».

در هر دو سخنرانی رفسنجانی، کوچکترین اشاره‌ای به نقش خاتمی در بحران اخیر نشده است و کسی که نطق‌های رفسنجانی را بخواند، تصور می‌کند حکومت اصلاً رئیس رفسنجانی مبارزات سیاسی جاری در کشور را حرکتی دانست که «به مقدسات کشور لطمه وارد می‌کند» و گفت: «جریان‌ات سیاسی ظرفیت خودشان را بفهمند، لقمه‌های پیش از دهانشان برندارند و در حدی که ظرفیتشان هست وارد مسائل کشور بشوند». وی افزود «کارهای خیلی بزرگ را با یک عده جوان... نمی‌شود انجام داد». در عین حال، سخنان رفسنجانی شرح حال کسی است که هرگونه امید به جلب اعتماد نسل جوان کشور را از دست داده است. عبارات تحقیرآمیز او در مورد «یک عده جوان»، بی‌شک در گوش دانشجویان و جوانانی که می‌خواهند آینده خود، آینده کشور را در دست خود بگیرند، طنین‌افکن خواهد شد. رفسنجانی، جنبش آنان را فتنه‌ای نامید که «خارجی‌ها» به راه انداختند. این، حربه زنگ‌زده کسی است که دو دهه است در بالاترین مقامات حکومتی، هر صدای آزادیخواهی را با زدن برچسب وابستگی به خارج، سرکوب کرده است.

باز هم وعده عمل کی فرامی‌رسد؟

یک ماه پس از خودکشی مشکوک سعید امامی، یکی از مهره‌های اصلی جنایات پاییز گذشته، حجت‌الاسلام نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح، هنوز به وعده خود جهت ارائه توضیحات بیشتر پیرامون این خودکشی و پرونده قتل‌ها عمل نکرده است. او حوادث اخیر دانشجویی کشور را در فرصت مناسبی یافت تا برای دومین بار مصاحبه مطبوعاتی را که خود اعلام کرده بود، لغو کند و از دادن اطلاعات بیشتر پیرامون این پرونده خودداری کند. هراس رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح از رودررو شدن با خبرنگاران و افکار عمومی اکنون به جایی رسیده است که او آشکارا از رویارویی با آنان می‌گریزد. هراس آقای نیازی قابل درک است. تاکتیکی که چنانچه کارکنان در پیش گرفته‌اند تا تکنیک دفع‌الوقت است تا مرور زمان، آتش‌ها را سرد کند. آقای نیازی و سایر همدستانش، همچنان بر این خیالند که می‌توانند این آتش را خاموش کنند و از هیبت رو با سماجت به این سیاست خود ادامه می‌دهند. آیا آنان موفق خواهند شد؟ در این زمان هشت ماهه، مطبوعات اصلاح‌طلب، نیروهای آزادی‌خواه، دانشجویان و روشنفکران همدان چه می‌توانستند کرده‌اند تا پرونده این جنایت عظیم به فراموشی سپرده نشود، اما امکانات آنان بی‌انتها نیست. کسانی که امکاناتی برای به سرانجام رساندن این «پرونده ملی» دارند، اراده کافی نشان ندادند. اخیراً آقای رئیس‌جمهور پس از چندین ماه سکوت پیرامون این فاجعه بار دیگر درباره آن سخن رانده است. او گفته است که حتی رهبر جمهوری اسلامی نیز تأکید بسیار بر ریشه‌یابی این فاجعه داشته است و اگر تأکیدات او نبود، این پرونده پیگیری نمی‌شد. اگر به راستی چنین است، اگر رهبر می‌خواهد، رئیس‌جمهور می‌خواهد، مسئولان قضایی می‌خواهند، مسئولان امنیتی می‌خواهند، پس چرا این پرونده متوقف مانده است. هشت ماه زمانی کافی است. اگر واقعا هدف امیدوار نگاه داشتن مردم به قصد خسته و بی‌تفاوت کردن آن‌ها نیست، پس دیگر وعده ندهید، عمل کنید!

دادگاه روحانیت موسوی خوینی‌ها را محکوم کرد



تغییر پیدا کند و این همان چیزی است که در نامه آمده و به قصد بیدارکردن نمایندگان پارلمنت‌ترین فریاد ممکن این را گفتیم که محدود کردن مطبوعات به ضرر نظام است و حداکثر آزادی‌های مشروع باعث تحکیم نظام است. موسوی خوینی‌ها دفاعیات خود در دادگاه را صرفاً به صورت حقوقی ارایه کرد و از وارد شدن در اهداف سیاسی این دادگاه خودداری کرد، اما او پیش از این در دیدار با کارکنان روزنامه سلام گفته بود که فکر نمی‌کرد روزنامه سلام را ببندند. او گفت: «از نوع برخورد احساس می‌کنم که آن‌ها تصمیم خود را گرفته بودند و فقط منتظر یک بهانه بودند». خوینی‌ها در دادگاه به این موارد و تصمیم‌های سیاسی نپرداخت.

دادگاه هنوز حکم نهایی خود را منتشر نکرده است. واقعیت این است که در تصمیم پیرامون سرکوب آینده سلام، این دادگاه نقش چندانی ندارد. نهادهای قانونی در جمهوری اسلامی تنها برای ظواهر امر ایجاد شده‌اند، تصمیمات در جاهای دیگر گرفته می‌شوند. همان گونه که خوینی‌ها گفته است، تصمیم به تعطیل سلام از پیش و در جمیع

سران جناح محافظه‌کار گرفته شده بود. ادامه فعالیت و یا تعطیلی همیشگی آن نیز بی‌تردید در جای دیگری بغیر از این دادگاه اتخاذ خواهد شد. دادگاه منتظر نتایج توافق‌هایی است که از کشاکش بین سران دو جناح باید حاصل شود. آیا دفاع پرشور خاتمی از خامنه‌ای و دفاع متقابل خامنه‌ای از او، روزنه‌ای را برای ادامه حیات سلام خواهد گشود؟

ادامه از صفحه اول گفت: اول باید دید که این مطلب اکاذیب هست که ما آنرا نشر داده‌ایم یا نه. وی در توضیح این امر گفت: در دادنامه دیگری گفته شده است که این نامه خیلی محرمانه بوده است که ما چاپ کردیم و از سوی دیگر چاپ همین نامه را از مصادیق نشر اکاذیب دانسته‌اند چطور این دو هم‌زمان امکان دارد. اگر نامه‌ای بوده که می‌گویند محرمانه است که دیگر اکاذیب نیست. وی در مورد اینکه این نامه چرا منتشر شده است گفت: ما می‌خواستیم به نمایندگان بفهمانیم که آنچه در مجلس قرار است انجام شود آن چیزی است که سعید امامی می‌خواسته و اگر اسلامی جاسوس بوده و در خدمت بیگانه بوده و سعی داشته به نظام اسلامی ضربه بزند این چنین آدمی اعلام کرده که قانون فعلی مطبوعات به نفع نظام نیست و باید در قالب یک طرح یا لایحه

عاملان قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه از یک مرکز دستور گرفته‌اند

آغاز شروع قتل‌ها، روش آدرس دادن‌های غلط را در پیش گرفتند. امروز نیز همین محافل در برخورد با ماجرای کوی دانشگاه آدرس دادن‌های غلط و انحرافی را شروع کرده‌اند و اگر فرضیه وجود مجموعه این مشابهت‌ها و در نهایت ارتباط میان سناریوی قتل‌های زنجیره‌ای و رویدادهای اخیر تقویت شود، آیا پرونده شبکه قتل‌های زنجیره‌ای با همه ابعاد داخلی و بین‌المللی آن با پرونده حمله به کوی دانشگاه یکدست نخواهد شد؟

در این تحلیل‌ها تنها یک نکته نساگفته گذاشته شده است. آن «محفل» که آدرس‌های اشتباهی می‌دهد، جز وزارت اطلاعات کدام «محفل» می‌تواند باشد؟ کافی است هر کس تنها یک نگاه به بسیانه‌های اخیر وزارت اطلاعات بیاندازد!

نیست و ارتباط واضح و مشخص اهداف این حادثه و ریشه‌های قتل‌های زنجیره‌ای در کشور از تلاش بی‌حد و حصر جناح محافظه‌کار در استفاده از تمامی اهرم‌های فشار قانونی و غیرقانونی در ادامه پروژه اسقاط دولت مردم‌سالار خاتمی است.

بررسی‌های روزنامه نشاط
روزنامه نشاط نیز همین فرضیه را طرح کرده است و در مقالهای با عنوان «خطوط مشترک قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه تهران» چنین نوشته است: «نکته ظریفی که در این میان توجه آگاهان را به خود معطوف کرده، وجود پاردهی مشابهت‌ها در نحوه واکنش پاردهای محافل داخلی نسبت به این دو رویداد (قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه) است. این محافل در

قتل‌های زنجیره‌ای و فاجعه حمله به کوی دانشگاه ارتباط مستقیمی می‌بینم و فکر می‌کنم یک ستاد در درون حاکمیت علیه اصلاحات و برنامه‌های دولت وجود دارد که مسیبان و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه در آن فعال هستند و علی‌رغم دستگیری تعدادی از اعضای این ستاد، سرنخهای اصلی همچنان فعالند. بخصوص آنکه پرونده قتل‌ها به مرحله حساسی رسیده بود و افرادی که محتالاً سعید امامی از آنها دستور گرفته است در حال مطرح شدن بودند».

قطعه‌نامه دفتر تحکیم وحدت
دفتر تحکیم وحدت نیز در قطعه‌نامه پسایانی نوشت فوق‌العاده خود، بر همین ارتباط انگشت گذاشته و نوشته است: ما معتقدیم ریشه‌یابی حادثه کوی دانشگاه تهران چندان مشکل

می‌گیرد. در پناه این بررسی دقیق و اجمالی است که حمله وحشیانه به کوی دانشگاه تهران و حوادث و آشوب‌های شهر تهران که شایسته بررسی جدی است در ارتباط با سایر مسائل معنا و مفهومی عمیق‌تر پیدا می‌کند. حمله دهم‌منشانه و دیوانه‌وار به دانشجویان بی‌دفاع و مظلوم تبریز نیز جزء بسیار دردناکی از این وقایع تلخ است که به دلیل حوادث و پوشش خبری مسائل تهران آنطور که لازم است به آن پرداخته نشده است.

نظرات هاشم آغاچری
هاشم آغاچری، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در یک گفتگو با روزنامه نشاط، ارتباط قتل‌های زنجیره‌ای با حوادث دانشگاه تهران را مورد تأکید قرار داد و از جمله گفت: «من بین ماجرای

ادامه از صفحه اول است؟ چه کسانی و با چه انگیزه‌های گروه‌های فشار و شبه‌نظامیانی را سامان داده‌اند که امنیت را از مردم سلب کنند؟ چرا دستگاه قضایی در برخورد با این افراد ناتوان و یا فاقد اراده است؟ دوستان و همفکران سعید امامی بعد از آنکه وی در مقام مشاورت وزارت به کار مشغول شده در چه ارگانها و در چه مسئولیت‌هایی مشغول به فعالیت شدند؟ مسئولین بخش فرهنگی این جریان در رسانه‌ها و مطبوعات چه کسانی هستند؟ برنامه‌هایی که برای بهم‌زدن نظم عمومی دارند چگونه و در کجا طراحی و به مرحله اجرا درمی‌آید؟... اگر به این سئوالها و مجموعه سئوال‌هایی از این قبیل پاسخ داده شود آنگاه... راز و رمز حمله به تجمعات قانونی-تحریکات گسترده علیه مطبوعات و... در معرض دید همگان قرار



یکشنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۷۸، نیروهای انتظامی و باندهای چماقدار تظاهرات دانشجویان در اطراف میدان ولی عصر را با گاز اشک‌آور مورد حمله قرار داده‌اند

هدف ترکیه از حمله به ایران چیست؟

به قصد سرکوبی مبارزان پ.کا.کا به شمال عراق تجاوز کرده است. بهانه تجاوز این بوده است که رژیم عراق بر شمال کشور تسلط ندارد و این مکان جولانگاه مخالفان حکومت ترکیه شده است. این رژیم هم چنین ادعا می‌کند که پ.کا.کا پایگاه‌هایی در خاک ایران دارد. ظاهراً رژیم ترکیه و ارتش آن با توجه به رویدادهای اخیر کشور ما به این ارزیابی رسیده‌اند که درگیری‌های داخل کشور موضع نیروهایی را نیز که حفاظت از مرزها را به عهده دارند ضعیف کرده است و آنان می‌توانند به عملیات ایذائی معینی دست بزنند تا از یک سو میزان واکنش حکومت ایران را مورد سنجش قرار دهند و از سوی دیگر به نیروهای پ.کا.کا پیام دهند که در ترکیه و اطراف آن جای امنی برای آنان وجود ندارد. پاسخ به خواست‌های زیادت‌طلبانه ناسیونالیست‌های افراطی ترکیه که در انتخبات اخیر آن کشور قدرت بیشتری یافته‌اند و اشاره‌ای به محافل حاکمه جمهوری‌های قفقاز و آسیای میانه که چه کشوری در منطقه دارای قدرت فائقه است و حرف اول را می‌زنند، نیز احتمالاً از دیگر دلایل بی‌پروایی اخیر رژیم ترکیه می‌باشد. شاید هم رژیم ترکیه هم چون رژیم حاکم بر ایران راه خروج از بحران‌های داخلی را در درگیری‌های بحرانی منطقه‌ای یا جهانی می‌جوید.

مقامات جمهوری اسلامی هم حداکثر از ترکیه خواسته‌اند که عذرخواهی کند و توضیح دهد که چگونه چنین اتفاقی افتاده است، اما از پرداخت غرامت به سازماندهای جان باختگان و جبران خسارات مالی وارد شده سخنی به میان نیامده است. یکی از مقامات نظامی رژیم تلویحاً ترکیه را تهدید کرد که ممکن است جمهوری اسلامی به ترکیه حمله نظامی کند و اجویت نیز صریحاً هشدار داد که ترکیه ارتشی منسجم دارد و کسی خیال ماجراجویی به سرش نزند. در کنار تهدیدات مستقیم، کوشش‌های مسالمت‌جویانه دیپلماتیک نیز از جانب مقامات وزارت خارجه دو کشور ادامه یافت و وزرای خارجه دو کشور در جریان کنفرانس بالکان با یکدیگر دیدار کردند و دمیرل اظهار داشت که برای آزادی ۲ سرباز دستگیر شده با خاتمی تماس خواهد گرفت، اما بحران روابط دو کشور هنوز فروکش نکرده است و احتمال تداوم آن متنی نیست. حال باید دید چه شده است که ترکیه جرئت می‌کند به تحریکاتی این چنینی دست زند. رژیم مستظهر به محافل نظامی ترکیه در سال‌های اخیر ثابت کرده است که به موازین شناخته شده بین‌المللی چندان پایبند نیست و از اعمال خشونت و تجاوز برای رسیدن این یا آن هدف سیاسی خود ابائی ندارد. این رژیم در سال‌های اخیر بارها

یکی از حوادث هفته‌های پررویداد اخیر تجاوز هوانی و زمینی ارتش ترکیه به خاک میهن ما در روزهای ۲۷ و ۳۰ تیرماه بود. در ساعات اولیه با تعداد روز یکشنبه ۲۷ تیرماه چهار فروند هواپیمای ارتش ترکیه به یک پایگاه نظامی در نقطه‌ای مرزی و چادرهای عشایر در عمق پنج کیلومتری کشور حمله کردند و این نقاط را مورد حمله موشکی قرار دادند که در اثر آن ۵ نفر کشته و ۱۰ نفر زخمی شدند. به گفته مقامات جمهوری اسلامی روز ۳۰ تیرماه نیز نیروهایی از ارتش ترکیه در منطقه‌ی مرزی قطور قصد ورود به خاک ایران را داشته‌اند که این حمله دفع شد و متعاقب آن ۲ سرباز ترکیه به اسارت رنجهای جمهوری اسلامی درآمدند. وقوع این حملات درست یک هفته بعد از روزهای پرحادثه ۱۸ تا ۲۳ تیرماه، بسیار قابل تأمل است. ترکیه تاکنون از زبان دمیرل رئیس‌جمهور، اجویت نخست‌وزیر، وزیر خارجه و اعضای هیاتی که مسئول پیگیری این رویدادها شده‌اند، مواضع متناقضی را ابراز کرده است. برخی از اساس منکر تجاوز به خاک ایران شده‌اند و گفته‌اند که به قصد سرکوب چریک‌های حزب کارگران کردستان (پ.کا.کا) وارد خاک عراق شده‌اند و بعضی تلویحاً پذیرفته‌اند که وارد خاک ایران شده‌اند و گفته‌اند حاضرند در صورت اثبات تجاوز عذرخواهی کنند.

رفیق دوست از ریاست بنیاد مستضعفان برکنار شد

نیرومندی دارد. هنوز معلوم نیست خائنه‌ای به چه دلیل این درخواست یار غار و محرم اسرار خویش را ناشنیده گرفته است. دلیل برکناری رفیق‌دوست از ریاست بنیاد مستضعفان، تمام شدن دومین دوره مسئولیت وی در این بنیاد عنوان شده است، اما در پشت‌پرده دلایل دیگری وجود دارد که هنوز کسی در مورد آن توضیحی نداده است. رئیس جدید بنیاد مستضعفان نیز از چهره‌های وابسته به جناح ضداصلاحات و ضدآزادی است و سال‌ها در سپاه پاسداران مسئولیت‌های مهمی را به عهده داشته است. فروزنده یک دوره وزیر دفاع کابینه رفسنجانی بود.

فرد دیگری تمام شد، از جمله بزرگ‌ترین اختلاس‌های تاریخ کشور ما به شمار می‌رود. خائنه‌ای در فرمان خویش همه این «خدمات» رفیق‌دوست را مورد پشتیبانی قرار داد و از او صمیمانه حمایت کرد. رفیق‌دوست یکی از عوامل مهم جناح ضداصلاحات و دشمن آزادی در ایران است. هفته پیش عسگرولادی رهبر جمعیت موقوفه اسلامی و از حامیان اصلی رفیق‌دوست فاش کرد که از خائنه‌ای خواسته بود تا رفیق‌دوست را برکنار نکند، اما وی با این خواست او موافقت نکرد. جمعیت موقوفه اسلامی بر بنیاد مستضعفان نفوذ بسیار

محسن رفیق‌دوست، رئیس بنیاد مستضعفان بنا بر فرمان خائنه‌ای از این مقام برکنار شد و محمد فروزنده به جای او نشست. محسن رفیق‌دوست در مدت ده سال ریاست خود بر بنیاد مستضعفان، این بنیاد را به یکی از بزرگ‌ترین واحدهای اقتصادی تبدیل کرد و بر بسیاری از کارخانه‌ها، تأسیسات و شرکت‌ها چنگ انداخت. سوءاستفاده بی‌سابقه، چپاول اموال «بیت‌المال» و فساد از جمله یادگارهای او در مدت ریاستش بر بنیاد مستضعفان است. اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی که چند سال پیش با همدستی مستقیم او از این بنیاد صورت گرفت و به نام برداش و

خبرنگار روزنامه زن هم بازداشت شد

به نوشته روزنامه نشاط، خانم کاملیا انتخابی، فر. خبرنگار سابق روزنامه «زن» نیز بازداشت شده است. بنا بر این گزارش، خانواده وی از سرنوشت او اطلاعی ندارند و مقام‌های مسئول نیز از دادن هرگونه اطلاعی در مورد سرنوشت او و حتی تأیید خبر بازداشتش خودداری کرده‌اند.

باز هم نمایش‌های نفرت‌انگیز تلویزیونی

برای ایجاد «بلوا و شورش» در کشور، ارتباط با «ضدانقلاب» در خارج از کشور و «دریافت پول» از خارج را به عهده گرفت. شبکه‌های تلویزیونی جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور مرتباً با نشان دادن صحنه‌هایی از سخنرانی‌ها و درگیری‌های روزهای اخیر اعتراضات تلویزیونی مهاجری نژاد و محمدی را پخش می‌کردند. نمایش‌های تلویزیونی وزارت اطلاعات که خود به نوعی خودافشگری شکنجه‌گران و اعتراف به اعمال شکنجه علیه دستگیرشدگان است بیش از آن رسواست که لازم باشد در مورد آن چیزی نوشت اما آنچه که در این میان قابل توجه است، سکوت غیرقابل دفاع و زشت روزنامه‌های مدافع گسترش فضای باز سیاسی در ایران در مقابل این‌گونه اعتراف

خطرناکی را علیه دستگیرشدگان صورت داد و در اطلاعیه‌های خود از ارتباط دستگیرشدگان با گروه‌های خشونت‌طلب در خارج از کشور، آشوب‌طلبی و شورش‌گری آنان سخن گفت. دبیر شورای عالی امنیت ملی «اشوب‌گران» را به اعدام تهدید کرد. از منوچهر محمدی و مهاجری نژاد و همچنین هشت‌الله طبرزدی که از مدت‌ها پیش در زندان به سر می‌برد، به عنوان عوامل اصلی «فتنه»‌های اخیر نام برده شده و تبلیغات علیه آنان متمرکز شد. دو روز بعد، با پخش فیلم اعتراضات منوچهر محمدی و سپس غلامرضا مهاجری نژاد از سیما جمهوری اسلامی بار دیگر سناریوی رسوا و افشا شده نمایش‌های تلویزیونی تکرار شد. منوچهر محمدی در اعترافات تلویزیونی خود تلاش

بنا بر گزارش‌های موجود نیروهای امنیتی - اطلاعاتی رژیم در جریان سرکوب جنبش اخیر دانشجویان بیش از هزار تن را دستگیر کرده و روانه شکنجه‌گاه‌های قرون‌وسطایی کردند. بخشی از آنها اندکی بعد آزاد شدند، اما جمع کثیری از دانشجویان تحت فشارهای شدید روانی و شکنجه‌های جسمی قرار گرفتند. روشن است او باوش و شکنجه‌گرانی که در حمله به خوابگاه، دانشجویان در برابر چشم همگان چنان فجایع دلخراشی آفریدند، در سلول‌ها و اتاق‌های شکنجه و دور از چشم اغیار چه بر سر دستگیرشدگان می‌آوردند. همزمان با گسترش موج دستگیری‌ها که شامل گروهی از زندانیان سیاسی سابق نیز شد، وزارت اطلاعات، تبلیغات و پرونده‌سازی

بازداشت یک روزنامه‌نگار دیگر

سکوت مهاجرانی حتی با گذشت ۳۰ ساعت از بازداشت کامل بی‌سابقه یک روزنامه‌نگار شکسته نشد. این در حالی است که مهاجرانی در سال گذشته، هنگام رواج شایعه توقیف روزنامه سلام گفته بود که تعطیلی روزنامه سلام خط قرمز من است. بسیاری این سکوت را با همان آخرین جلسه مجلس و بازگشت و ابراز امیدواری کرد که تصویب اصلاحیه قانون مطبوعات منجر به بسته شدن فضای مطبوعاتی نشود تاکنون از او خبری نیست. در سراسر روز ماجراهایی ناشی از تعطیلی روزنامه سلام، او یا در سفر به خارج از کشور به سر می‌برد و یا سکوت اختیار کرده بود، سکوتی که حتی دفاع کمرنگ شهیدی در یک مساجحه مطبوعاتی نتوانست آن را جبران کند.

مهاجرانی وزیر ارشاد خبری نیست. روزنامه نشاط در بررسی «اقدام تازه محافظه‌کاران برای تهدید روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب» نوشت که وزارت ارشاد در تعطیلی به سر می‌برد. به نوشته این روزنامه «از همان روزی که سید عطاءالله مهاجرانی با همان لیخند مشهورش از آخرین جلسه مجلس قبل از تعطیلات تابستانی بازگشت و ابراز امیدواری کرد که تصویب اصلاحیه قانون مطبوعات منجر به بسته شدن فضای مطبوعاتی نشود تاکنون از او خبری نیست. در سراسر روز ماجراهایی ناشی از تعطیلی روزنامه سلام، او یا در سفر به خارج از کشور به سر می‌برد و یا سکوت اختیار کرده بود، سکوتی که حتی دفاع کمرنگ شهیدی در یک مساجحه مطبوعاتی نتوانست آن را جبران کند.

بازداشت کاظم شکری، مسئول صفحات داخلی روزنامه صبح امروز، پس از توقیف روزنامه سلام، دومین اقدامی است که مستبدین پس از تصویب قانون جدید مطبوعات جهت اعمال فشار بر روزنامه‌های اصلاح‌طلب به آن دست زدند. شکری به دنبال چاپ مقاله‌ای که تخطی به مبانی دین اسلام و قرآن نامیده شده است، بازداشت شد. به نوشته روزنامه‌های چاپ تهران در چند سال اخیر این نخستین موردی است که یک خبرنگار به صرف چاپ مقاله‌ای بازداشت می‌شود. مقاله‌ای که منجر به دستگیری شکری شده است: «دو خط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند مگر خدا بخواهد» نام دارد که خوانندگان این روزنامه می‌باشد.

از این جنبش باید دفاع کرد!

ادامه از صفحه اول
راهی جز بیان این انتقادات و مخالفت‌ها از طرق «تندر وانه» وجود دارد؟ بسیاری از حوادث روزهای اخیر در ایران این نتیجه را گرفته‌اند که اصلاحات حکومتی در ایران به بن‌بست رسیده است. ما با این ارزیابی موافق نیستیم اما نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که این حوادث نشان داد مرزهای این اصلاحات متأسفانه بسیار تنگ است و حاملان عمده آن نه می‌خواهند موضع خود را در برابر ستون اصلی استبداد در ایران یعنی ولایت فقیه تغییر دهند و نه حاضرند به آن چه در مورد «حق مخالف» می‌گویند، به ویژه در شرایطی که پذیرش این حق شهامت و شجاعت و پرداخت هزینه‌های گزاف می‌خواهد، وفادار بمانند. مواضع منفی و غیرقابل دفاع بخش عمده جریان اصلاح‌طلب حکومتی، تردیدها در مورد جنبش اعتراضی و رادیکال جوانان و دانشجویان ایران را حتی به صفوف بخشی از نیروهای خارج از حکومت و اپوزیسیون نیز مسوولیت داده است. در این روزها سخنان و اظهارنظرهای بسیاری در مورد نیاپدیهایی که دانشجویان به آن‌ها تن ندادند و مرزهایی که شکستند، به گوش می‌رسد و تلاش‌هایی که برای «آرام» نگاه داشتن دانشجویان صورت گرفت با افتخار اعلام می‌گردد. ما با این مواضع نیز موافق نیستیم. کنگره پنجم سازمان ما در بررسی مناسبات جریان اصلاح‌طلبی حکومتی و جنبش‌های مردمی، تأکید کرد باید علیه وابسته شدن جنبش‌های مردم به جناح‌های حکومتی مبارزه کرد. این یک اصل بسیار اساسی برای دفاع از استقلال این جنبش‌هاست. مبارزات، مطالبات و حرکات مردم ایران نباید با حد تحمل هیچ یک از جناح‌های رژیم و از جمله با خواست‌ها و انتظارات

انصار حزب‌الله اسلحه می‌خواهد!

عنوان «ضابط آزاد» و انقلابی اختیاری کسب کنند تا راساً به برخورد با عناصر «ضدانقلاب» و مشکوک و بازرسی منازل و ادارات اقدام کنند. بسیاری از اعضای انصار حزب‌الله هم‌اکنون نیز مسلح هستند و در حمله به تظاهرات و اجتماعات مخالفین از اسلحه سرد و گرم استفاده می‌کنند. انصار حزب‌الله چنان با باندی در نیروهای انتظامی و سایر ارگان‌های سرکوب حکومت به هم آمیخته‌اند که بسیاری از آگاهان انصار را اساساً اعضای این نهادها می‌دانند که در موقع لزوم تنها لباس نرم خود را به لباس شخصی تبدیل می‌کنند. با این حال این تقاضا را باید تعرضی سیاسی دانست که این نیروی سرکوبگر به برکت حمایت‌های همه‌جانبه آقای خائنه‌ای به آن دست زده است. آن‌ها پاداش سرکوب دانشجویان را از «آقای خود» می‌خواهند!

هزمان با قدرت‌نمایی اوپاش حزب‌الله در خیابان‌ها که به دستور خائنه‌ای صورت گرفت، نشریه «بائانات» ارگان انصار حزب‌الله در یک مقاله بی‌امضا، که منعکس‌کننده نظرات و خواست‌های این جماعت سرکوبگر است، خواهان مسلح شدن انصار حزب‌الله شد. در این مقاله از مقامات جمهوری اسلامی خواسته شده است تا علاوه بر مسلح ساختن انصار، به آنان اجازه ورود به اماکن، منازل و ادارات، به تشخیص خود، داده شود! به نوشته ما، نامه فوق، «طرح تسلیم حزب‌الله» بیش از ده سال است در شورای عالی امنیت ملی مطرح شده است. عنوان این مقاله «تحولات جاری کشور، در جست و جوی استراتژی و تاکتیک» است. مطابق این طرح بسیج و جریانه‌های مشکل حزب‌الله باید تقویت شوند و در پیوند با دادگاه‌های انقلاب به

مشکل تاریخی کردها

می‌دانند. یا نه در قبال آنها نیز احساس مسئولیت کرده و آنرا نیز مسئله‌ای ملی می‌دانند؟ و آیا ترس از بین‌المللی شدن موضوع مورد بحث فقط مربوط به کردهای ایران است یا مرتبط با مشکل کردها به طور کلی است؟ و بالاخره اینکه مسئله کردها امری ملی است یا منطقه‌ای؟ بدیهی است کردها، ایرانی بودنشان را منکر نیستند، اما ذکر حقایق هم بجاست که آیا صرف خواندن کردها به این نام در طول دوره‌های گذشته توانسته است به اندازه کافی حقوق سیاسی و اجتماعی آنان را چه در داخل ایران و یا در سایر کشورها تامین کند؟ و آیا نامیدن تنها یک استان به نام کردستان هرچند باعث افتخار کردهاست، کافی بنظر می‌رسد و کردها می‌توانند صرفاً به این نام‌گذاری دل‌خوش کنند، بی آنکه به حقوق مدنی آن عتایت کافی بشود؟ از سوی دیگر، کردها در هر کشوری که باشند احساس همبستگی و یکپارچگی با کردهای سایر کشورها دارند و مسائل مربوط به آنها را جدا از مسائل خود نمی‌دانند و به نظر نمی‌آید که این احساس مشترک ناسحق و نامشروع باشد. ضمناً تاریخ معاصر نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از دولت‌هایی که در ایران حکومت کرده‌اند در هیچ زمانی از هم‌زادان کردشان در سایر کشورها که تحت ستم ملی بوده‌اند نه تنها دفاع نکرده‌اند، بلکه بسیاری مواقع در سرکوب جنبش‌های آنان سهم بوده‌اند. پس این پرسش‌ها هم نمی‌تواند بی پاسخ بماند که آیا کردها به افتخار تمدن خود می‌دانند؟ اینان نباید این پرسش‌ها را بی‌پاسخ بگذارند. ابهام‌آفرینی در حوزه آرمان‌ها سرانجام به زیان مردم کرد می‌انجامد.

همچنین در پاراگراف شماره ۱۰ اظهار داشته‌اند، «مسئله کردن بی‌تردید امری است داخلی و به یک اعتبار ملی، در نتیجه نباید گذاشت این امر خصلت بین‌المللی به خود بگیرد و بیش از این زمینه‌ساز مداخلات بیگانگان و شرق‌شناسان بشود. اما مسئله کرد به طور کلی و در مجموع امری است منطقه‌ای و تمدنی که باید در چارچوب تمدن ایرانی راه‌حل‌های مناسب برای آن جستجو کرد.»

به نظر می‌آید قیل از اینکه هواداران این نگرش در ایران پاسخ سवालشان را دریافت کنند باید جواب سوالاتی را بدهند که مدت‌زمان طولانی‌تری قبل از پرسش‌های آنها در انتظار پاسخ مانده‌اند از جمله: آیا این نیروها معضل کردهای ایران را جدا از کردهای سایر کشورها/ترکیه، عراق، سوریه) یا آن را موضوعی مرتبط می‌دانند؟ آیا در صورت حل مشکل کردستان، ایران بی‌تفاوت نسبت به مشکل کردها در سایر کشورها مسئله را خاتمه یافته می‌پندارد؟ آیا مسائل مربوط به آنها را مسائلی برون مرزی و بی‌ارتباط با ایران

میلیت‌های مختلفی زندگی می‌کنند، بحث مسئله ملی در ایران حائز اهمیت جدی است. طی سال‌های اخیر نشریه کار همواره در مورد مسئله ملی در ایران مقالات متعددی را چاپ کرده است و به نوبه خود از بحث روی آن استقبال کرده است. پیرو این سیاست و جهت آشنایی خوانندگان نشریه کار از این مباحث مقاله «مشکل تاریخی کردها» را که در روزنامه نشاط درج شده است، در این شماره به چاپ می‌رسانیم.

مقاله آقای دکتر چنگیز پهلوان در نقد مقاله‌ای دیگر در ستون «نگاه ملی» آن روزنامه مورخ ۵ خرداد ۱۳۷۸ حاوی مطالب ارزنده‌ای بود. اما نگاه مبهم و غیرشفاف نیز داشت که برای پرهیز از سوء تفاهات، لازم است روشن شوند. از جمله ایشان در پاراگراف شماره ۹ می‌گویند: از اینها که بگذریم روشنفکران کرد بهتر است به جای طبقه‌بندی نگرش‌ها به ارزیابی دیدگاه‌های رایج در میان نیروهای سیاسی خودشان بپردازند و بالاخره بگویند، آیا خود را جزئی از تمدن ایرانی می‌دانند؟ آیا کردان به حیرت‌ناهایی که در ایران می‌پذیرند که در سراسر منطقه فقط یک استان به نام کردستان وجود دارد که آن هم در ایران است؟ در حالی که ترکیه از کردان به نام ترکان کوچی یاد می‌شود. آیا درست است که ایران در میان نیروهای عمدی کردن را مایه افتخار تمدن خود می‌دانند؟ اینان نباید این پرسش‌ها را بی‌پاسخ بگذارند. ابهام‌آفرینی در حوزه آرمان‌ها سرانجام به زیان مردم کرد می‌انجامد.

مشکل تمامی کردها مسئله‌ای ملی برای ایران است پس از آنکه حقوق شهروندی کرد را در داخل ایران ادا کرد، خود را برای تنش و سردی روابط با آن کشورهایی که در دفاع از حقوق هم‌زادان ایرانی تبارش ظلم و ستم روا می‌دارند، آماده کند. این انتخاب دشواری است و متحمل هزینه‌هایی هنگفت و شاید راه باصرفه‌ای برای ایران نیست. گذشته از اینها با فرض اینکه نیروهایی در داخل ایران این احساس مسئولیت را در مورد کردها داشته باشند، با توجه به یافت فرهنگی و مذهبی حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت

ایران در برابر مسئله کردها ممکن است سه راه را به طور کلی پیش‌رو داشته باشند:

۱- آن‌چنان که رژیم شاه عمل می‌کرد، سیاست همکاری با سایر کشورهای دارای این اقلیت را در مهار یا سرکوب کردها پیش بگیرد، که هرچند عده‌ای این انتخاب را آسان‌ترین راه می‌دانند اما واقعیت این است که چنین انتخاب بی‌جایی به قیمت عمیق شدن شکاف و فاصله بین کردها و سایر ایرانیان متمم خواهد شد.

۲- با پذیرش این نکته که مشکل تمامی کردها مسئله‌ای ملی برای ایران است پس از آنکه حقوق شهروندی کرد را در داخل ایران ادا کرد، خود را برای تنش و سردی روابط با آن کشورهایی که در دفاع از حقوق هم‌زادان ایرانی تبارش ظلم و ستم روا می‌دارند، آماده کند. این انتخاب دشواری است و متحمل هزینه‌هایی هنگفت و شاید راه باصرفه‌ای برای ایران نیست. گذشته از اینها با فرض اینکه نیروهایی در داخل ایران این احساس مسئولیت را در مورد کردها داشته باشند، با توجه به یافت فرهنگی و مذهبی حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت

بیانیه در اعتراض به بازداشت دانشجویان در ایران

دفتر اروپایی حزب ملت ایران، هواداران حزب توده ایران - بلژیک و سازمان فدائیان خلق ایران - بلژیک، با انتشار اطلاعیه‌ای خواهان تلاش مشترک برای نجات جان دستگیرشدگان حوادث اخیر در ایران شدند. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

رهبر رژیم جمهوری اسلامی ایران که از سر نوشت هم‌سلفان خویش درسی نیاموخته است همچنان بر ولایت جنایتکارانه خویش پای می‌نهد و مریدان خود را به جنگ آینده‌سازان کشور گسیل داشته تا بلکه چند صباحی بیشتر چهل و چناب را رهبری کند. از سویی دیگر برخی متولدین دوم خرداد با تمامی ادعاها، سر در لاک خویش فرو برده و برای حفظ نظام با راست‌ترین محافل رژیم هم‌تراز شده‌اند.

تعداد کثیری از دانشجویان و نیز برخی از اعضا و رهبران حزب ملت ایران دستگیر شده و تحت سخت‌ترین فشارهای جسمی و روانی قرار گرفته‌اند. مطابق آخرین گزارشات رسیده رژیم اقدام به شناسایی و دستگیری خانه به خانه تعداد دیگری از دانشجویان که در اعتراضات اخیر شرکت داشته‌اند، کرده است. جان‌های بسیاری در خطر اعدام قرار دارند! ما از خواسته‌های برحق دانشجویان، مشخصاً از آزادی همه زندانیان سیاسی و بخصوص دستگیرشدگان وقایع اخیر، حمایت می‌کنیم.

گزارش دهمین کنفرانس بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های زنان

گردآوری و تلخیص: صبا انصاری

بگذار تا وقت دگر، باری «هراس من از خشونت» نه فقط انطور که شامل می‌گردد «از مردن در سرزمینی است که مزد گورکن از جان آدمی بیشتر باشد» بلکه هراس از این که در شرایط نامنی به سر می‌بری که حرکتی کوچک یا سخنی اشتباه می‌تواند تو را از کل برنامه‌هایت جدا کند، برنامه‌هایی که سال‌ها آن را در سر پروراندی و برای تحقق آن تلاش کرده‌ای. نوشین احمدی سپس می‌نویسد:

آیا مایی که خود قربانی خشونتیم و بیضا آتش خشونت ما را به هجرت از سرزمین مان کشانده است، گناه از نسبت به مخالفان فکری مان، یا خشونت برخورد نمی‌کنیم؟ هنگامی که گزارش‌های کنفرانس ده‌ساله‌ی پژوهش‌ها را دوباره مرور می‌کردم، غمی سراسر وجودم را فرا گرفت و سبب آن، برخورد خشن عده‌ای با دیگرانی بود که آن هنگام بود که نمی‌پسندیدند و آن هنگام بود که دیدم گویا ما محکوم به خشونتیم، حتی از سوی دوستان.

قصه‌ی پرتاب گوجه فرنگی قصه‌ای است قدیمی که من همیشه از خودم سوال می‌کنم که آیا برای این قصه پایانی هست؟ می‌دانم این خشونت‌ها بازتاب چه دورانی است و نیز کینه‌ی بسیاری از شما را نسبت به ظلم‌هایی که بر مردم ایران و بویژه زنان رفته است درک می‌کنم. اما با این حال برسم این است که: دور باطل «خشونت‌انجام»

چه موقع به پایان می‌رسد؟ نوشین احمدی در پایان می‌گوید: کهنی دیگری که مایلیم به آن اشاره کنم ضرورت ایجاد تشکلهای زنان در شرایط ایران امروز است. بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، همه ما شاهد اتفاقاتی در ایران بودیم. البته بهتر است بگوییم ما اتفاقاتی را در ایران به وجود آورده‌ایم و یا دست‌کم در به وجود آمدن آن سهم بوده‌ایم. چرا؟ یعنی همه ما جوانه‌های این موجودات استخوانی فزاینده بازر و انسانی‌تر را نه تنها در دل‌های خود و کودگانمان پروراندیم بلکه طی بیش از یک دهه است که علا آن را به خواست عمومی تبدیل کرده‌ایم. این موج تا بدان جا کشید که توانستیم ایجاد جامعه‌ی مدنی را به سخن مسلط جامعه تبدیل کنیم. البته گروه‌های گوناگون فکری در برپایی این موج نقش داشته‌اند. چه روشنفکران ملی و مذهبی، چه متفکرین لایتیک و چه، چه مایی که برای حقوق زنان تلاش کرده‌ایم و چه آنها که در حوزدهای گوناگون ادبی، هنری، سیاسی و اجتماعی کار کرده‌اند، چه شما که خارج از مرزها بوده‌اید و چه آنها که درون مرزها زیسته‌اند. به هر حال امروز جامعه‌ی مدنی به سخنی مسلط تبدیل شده است و همین بستر مناسبی را برای ایجاد تشکلهای مستقل زنان است. از این رو حرکت زنان در ایجاد این نهادهای مدنی یک ضرورت است. رسوخ حاکمیت محفل‌گرایی در تفکر ما، مانعی بزرگ و خرابی است. تقسیم‌بندی افراد به «خودی» و «غیرخودی» اگرچه در حاکمیت با وجود کنترل اهرم‌های قدرت، به کل منافع ملی ما ضربه‌های جبران‌ناپذیری وارد کرده و خواهد کرد ولی ما نیز متأسفانه در تقویت آن نقش داشته‌ایم و همین امر مانعی است برای آنکه نتوانیم به تشکلی بزرگتر از محفل‌مان به حرکت جدی و بی‌سج‌گر برای تغییر مفهومی را که از «هراس من از خشونت» در ذهن دارم تعریف کنیم نه آنکه به عواملی بپردازیم که هر کدام از شما که به نوعی در ایران فعالیت کرده‌اید، بارها و بارها آن را شنیده‌اید. به هر حال این قسمت از بحث را مسکوت می‌گذارم و فقط می‌گویم: «شرح این هجران و این خون جگر، این زمان

زنان پرداخته است. او سخنانش را به بررسی وضعیت زنان کرد و ستم سه‌گانه‌ی که بر آنان تحمیل می‌شود اختصاص داد. او از جمله گفت: در بسیاری موارد مردی که زنی می‌برد دخترش را به مردی همنام خود شوهر داده و دختر وی را در مقابل زنی می‌گیرد. گاهی دختری از یک طایفه یا دختری از طایفه‌ی دیگر، زن به زن می‌شود. ناگفته نماند که اکنون این شیوه‌ی زناشویی در کردستان کمتر رواج دارد. آداب و رسوم این طایفه‌ی (شرم‌شکن) هنوز در شهرها هم مرسوم است، و چون از لحاظ اقتصادی به نفع عروس است، زن به جنبه‌ی منفی آن بی‌توجه است. صدقار محمدی افزود: بخش مهمی از فشار تامین مایحتاج زندگی بر دوش زنان است. با این حال آنان استقلال اقتصادی نداشته و عمدتاً به همین دلیل از حق تصمیم‌گیری در مسائل مربوط به زندگی فردی و خانوادگی، تماماً یا تا حد قابل ملاحظه‌ای محرومند. به علاوه انجام کار خانگی نیز بر دوش زنان است. عدم وجود امکاناتی از قبیل مهدکودک، ماشینهای رختشویی و ظرفشویی... همچنین عدم بهره‌مندی از تعطیلات و مرخصی، وقت و رفقی برای تحصیل و تلاش برای ارتقای فکری و اجتماعی باقی نگذاشته است. خانم محمدی در باره تاثیر مساله کربز بر وضع زنان از جمله گفت: به دنبال اعمال سیاست سرزمین سوخته از سوی حکومت ترکیه، یک میلیون نفر از مردم کردستان وادار به مسکوت در اردوگاه‌های اقامت اجباری شده و بیش از ۲/۵ میلیون نفر از ساکنین روستاها خانه بدوش به حاشیه‌ی بی‌امکانات شهرها رانده شده‌اند. در کردستان عراق، در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هشتاد، به دنبال سیاست انزال از طرف حکومت عراق ده‌ها هزار زن کرد شهروندان را از دست دادند. این زنان که هنوز مرگ شهروندان از سوی مقامات رسمی اعلام نشده است، طبق سنت‌های موجود تا اعلام این خبر از حق ازدواج مجدد محرومند و طبعاً مسئولیت نگهداری از بچه‌هایشان را بر عهده دارند. در بخشهای چهارگانه‌ی کردستان در اثر جنگ‌ها ده‌ها هزار تن، زنان، شهروان خود را در جبهه‌های جنگ از دست داده‌اند. اینان هیچ منبع درآمد دولتی ندارند و با آنان مانند دشمن رفتار می‌شود و فرزندان‌شان نیز از داشتن مشاغل دولتی و رفتن به دانشگاه محروم هستند.

منیزه مفتی زاده - ناهید بهمنی

سخنرانان بعدی میزگرد کردستان خانم «منیزه مفتی زاده» از پایه گذاران جمعیت زنان کرد در انگلستان و «ناهید بهمنی» سردبیر نشریه، پیکار زن، بودند. که «زن کرد» در سال ۲۰۰۰ عنوان سخنرانی مشترک آنان بود. منیزه و ناهید پیرامون موضوعیت جغرافیایی و تاریخی کردستان، در باره مسایل مربوط به جمعیت و مذهب و درباره زن در تاریخ کرد صحبت کردند. اشارات آنها به موضوع زن و تصویر وی در اسناد و منابع تاریخی و قدیمی کردی و اروپایی جالب توجه بود.

گلنار زان

برنامه شنبه سوم جولای، با سخنرانی مدیر بنیاد پژوهش‌های زنان، خانم گلنار زان آغاز گردید. او با اشاره به اینکه با برگزاری کنفرانس اسال، بنیاد پژوهش‌های زنان ایران ده ساله می‌شود گفت: زنان ایرانی بیش از ۲۰ سال پیش در خیابان‌های تهران فریاد زدند: «آزادی نه شرقی است نه غربی است، جهانی است». این یعنی تسلیم‌نشدن به زور و ظلم، این یعنی کشتن به سوی آزادی و برای تبعیضات جنسی، ملی و نژادی است. گلنار زان تأکید کرد بنیاد حقیقت را در انتصار خود نی‌داند بلکه ابزار انتقال آن است. بنیاد منتظر است که در این ده ساله توانسته است مهمترین

دهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران تحت عنوان «زن ایرانی در آستانه سال ۲۰۰۰» از ۵ تا ۷ جولای ۱۹۹۹ در دانشگاه کانادای غربی شهر زیبای مونترال کانادا برگزار شد. کمیته اجرایی بنیاد در محل، مسئول برگزاری اجلاس بود. اعضای آن خانم‌ها الهه شکرانی، معصومه اسکندری، شهزاد ارشدی و نیما مشعوف بودند. کمیته اجرایی علاوه بر سازماندهی سخنرانی‌ها همچنین برنامه‌های هنری و فرهنگی متعددی را تدارک دیده بود که از آنجمله می‌توان از مراسم بانوی برگزیده و نمایش ویدئو و رقص زیبای دو رقصنده‌ی سوجوان، نمایش تک‌نفره‌ی «من و من» و «سازماندهی راهبیمایی سال ۲۰۰۰» و درباره کنفرانس سال آینده بنیاد بحث صورت گرفت. اطلاعات در این مورد جداگانه به آگاهی خوانندگان خواهد رسید.

در کنفرانس حدود ۴۰۰ نفر از سراسر دنیا گرد هم آمده بودند. جو کنفرانس دوستانه و تحویل برای شنیدن و نقادی نظرات گوناگون مورد توجه بود. کنفرانس اسال، در محافل اجتماعی، به ویژه میان علاقتندان به مساله زنان بازتاب وسیع داشته است.

قابل ذکر است که بنیاد پژوهش‌های زنان به هیچ گروه و سازمان مذهبی، دولتی و سیاسی وابسته نیست. در بنیاد به روی همه است و عقاید باز است.

در آخرین لحظه معلوم شد که متأسفانه خانم نوشین احمدی خراسانی از ایران در کنفرانس شرکت نخواستند. خانم ماریا ریثی از سوئد نیز که خاتم بود راجع به «بهای آزادی» صحبت کنند متأسفانه حضور نداشت. او مانند بسیاری از زنان که وقتی تصمیم به جدایی دارند مورد آزار قرار می‌گیرند شوهرش به صورت او اسید پاشیده و نه تنها باعث شده تمام جبهه‌ی ماریا بسوزد، بلکه بی‌تائیش را نیز از دست بدهد. سوسن سلیم ریثی که قرار بود در میزگرد زنان کرد شرکت داشته باشد موفق به اخذ ویزای کانادا نشد.

در تنظیم گزارش حاضر از مطالب تهیه شده توسط برخی از دوستان شرکت‌کننده و نیز از گزارش نشریه شهروند چاپ تورنتو استفاده شده است. بنیاد نیز خود کتابی حاوی اسناد کامل کنفرانس را انتشار خواهد داد.

گزارش حاضر عمدتاً دیدگاه‌ها و مستحوا سخنان ارایه شده در کنفرانس را منعکس می‌کند.

زن کرد و سال ۲۰۰۰

«زن کرد» در سال ۲۰۰۰ عنوان بحثی بود که به دست خانمها صدیقه محمدی، منیزه مفتی زاده، و ناهید بهمنی، از «جمعیت زنان کرد» در انگلستان، پی گرفته شد.

صدیقه محمدی

نخستین سخنران این میزگرد کردستان صدیقه محمدی بود. او مستولد ۳۴ اهل سنج و فارغ التحصیل دانشگاه تربیت معلم تهران است. او دبیر بوداما به دلیل مخالفت با سیاست‌های جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹ آماده به خدمت (خانه نشین) شد. بعدها در مرکزی که کومه‌له در شهر سلیمانیه عراق برای کودگان افراد تشکیلاتی خود تأسیس کرد، به کار آموزش کودکان پرداخت. پس از مهاجرت به اروپا بسبب فعالیت در عرصه

رویدادهای ۱۸ تیر و روزهای پس از آن و مواضع و واکنش‌های نیروهای مختلف سیاسی در قبال این رویدادها، بررسی و توجه ویژه‌ای را می‌طلبد.

جنبش ۱۸ تیر:

چند نکته و یک هشدار

فریدون احمدی

(۱)
از ویسژگی‌های بارز جنبش ۱۸ تیر دانشجویان این بود که برای اولین بار در سال‌های اخیر، ده‌ها هزار تن در تظاهرات خود، هاله کاذب تقدسی را که پیرامون رهبری نظام اسلامی ایجاد شده بود در هم دریدند و شخص ولی‌فقیه را به عنوان پشتیبان و مبداء جنایات و نابسامانی‌های کشور هدف قرار دادند. شعار «خامنه‌ای حیا کن، مصلکت را رها کن» فریاد فروخته میلیون‌ها ایرانی است که از گلولی هزاران دانشجوی جان به لب رسیده‌ترین جهانی یافت. خلاف دوم خرداد که مردم با رای اثباتی خود به کاندیدای رقیب کاندیدای ولایت فقیه، مخالفت خود را با هنجارها و سیاست‌های جاری در جمهوری اسلامی نشان دادند، این بار هزاران دانشجو مستقیماً ولایت و رهبری را نفی کردند. از این زاویه جنبش ۱۸ تیر در جایگاه تداوم دوم خرداد و فرازی دیگر از همان روند است. از این پس پارامتر و نیرویی جدید علناً در مقیاسی اجتماعی وارد عرصه سیاسی کشور ما شده است. نیرویی که چهارچوب‌های تعیین شده و خط قرمزهای ترسیم شده را نمی‌پذیرد و بر آن است که طرحی نو درآورد. دیگر این واقعیت را نه اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حکومت و نه هیچ نیرو و فکر دیگری نمی‌تواند نادیده بگیرد.

فکری که می‌کوشید جنبش دوم خرداد را در محصول آن، آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی تعریف و خلاصه کند، آن را آفریننده ۲ خرداد معرفی کند و پتانسیل عظیم نیروی خواهان تحول در جامعه ما را نبیند و یا لاپوشانی کند اینک مجبور به انتخاب در صحنه مشخص و معین سیاسی است.

(۲)
بسیار خطا و مغرضانه خواهد بود اگر جنبش

و هر یک به جنس و مقلدهای مجزا تعلق دارند.

(۳)

جنبش ۱۸ تیر در عین حال چالشی بود علیه اصلاح‌طلبی به سبک وروال و منطلق آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان درون حکومت که سرعت‌شان در پیشبرد اصلاحات نامتناسب است با نیازهای جامعه، پایداری‌شان به حقیقت و شعارهای اصلاح‌طلبانه مشروط و مقید است به حفظ نظام و در نتیجه ناکارآمد و دست و پا شکسته، روششان متکی است بر چانه‌زنی و بده‌بستان در بالا و پشت پرده و نه علنیت و اتکا به مردم و نیروی بزرگ تحول‌طلب.

دانشجویان در ۱۸ تیر اعتراض خود به این روش‌ها و تقیدها و چارچوب‌ها و گسست از پذیرش رهبری سیاسی جناح اصلاح‌طلب حکومت را فریاد کردند.

این پیام و این فریاد را آیا آن نیروها و اصلاح‌طلبان درون جنبش و اپوزیسیون نیز که در عمل تمام امید و نگاه‌شان به تحولات در بالا و اصلاح نظام است و نه فراتر رفتن و در هم شکستن چارچوب‌های آن خواهند شنید؟ و اگر شنیدند و زمانی که شنیدند، جایگاه خود را در کنار کدام نیروی اجتماعی - سیاسی انتخاب خواهند کرد؟ نیروی فرارفتن یا نیروی شکوفایی؟ فردا برای تصمیم‌گیری دیر است.

(۴)

خاتمی و اصلاح‌طلبان درون حکومت پیام

دمکراتیک کشور ما پس از سرکوب‌ها و کشتارهای هولناک دو دهه اخیر است. آری در لحظه کنونی این نیرو فاقد رهبری سیاسی آزموده است و این جنبش را از همین زاویه، نداشتن و یا ضعف رهبری آن مورد حمله قرار می‌دهند و بویژه از طریق حمله به مسئولین برخی تشکلهای دانشجویی همچون طبرزدی و منوچهر محمدی و مهاجری‌نژاد می‌کوشند موجودیت آن نیروی عظیم را نفی کنند و بپوشانند و کل حرکت آن ده‌ها هزار جوان را مشکوک جلوه داده حتی توطئه نیروهای راست و تمامیت‌گرا قلمداد کنند. در این زمینه همچنین برخی روزنامه‌های موسوم به مدافعین «جبهه دوم خرداد» و برخی افراد و نشریات سیاسی خارج از طیف اصلاح‌طلبان اسلامی که خود را با مواضع بخشی از حکومت تنظیم می‌کنند و رهبری سیاسی اصلاح‌طلبان را پذیرفته‌اند، به طور ضمنی و یا صراحتاً این افراد را مشکوک و ساخته و پرداخته جریانات تمامیت‌گرا و سرکوب‌گر و امنیتی - اطلاعاتی خواندند. برای آنها ناگهان دوباره نمایش‌ها و اعترافات تلویزیونی اعتبار پیدا کرد. شک نیست در این میان سیاست‌گذاران امنیتی و وزارت اطلاعات و «محاقن» کذایی سخت در کار بوده‌اند و توطئه گرانه و با برنامه‌ریزی امیال و اهداف خود را پی می‌گرفتند. بویژه رد پایشان در آتش زدن‌ها و تخریب‌ها آشکار است. اما، توطئه‌گری و فتنه‌انگیزی بر بستر یک جنبش، اساساً با توطئه دانستن یک حرکت و جنبش تفاوت دارد

۱۸ تیر دانشجویان صرفاً از نظر شکل بروز آن و به مثابه یک تاکتیک مورد قضاوت قرار گیرد. اینکه دانشجویان به خاطر عدم ایجاد شکاف در حرکت یک‌پارچه دانشجویی و عدم سوءاستفاده نیروهای سرکوب‌گر درست‌تر این بود که در آن روز، سه‌شنبه معروف، در دانشگاه می‌ماندند، موضوعی است واقعی و قابل بحث. انعطاف در تاکتیک، عقب‌نشینی و سازش ضرور امری است در ظرفیت جنبش دانشجویی و جنبش سیاسی که حتی در رادیکال‌ترین مقاطع و فازهای آن نیز بویژه پس از انقلاب وجود داشته است. از نمونه‌های بارز آن تخلیه دفاتر سازمان دانشجویان پیشگام به هنگام حمله سراسری عوامل رژیم و اوپاش حزب‌الله در آغاز انقلاب فرهنگی در سال ۵۹ است. اما نقد ونفی یک تاکتیک تفاوت بنیادی دارد با نفی یک پتانسیل عظیم اعتراضی و نفی نیرویی که در چارچوب شیوه‌ها، منش، هنجارها و اهداف اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌گنجد و خود را محصور نمی‌کند.

جنبش ۱۸ تیر برآمد بخشی از همان نیروی بزرگ اجتماعی و تاریخی در کشور ماست که در چهره‌های گوناگون چپ و ملی‌گرایسی از انقلاب مشروطه بدین سو در راه مدرنیسم و قسماً برای آزادی، علیه سنت‌گرایی و پاسداران جامعه سنتی مبارزه کرده است. ۱۸ تیر فریاد آشکار و پرطنین نیرویی بود که طرفدار جدی است. دین از حکومت و خواهان دمکراسی است. فریاد حضور مجدد و علنی نیروی لائیک

دانشجویان معترض را دریافتند و متأسفانه به جای همراهی با بخشی از خواسته‌های آنان و همگامی، در عین حال تلاش برای تعدیل حرکت دانشجویان متناسب با مواضع خود، در مبارزه تبلیغاتی علیه دانشجویان، با جناح رقیب هم‌آوا و همسو شده و با کنار کشیدن خود راه را برای سرکوب آنان باز کردند. دانشجویان «غیرخودی» بدون سپر دفاعی، تنها در برابر آدم‌خواران قرار گرفتند. اکثر روزنامه‌های «جبهه دوم خرداد» نیز کم و بیش چنین عمل کردند. بدین‌سان در یک تندپیچ از سوی اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حکومت یک انتخاب صورت گرفت. این انتخاب بدون عواقب نخواهد بود و در صورت تداوم به بروز انشعاب و تجزیه در نیروی اصلاح‌طلب اسلامی منجر خواهد شد.

وجه مشترک نیروی تمامیت‌گرا یا اصلاح‌طلبان درون حکومت در قبال جنبش ۱۸ تیر دانشجویان، احساس وحشت مشترک بود نسبت به خارج شدن زمام امور و کنترل حرکت. و این به اعتقاد من جان‌مایه توافق‌های شامگاه سه‌شنبه معروف بین رهبران نظام و سران جناح‌ها را تشکیل می‌دهد. منفرد کردن و سرکوب غیرخودی‌ها تصمیم مشترکی بود که در اجلاس مزبور سران سه قوه و خامنه‌ای اتخاذ شد. در این اجلاس خاتمی، دانشجویان معترض و اعتماد مردم تحول‌طلب را وانهاد و در مقابل چه به دست آورد؟ شاید تنها در اسامی ماندن «خودی‌ها» از تعرض آن «خودی‌ها» دیگر در این دور مناقشات.

و هشدار اینکه گذار از چارچوب‌ها و نظام سیاسی جمهوری اسلامی یک نیاز غیر قابل انکار، مبرم و یک ضرورت حیاتی است و سیر به سوی یک نظام مردم‌سالار چه با اصلاح‌طلبان و چه بدون آنان طی خواهد شد اما شانس‌های تاریخی ملت ما برای مسالمت‌آمیز بودن این راه تکرارشدنی نیست. اصلاح‌طلبان اسلامی در این زمینه نقش و مسئولیتی جدی بر عهده دارند.

اپوزیسیون و جنبش اصلاح‌طلبی عمومی

سیامک - الف

برای آنانکه سال‌ها بر ایشان گذشته است و تجربه انقلاب بهمین راه در پشت سر دارند و عمیقاً خطرات تعیین سرنوشت یک ملت در خیابان‌ها را حس می‌کنند، یک نتیجه‌گیری ساده بوجود آمده است «ما ترجیح می‌دهیم که سرنوشت مملکت در خیابان‌ها تعیین نگردد»، این افراد، در حقیقت به این امر توجه دارند و معتقدند که بسیاری از نهادهای جامعه مدنی در ایران مستقر گردیده و از جمله امکان حل مسائل از طریق گفتگوی متفکرانه در محیطی آرام، در ایران میسر است و ما باید تلاش کنیم که هرچه بیشتر این امکان را به واقعیت تبدیل کنیم. به گمان من این دوستان نمی‌توانند بطور کلی مخالف هرگونه نمایش خیابانی باشند، بلکه برآنند که نمایش‌های خیابانی چنانچه به مهم‌ترین راه مبارزه تبدیل گردیده و روش‌های موثرتر و کارآتر نایده‌گرفته شود، می‌تواند به آسانی اسیر احساسات گردیده و به ضد خود بدل شود.

اما وضعیت در ایران چگونه است؟ مردم در انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری (دوم خرداد ۷۶) نشان دادند که خواهان تغییرات اساسی در نظام سیاسی ایران هستند. رای به خاتمی و حمایت گسترده از وی و حامیان او از طرف اکثریت قریب به اتفاق صاحب‌نظران سیاسی تنها به معنی رای به تغییرات اساسی تلقی گردید. تغییراتی که نه محدود آن مشخص بود و نه زمان‌بندی معینی داشت. زمانی مجاهدین انقلاب اسلامی نوشتند که «انتخاب خاتمی آخرین چاره جمهوری اسلامی برای بقا بوده است». این ارزیابی بغایت صحیح و هوشیارانه بود و هوشیارانه‌تر از آن انتخاب چه‌رادی مانند خاتمی از جانب عناصر جناح اصلاح‌طلب (خط امام سابق) برای حضور مجدد در صحنه سیاسی ایران است. چرا که ایشان با ارزیابی صحیح از نتایج انتخابات مجلس پنجم، به عوض انتخاب افرادی نظیر مسوسوی و یساکروبی که می‌توانست با عکس‌العمل مناسبی روبرو نشود، خاتمی که چه‌رادی کمتر سیاسی بود را برگزیدند.

اما بلافاصله پس از انتخاب خاتمی درگیری به مراتب جدی‌تر و اساسی‌تری شروع به رشد نمود. مردم و بخصوص جوانان (که در انتخاب خاتمی نقشی به سزا ایفا کردند) دریافتند که می‌توانند در حیات سیاسی جامعه خود موثر واقع گردند و می‌توانند با حضور موثر خود در

پیش رود. این جناح از یک طرف نمی‌تواند به احزاب سیاسی مستقل اجازه فعالیت دهد چراکه نگران آن است، عملاً سکان از دست ایشان خارج گردد و از طرف دیگر این جناح جز این حربه، حربه دیگری برای مهار خشونت در مقابل جناح محافظه‌کار ندارد. آنان تا به حال ترجیح داده‌اند عمدتاً از اهرم فشار افکار عمومی برای به عقب راندن جناح محافظه‌کار استفاده نمایند (تاکید بیش از اندازه بر انتشار روزنامه به عوض سازمان دادن احزاب، می‌تواند نشانه‌ای از این سیاست باشد).

امروز هرچند اغلب فعالین سیاسی از روش‌های آرام سیاسی برای تحقق اهداف این جنبش سخن می‌گویند، اما شاید تمایل این افراد کاملاً واقع‌بینانه نباشد. چراکه عملاً بخش‌های حساس‌تر جامعه و بویژه جوانان، در مقابل این شل و سفت شدن‌ها از خود واکنش نشان خواهند داد. جوانان به حسب شرایط خود کمتر صبورند. دانشجویان به عنوان فعال‌ترین بخش آنان، عملاً آماده هستند که به اقداماتی تندروانه متوسل شوند. حوادث اخیر نشان داد که، در شرایط به غایت بفرنج قرار گرفته‌ایم و با تلنگری، اختیار از دست خارج خواهد شد. هیچ غیرمنتظره نخواهد بود، اگر در شش ماه دیگر، شاهد درگیری‌های کمابیش مشابه با حوادث اخیر باشیم و حتی توان امکان گسترش آن را به بخش‌های دیگر جامعه نظیر کارگران و کارمندان نایده‌گرفته‌ایم. چراکه فشارهای فزاینده به طور طبیعی آنان را به اعتراض کردن وامی‌دارد و عدم سازمان‌یافتگی و مشخص نمودن خواسته‌ها، امکان گفتگو و مذاکره را منتفی و این امکان را پدید می‌آورد که به درگیری‌های خشونت‌آمیز و تلخ منجر گردد.

دو ارزیابی بیشتر وجود ندارد، یا باید بپذیریم این نمایش‌های خشونت‌آمیز خیابانی زائیده سیاست‌های اسرائیل و آمریکا (به قول خامنه‌ای) و یا عناصر تندروی حزب‌اللهی (به

نیروهای خودی و غیرخودی باور دارند و تنها تحت کشش و واکنش با این جریان اصلاح‌طلبی عمومی است که امکان دارد، هرچه بیشتر این حلقه تنگ گسترش یابد تا آنجا که همه مردم را در برگیرد.

سرکوب‌های سال‌های شصت ما را فرسوده کرده است و تجربه تلخ حمایت ما از نیروهای خط امام در اوایل دهه شصت، تصمیم‌گیری را برای ما دشوار نموده است و آماده‌ایم تا از یک طرف به طور کامل در مقابل جناح اصلاح‌طلب درون حاکمیت قرار بگیریم و یا برای بار دیگر در این جنبش درون حکومتی غرق شویم. باید بپذیریم که مبارزه‌های دیگر در جامعه آغاز شده است و جناح اصلاح‌طلب درون حکومت تنها بخشی از این جنبش عمومی اصلاح‌طلبی است، باید حق خود بدانیم که در مورد حوادث مهین خودمان اظهار نظر کنیم و با استفاده از امکانات قانونی و واقعی که در اختیار قرار گرفته است و نه آن چنان که از طرف برخی از هواداران طراز بالای خاتمی گفته می‌شود که نوار باریکی از آزادی وجود دارد که منحصر به دوستان ایشان است و بعداً انشالله فرصت استفاده برای دیگر فرا می‌رسد، حداکثر استفاده را بنماییم. شاید با بیان اندیشه‌های خودمان و توضیح آن در سطح جامعه و اقدام عملی برای سازمان‌یافته‌تر شدن تلاش‌های اصلاحات عمیق‌تر و ساختاری، بتوانیم به سهم خودمان از تکرار حوادث تلخی نظیر آنچه در دو هفته اخیر شاهد آن بودیم، ممانعت کنیم.

شاید اقدامات مختاری و پوینده و استفاده آنان از امکانات واقعی موجود در جامعه ایران بیش از بسیاری از فعالیت‌های اپوزیسیون در پشت درهای بسته و محیط‌های کوچک منشا اثر بوده است. آنان نیز در کفایت خشونت در مملکت خود دفاع می‌کردند و نشان دادند که برای این کار به جسارتی بیش از آنچه در تصور بگنجد نیاز است.

باید مشوق تمام کسانی باشیم که به جنبش اصلاح‌طلبی عمومی می‌پیوندند، حسق خود می‌دانند که نظرات خود را هرچند با نظرات جناح اصلاح‌طلب درون حاکمیت اصطکاک داشته باشد، بیان کنند. باید از محدوده تنگ خود خارج شویم و با چشم‌پوشی از شعارهای پرتطمراق به جریان واقعی اصلاح‌طلبی عمومی ایران بپیوندیم.

از جمعه تا سه‌شنبه

مهدی فتاپور

قتل‌ها با شکست سنگینی مواجه گردید. حمایت مجموعه جریان‌ات اصلاح طلب درون و بیرون حکومت از دانشجویان، و پیوستن هزاران دانشجو به حرکت اعتراضی دانشجویان، دامنه تأثیرگذاری آنرا افزایش داد. روز شنبه اعلامیه شورای امنیت ملی منتشر گردید. در این اعلامیه حمله حزب‌الله و نیروهای انتظامی به خوابگاه محکوم گردیده و قول رسیدگی داده شده ولی خواست‌های دانشجویان بی‌پاسخ ماند. صدور اعلامیه شورای امنیت ملی، شرایط جدیدی را پدید آورد که واکنش متفاوت نیروهای اپوزیسیون و اصلاح طلب را موجب گردید. سوال اساسی این بود که آیا باید تظاهرات را ادامه داد و یا با پذیرش اعلامیه شورای امنیت ملی و قول مساعد رسیدگی تظاهرات را پیروز مندانه خاتمه داد. حمله به کوی دانشگاه اقدامی بود غیر قابل دفاع. در سطح جامعه اعتراض به این حمله با حمایت گسترده مردم روبرو بود، رهبری محافظه کاران قادر نبود از این عمل دفاع کرده و یا آنرا بی اهمیت جلوه دهد، خواست‌های دانشجویان معقول و حتی در درون ارگان‌های حکومتی قابل پیگیری و تعقیب بود، امکان بسیج وسیع دانشجویان وجود داشت. همه اینها بدان معنا بود که تظاهرات می‌بایست ادامه می‌یافت. اگر کسانی در ادامه تظاهرات تردید داشتند، نه دلیل ناروشن بودن شرایط، بلکه به این دلیل بود که کسانی تصور می‌کنند جنبش طرفدار اصلاحات در ایران تنها زمانی می‌تواند پیش رود که همه نیروهای آن به شیوه هم‌پیمان این جنبش در درون حکومت عمل کنند. مبارزه در بالا و در درون حکومت و مبارزه در پایین از قسانو نمندی‌های متفاوتی پیروی می‌کنند. بکارگیری روشهای مبارزه حکومتیان توسط دانشجویان، هر دو بخش جنبش را تضعیف و بی سلاح خواهد ساخت. خطای بزرگی است اگر از دانشجویان خواسته شود که در چهارچوب حکومتیان عمل کنند و یا از حکومتیان خواسته شود که مثل دانشجویان رفتار کنند. قدرت جنبش نه در یکسان‌سازی بخش‌های آن بلکه در آنست که این بخش‌ها یکدیگر را تقویت کنند. روز یکشنبه اکثریت قریب به اتفاق اصلاح طلبان ادامه تظاهرات را مستقیم و غیرمستقیم تایید و از آن حمایت کردند. تظاهرات روزهای یکشنبه و دوشنبه به پرشکوه‌ترین تظاهرات اعتراضی پس از سرکوب‌های سال‌های اول انقلاب بدل شد. این تظاهرات تمامی صحنه سیاسی کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داد. نیروها پتانسیل اعتراضی انباشته شده در درون جامعه را بروشنی مشاهده کردند. سخنان روز دوشنبه خامنه‌ای بروشنی این امر را منعکس می‌کرد. تأثیر این تظاهرات در روندهای سیاسی کشور دیرپا بوده و نباید فراموش کرد و نشیب‌های امروز ارزیابی از تأثیرات این حرکت عظیم را تحت‌الشعاع قرار دهد. در این تظاهرات همانند انتخابات دو سال قبل و همه حرکات بزرگ این دو سال مجموعه‌ای از نیروهای گوناگون شرکت داشتند. از اصلاح طلبانی که سیستم موجود را تایید کرده، از قانون اساسی آن در تمام وجودش دفاع می‌کنند و خواهان اصلاحات در چارچوب سیستم موجودند و نه با ولایت فقیه و رهبر بلکه با سیاست‌های اجرا شده توسط رهبر کنونی مخالفت، تا کسانی که خواهان تحول بنیادین سیستم سیاسی کشورند. گسترده‌ترین تظاهرات شرکت‌کننده در تظاهرات نه نقطه ضعف که نقطه قدرت آن بود. انتقاد مستقیم از رهبر برای اولین بار در این تظاهرات در ابعاد وسیع مطرح شد. آنچه در هر گوشه و کنار کشور به گوش می‌خورد، این بار به شعار تظاهرات بدل گردید. انتقاد مستقیم از رهبر که محافظه کاران و بالادست‌ها می‌ترسیدند، در این تظاهرات مطرح گردید و از این خط قرمز تجاوز شد. شعار «انصار جنتی می‌کند، رهبر خیانت می‌کند» از این شمار بود. این چنین شعارهایی اگرچه شعار اصلاح طلبان اسلامی نیست ولی از آنجا که انتقاد و افشای سیاست‌های رهبر را طرح می‌کند و نه نفی کامل

سیستم را، مورد مخالفت آنان نبوده و خود آنان نیز در دو سال اخیر در مقالات و یا جلسات و سخنرانی‌ها، همین مضمون را بدون بردن نام تکرار کرده‌اند. این تظاهرات اثبات کرد که این خط قرمز قابل پاسداری نیست. همچنین در مواردی شعارهایی توسط یک بخش از تظاهرکنندگان (بالاخص روز سه شنبه) مطرح شد، که مضمون آن نفی ولایت فقیه و کل سیستم بود. بخش بزرگی از نیروهای اصلاح طلب اسلامی که خواهان اصلاحات در درون همین سیستم‌اند چنین شعارهایی را تنها علیه محافظه کاران ندانسته بلکه آنرا علیه خود نیز می‌دانند و فعلاً این نیروها یک نیروی فرعی و کم‌شمار این جنبش نیستند. در یک حرکت عمومی که نیروها بر مبنای خواست‌های مشترک معینی بدان پیوسته‌اند، طرح شعاری که یک بخش از شرکت‌کنندگان آنرا علیه خود می‌دانند نادرست و در تداوم خود صفوف این جنبش را دچار پراکندگی می‌سازد. تأیید مضمون این شعارها نباید به تأیید طرح آن در هر شرایطی گردد. دوشنبه شب جنبش در اوج موفقیت بود. نیروی خواهان تحول قدرت خود را به نمایش گذاشته بود. پیام این جنبش را همه حکومتیان و همه جناح‌ها شنیده بودند. دانشجویان در موقعیتی بودند که می‌توانستند تظاهرات خود را پیروز مندانه پایان داده و با نیروی بیشتر هر زمان که بخواهند آنرا از نو سازمان دهند. دوشنبه شب صحنه تغییر کرد. از کم و کیف مذاکرات و فشارها و روندهای درون حکومت اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی روشن بود که محافظه کاران در تصمیم سرکوب تظاهرات متفق‌القول شده‌اند. آنها قصد داشتند روز سه شنبه شهر را به آشوب کشند، با خشونت تمام تظاهرات را سرکوب کنند و ابتکار عمل را حداقل برای یک دوره کوتاه هم که شده در دست گیرند. دوشنبه نوری و حجازیان به دانشگاه رفته و تمام صحنه را بروشنی تصویر کردند. مطبوعات طرفدار اصلاحات روز سه‌شنبه صبح مطالب خود را در رابطه با موقعیت خطری آنروز متمرکز کردند. نبوی طنز نویس نشریه توس که موضوع رادیو کاش بروشنی در طنزهایش منعکس است، آنروز نوشت که من طنز نویسم ولی امروز باید مقاله جدی نوشت و در نوشته خود دانشجویان را به هوشیاری و خویشتن‌داری فراخواند. روز سه‌شنبه صبح هر نیروی سیاسی و هر دانشجویی در برابر این تصمیم قرار داشت «آیا باید تظاهرات را ادامه داد و یا باید آنرا پایان داد؟». حوادث سه شنبه نشان داد که ادامه تظاهرات خطا بود. آنروز لازم نبود در تهران و در دانشگاه باشیم تا بتوانیم ارزیابی صحیحی از نتایج ادامه تظاهرات داشته باشیم. اطلاعات کافی در این رابطه در اختیار بود. در این رابطه مواضع نیروها متفاوت بود. بخشی از اپوزیسیون بر این اعتقاد است که روند اصلاحات کنونی در کشور مانع از قیام توده‌ای و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. برای سرنگونی رژیم باید در وحله اول علیه اصلاحات و اصلاح طلبان مبارزه کرد. این سیاست در شعار مرگ بر خاتمی بیان می‌گردد. طبیعتاً طرفداران این سیاست ادامه تظاهرات، طرح رادیو کاش، درگیری با نیروهای انتظامی و آشوب را در هر موقعیتی صحیح می‌دانند. اگر اصلاح طلبان اسلامی در چنین شرایطی از حرکت حمایت نکنند، افشا و شرایط برای سرنگونی رژیم فراهم می‌شود و اگر حمایت کنند به درگیری قطعی با محافظه کاران کشیده خواهند شد که نتیجه آن هر چه باشد تضعیف رژیم را همراه خواهد داشت. در عمل سیاسی آنها و افراطیون راست در دو سوی جبهه اهداف تاکتیکی واحدی را تعقیب می‌کنند. در جبهه تأییدکنندگان اصلاحات نیز نیروهایی هستند که به اصلاحات کنونی بی اعتماد و خود را در مبارزه برای تداوم و تعمیق آن سهیم نمی‌دانند. از نظر آنان تأیید اصلاحات تنها و صرفاً به این دلیل صلاح است که می‌تواند امکانات فعالیت در راه سرنگونی رژیم را افزایش دهد. این نیروها نیز بعنوان یک اصل خود را همواره مدافع و تقویت‌کننده شعارها و

تظاهرات دانشجویان از ۱۶ تا ۲۱ تیر ماه یکی از پر اهمیت ترین وقایع دو سال اخیر و شاید پس از شکست توطئه قتل‌های سال گذشته پر اثرترین حادثه دو سال اخیر بود. دانشگاه در این یک هفته به مرکز تحولات سیاسی بدل گردید. همه نیروهای سیاسی در این یک هفته مجبور به موضع‌گیری گردیده و به دلیل حدت و پیچیدگی موضوع تمامی چهره خود را به نمایش گذارند. پیچیدگی قضیه در آن بود که مساله تنها به تأیید خواست‌ها و اعتراض دانشجویان محدود نمی‌شد. هر دانشجویی که به اردوی اصلاحات تعلق داشت باید در این چند روز تصمیم می‌گرفت که آیا باید به تظاهرات پیوندد؟ چه شعارهایی طرح کند، و تظاهرات را به کدام سو سوق دهد؟ و یا می‌بایست با ادامه تظاهرات مخالفت کرده و سایرین را به آرامش دعوت نماید؟ اگر در مباحث مربوط به خط مشی سیاسی، ساده کردن قضایا، مطلق کردن احتمال تحولات آیند به تحول دلخواه، تقسیم ساده نیروها به دوست و دشمن و ندیدن آنها در همه جهاتشان زیانبار است، در برخورد مشخص با حوادث سیاسی بسا پیش می‌آید که تصمیم‌گیری بین دو یا چند شق محدود ممکن است. تمامی تحلیل‌ها، متدهای سیاسی، خط مشی، تجربه سیاسی و زیرکی و تیزهوشی در خدمت پاسخ به یک سوال مشخص قرار می‌گیرد که مثلاً آیا باید در انتخابات شرکت کرد یا نه، آیا باید گسترش تظاهرات را خواستار شد یا پایان دادن به آنرا. پاسخی که در همان لحظه معین اهمیت دارد و چند روز و در مواردی حتی چند ساعت بعد می‌تواند فاقد ارزش باشد. در چنین شرایطی، دلایل و توضیحات، نرم‌ها و تیزی‌ها در برابر پاسخ آری یا نه به سوال مرکزی، فرعی و درجه دو است. تظاهرات اخیر دانشجویان از چنین مواردی بود و شاید پس از انتخابات دوم خرداد روشترین صحنه‌ای بود که دیدگاه‌ها و توانایی نیروهای اپوزیسیون را به نمایش گذارده و محک زد. به نظر من در درون سازمان نیز بررسی واکنش‌ها در چنین شرایطی بیش از بحث در رابطه به این یا آن فرمول‌بندی و یا بحث‌های مجرد روشنگر و در راه تصحیح و تعدیق سیاست نیروهای چپ مفید است. تصویب قانون مطبوعات در چهارچوب همان مجموعه سیاست‌هایی بود که در دو سال اخیر جریان محافظه کار در راه کشند کردن روندهای موجود در کشور و در درون قدرت سیاسی بارها بکار گرفته. این بار برای تصویب قانون مطبوعات خامنه‌ای مجبور شد خود به میدان آید. بستن روزنامه سلام در واکنش به افشای مطبوعات در رابطه با این قانون و شاید مهمتر از آن افشای داستان مضحک قتل سعید امامی و نقش وی در سیاست‌های حاکم بر کشور و ممانعت از به فراموشی سپردن قتل‌های زنجیرهای بود. حمله به روزنامه سلام که به نظر نمی‌رسید خاکریز اول حمله به مطبوعات باشد واکنشی بود نه از موضع قدرت که از موضع ضعف. طبیعی بود که این حمله نباید بدون واکنش می‌ماند. در این ضرورت همه نیروهای اصلاح طلب حتی محافظه کارترین آنان نیز متفق‌القول بودند. تظاهرات روز پنجشنبه دانشجویان اولین واکنش در برابر این تهاجم بود. حمله شبانه به کوی دانشگاه، توسط جناح افراطی محافظه کاران سازمان یافت. این نیرو که بخشی از وزارت اطلاعات، بخشی از سپاه، نشریات چون کیهان و صبح را در اختیار دارد، در یکسال اخیر سیاست روشنی اتخاذ نموده و مداوماً آنرا تعقیب نموده است. سیاست آنان ایجاد اغتشاش، بوجود آوردن فضای رعب و وحشت، بوجود آوردن آسودگی سیاسی برای سرکوب اصلاح طلبان و حملات خشن به رادیو کاش ترین بخش این نیروست. آنان بر این نظرند که رهبری نیروهای محافظه کار در نهایت از آنان حمایت خواهد کرد و در این حالت آنها با روشهای خود رهبری اصلاح طلبان و به طور مشخص خاتمی را در برابر تصمیم‌گیری قرار خواهند داد. اگر آنها در برابر سرکوب بخش رادیو کاش جنبش سکوت کنند، در میان اصلاح طلبان شکاف بوجود آمده و امکان سرکوب سرحدلای نیروهای مخالف، روش دیرینه‌ای که آنها از خمینی به میراث برده‌اند فراهم خواهد شد. در صورت ایستادگی اصلاح طلبان امکان درگیری قطعی و نهایی دو نیرو وجود خواهد آمد و آنان تصور می‌کنند که در چنین شرایطی پیروزی با محافظه کاران بوده و آنها مخالفین را قلع و قمع خواهند کرد. در برابر حمله به کوی دانشگاه مجموعه نیروهای اصلاح طلب واکنش نشان دادند و این بار نیز یورش افراطیون محافظه کار همچون جریان

همان نتیجه‌گیری می‌رسیدند. برای دو نیروی فوق‌الذکر گسترش و تداوم و سرنوشت مبارزه دانشجویی فاقد اهمیت بود برای آنها (اگر قدرت داشتند) هر تظاهرات می‌بایست تا آنجا که توان داشت پیش می‌رفت و بالاخره چون امکان سقوط رژیم وجود نداشت سرکوب می‌شد. ما می‌فهمیدیم که باید در تظاهراتی که برای لغو شهریه و یا با خواست آزادی چند دانشجویی دستگیر شده برگزار شده، مانع دادن شعار مرگ بر شاه شد، چه در آن صورت فردا بسیاری از شرکت در تظاهرات سرباز خواهند زد و ساواک هم شدت عمل بیشتری نشان داده و تظاهرات شکست خواهد خورد. ما می‌فهمیدیم که تظاهرات را باید زمانی پایان داد و این پایان همواره برابری تحقق همه خواست‌های تظاهرکنندگان نیست. این بسیار دشوار بود. آغاز تظاهرات بسیار ساده‌تر از پایان دادن به آن بود. هر چند ما به دلیل فعالیت مستمر خود معمولاً نیروی غالب بودیم ولی مواردی پیش می‌آمد که به دلیل روحیه برانگیخته تظاهرکنندگان ما امکان کنترل خود را از دست می‌دادیم. تظاهرات در چنین مواردی با شکست سنگینی مواجه می‌شد و در نتیجه حرکت بعد می‌بایست با نیروی کمتر و موقعیتی نازلتر آغاز می‌گردید. روز سه شنبه روشن بود که تظاهرات به شکل خشنی سرکوب خواهد شد، روشن بود که بخش بزرگی از نیروها از شرکت در آن سر باز خواهند زد، روشن بود که انصار حزب‌الله قصد دارند که دانشجویان را تحریک به خرابکاری کنند و اگر موفق نشدند خود خرابکاری نموده و آنرا بنام دانشجویان تمام کنند. موضع کمیته محصلین که طیف شرکت‌کنندگان در آن محدود به اعضا دفتر تحکیم وحدت نبود نشان داد که بخش بزرگی از دانشجویان موقعیت را درک کرده‌اند. عدم موفقیت این کمیته در متقاعد کردن تمامی دانشجویان به سپرده شدن ابتکار عمل به نیروهای راست منجر شد. خوشبختانه شرایط سیاسی جامعه ما به گونه‌ایست که این ابتکار عمل موقت و ناپایدار است و نخواهد توانست دستاوردهای بزرگ حرکت دانشجویان و تأثیرات عمیق و درازمدت آنرا تحت تأثیر قرار دهد. روز سه شنبه صبح همه کسانی که به تحولات بنیادین اعتقاد داشته و خود را در تداوم، گسترش و تعمیق اصلاحات مسئول و سهیم می‌دانند، می‌بایست صریح و روشن خویشتنداری و پایان دادن به تظاهرات را خواستار می‌شدند. کسانی می‌توانند در سمت‌دهی و هدایت مبارزه برای اصلاحات نقش ایفا کنند که عمیقاً درک کنند این مبارزه نیازمند پیشروی و پیروی، سرخوشی و سازش است. اعتقاد به ضرورت تحولات بنیادین و مبارزه در این راه همواره برابر تأیید اشکال رادیو کاش مبارزه حتی اگر توسط بخشی از مردم صورت می‌گیرد نیست.

سرحلقه قتل‌ها، خود را به قتل رساند

نفوذ

حاضر بودند و همیشه گروهی به درون ریختند که شعار می‌دادند و سوگواری را تهدید می‌کردند، در ختم کسری این عده به درون مسجد ریختند، قاری را مرخص کردند، درها را بستند و حاضران را مجبور کردند به شنیدن متنی که یک جوان پشت میکروفن می‌خواند. در آن متن، همه حاضران به عنوان «ستون پنجم»، «خان»، «واجب‌القتل»، «سواستفاده کننده از عطف اسلام» و... خوانده شدند. این متن را چه کسی نوشته بود؟ آن روز بیرون مسجد، میانه سال مردی با قد متوسط و ته لجه شیرازی ایستاده بود، آرام، تکیه داده به درخت. پیدا بود که حمله‌آوردندگان او را می‌شناختند و گاه لبخندی بین آنان رد و بدل می‌شد. او نویسنده‌ای را که در کنار دستش بود با نام مخاطب قرار داد و گفت عجب دلی دارید که اینجایا می‌آید. بچه‌های ما یکپو عصبانی می‌شوند و دست به تفنگ می‌برند، و با لبخندی افزوده بود اصلاً چرا نمی‌روید؟ قول می‌دهم برایتان مجلس ختم باشکوهی بگذاریم. ادامه دارد

اشکال رادیو کاش مبارزه توده‌ای می‌دانند. اینکه این مبارزه چه تأثیری بر روندها خواهد گذاشت و چگونه تداوم خواهد یافت فاقد اهمیت است. دو نیروی فوق‌الذکر طبیعتاً ادامه تظاهرات را خواهان بوده و نتیجه آنرا (حداقل در مورد نیروی اول) مثبت ارزیابی می‌کنند. ادامه تظاهرات بر خلاف تبلیغات محافظه کاران نه ناشی از تبلیغات رادیوهای خارج بود و نه نفوذ نیروهای فوق‌الذکر. دانشجویان خواهان تحولند. خشم انباشته از خشونت‌های انصار حزب‌الله و وزارت اطلاعات امکان بروز یافته و با شور و حرارت طبیعی این سن ترکیب شده بود. در فیلم‌هایی که تلویزیون‌ها از تظاهرات نشان می‌دادند، چهره‌های تظاهرکنندگان روحیه حاکم بر آنان را بروشنی منعکس می‌کرد. در چنین شرایطی افراد یکدیگر را تقویت می‌کنند (بجمله هل می‌دهند). متقاعد کردن چنین نیروی به خویشتن‌داری دشوار است. در چنین شرایطی تنها نیروهای مسئول و با تجربه قادرند صحیح تصمیم گرفته و نقش هدایتگر ایفا کنند. تحول‌خواهی به تنهایی برای انجام تحول کافی نیست. باید کسانی باشند که این خواست را هدایت کنند. برای احتراس از داوری‌های ناشی از اختلافات سیاسی کنونی مثالی از گذشته‌های دور می‌آورم. در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ من از فعالین و مسئولین جنبش دانشجویی بودم. در آن زمان من و کسانی که با هم کار می‌کردیم، همگی به ضرورت سرنگونی رژیم از طریق مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتیم ولی مسئولیت مستقیم مبارزه دانشجویی به ما آموخته بود که مبارزه توده‌ای در راه اصلاحات از قوانین پیروی می‌کند که با قوانین مبارزه مستقیم برای دستیابی به هدف متفاوت است. ما که برای آسودگی در راه مبارزه چریکی که آن زمان تصور می‌کردیم در جنگ‌ها درگیر خواهد شد بخش عمده کودهای شمال را شناسایی کرده بودیم در دانشگاه چون به تداوم مبارزه می‌اندیشیدیم مجبور بودیم از قوانین گسترش یک مبارزه اصلاح طلبانه تبعیت کنیم. در برابر ما کسانی بودند که اعتقاد داشتند هر روشنفکری می‌بایست به مبارزه مسلحانه بپیوندد و شرکت در مبارزات توده‌ای (با اصلاحات آن زمان سیاسی - صنفی) نادرست است. کسان دیگری نیز با عنوان ضرورت کار در میان کارگران، در مورد کار دانشجویی به

با کمک‌های مالی خود ما را در انجام وظایف ملی‌مان یاری دهید!

ژرفشی در

برآورد خاتمی در برابر «بیم موج»

فرخ نگهدار

(۱)
از دوم خرداد ۷۶ به این سو توصیه مکرر و مصرانه اصلاح طلبان پیگیر به دولت آقای خاتمی آن بوده است که در تلاش برای پیشبرد اصلاحات، برای مقابله با تعرض بی‌وقفه محافظه کاران به نیروی مردم متکی شود. اعتقاد بسیاری از این صاحب‌نظران آن بوده است که «خاتمی می‌تواند اگر بخواهد».

رویدادهای ۱۷ تا ۲۳ خرداد ۷۸ آزمون بزرگی بود برای همه ما که این تدبیر را راهگشا می‌یافتند. تصویب غیر متعصبانه اصلاحیه قانون مطبوعات و بستن سلام بلافاصله پس از آن عموم نیروهای طرفدار اصلاحات را بشدت نگران کرد. از همان شب اجتماعات خودجوش در کوی دانشگاه شروع به شکل‌گیری کرد و زمان برای دولت خاتمی جبهه دوم خرداد فرارسید که این رهنمود را بی‌آزماید.

در آن روزی که ایران را لرزاند تمام ایرانیان، و نیز میلیون‌ها چشم در جهان خاتمی و یسارانش در حکومت جمهوری اسلامی را می‌پایند که در برابر موج برخاسته در دانشگاه‌ها چه خواهند کرد. آیا رهنمود اصلاح طلبان رادیکال کار خواهد کرد؟ آیا «پایین» یا «بالا» و «بالا» یا «پایین» هماهنگ عمل خواهد کرد و یک پیروزی بزرگ دیگر، مثل جریان قتل‌ها، نصیب جنبش اصلاح طلبانه خواهد شد؟ یا سیر وقایع به غلط گسترش خواهند یافت و طرف مقابل این «دست» را خواهد برد؟

آن چه همه شاهد بوده‌اند آنست که نگاه چهاردهی شاخص اصلاح طلب در حکومت و پیرامون آن در ابتدای کار یک چیز و در پایان کار کاملاً چیز دیگری بود. همه دیدند که آنان از صبح جمعه تا عصر یکشنبه به برآمد موج برخاسته از دانشگاه‌ها و پیامدهای آن به وضوح پرامید می‌نگریسته‌اند و سپس در پایان روز سه‌شنبه وجود آنان همه از «بیم موج» آکنده بود. راستی دلیل این چرخش و این تغییر روحيات و روش‌ها چه بوده است؟ این تغییر روحيات تا کجا ناگزیر و تا کجا ناحق بوده است؟ آیا آن طور که بعضی‌ها زود نتیجه گرفته‌اند باید از دولت خاتمی دل شست و گرانیکه برای هر تحول دموکراتیک در کشور به خارج از حکومت، به قلمرو مخالفان جمهوری اسلامی منتقل شده است؟ آیا آن طور که آقای خاتمی و خاندانی می‌گویند بین سران حکومت دیگر هیچ اختلافی نیست؟

هدف نوشته حاضر پاسخ به این سوال‌ها و بررسی تاثیر «بیم موج» برخاسته از تظاهرات دانشجویی ۲۱ و ۲۲ تیرماه بسر «کشتی نشستگانی» است که برخی دیرآمدگان آن را به غلط و پر شتاب «کشتی شکستگان» می‌خوانند.

(۲)

بحث‌های دانشجویان در طول روز یکشنبه در کوی دانشگاه آنان را به دو گرایش متمایز تقسیم کرد. یک گروه شامل دانشجویان وابسته به دفتر تحکیم وحدت و متحدان بر این نظر بوده‌اند که:

- اقدامات جنبش دانشجویی به رعایت قانون و به اجتناب از خشونت ملتزم شود و تا آنجا که ممکن است کوشش شود تلاش نیروهای سرکوبگر برای هجوم به دانشجویان فلج گردد؛

- خواسته‌ها و شعارها باید چنان طرح شوند که حمایت و همراهی مردم را از دست ندهد؛

- تا آنجا که ممکن است طوری حرکت شود که هماهنگی میان دانشجویان و اصلاح طلبان حکومتی از میان نرود و به ویژه راه مذاکره با دولت بسته نشود؛

- قطع تحصن و بازگشت به حالت عادی موکول به رسیدگی به خواست‌های دانشجویان شود و لذا از طرح خواسته‌ها و شعارهایی که تناسب نیروها امکان تحقق آنها را هنوز فراهم نیاورده است اجتناب شود.

گروه دیگری از دانشجویان، شامل اتحادیه سراسری دانشجویان و دانش‌آموختگان و اتحادیه ملی دانشجویان و دیگر متحدان بر این نظر بوده‌اند که:

- نیروهای سرکوبگر در هر حال یورش خواهند آورد و یگانه راه مقابله ایستادگی است. مسئولیت سرکوب نه بر عهده دانشجویان که بر عهده سرکوبگران است.

- محدود کردن جنبش به قانونیت و اجتناب از درگیری جنبش را فلج و نیروهای مبارز را دلسرد می‌کند؛

- برنامه‌ها و سیاست‌های جناح خاتمی از خواست‌های مردم عقب مانده است و هماهنگی با آنان ما را از خواست ترده‌ها جدا می‌کند؛

- نارضایتی توده‌ای چنان در جامعه گسترده و عمیق است که چنانچه دانشجویان به حرکت آیند مردم حمایت خواهند کرد و این خود تناسب نیروها را به زیان ارتجاع و به سود مردم تغییر خواهد داد.

این اختلاف نظرها در میان دانشجویان باعث دودستگی در میان آنان شد. پس از صدور نخستین اطلاعیه دبیرخانه شورای امنیت ملی در غروب یکشنبه راه آنان عملاً از هم جدا گردید.

گروه اول ضمن استقبال از آن اعلام کردند که برای پیگیری تحقق همه خواست‌های خود روزهای آتی را در کوی دانشگاه خواهند ماند و از راهپیمایی، به دلیل احتمال بهره‌برداری خشونت طلبان خودداری خواهند کرد. آنها خواست‌های خود را به برکناری لظیفان فرمانده نیروهای انتظامی و انتقال بی قید و شرط فرماندهی آن به وزارت کشور، دستگیری و مجازات عاملین «جمعه خونین»، رفع توقیف از سلام، و آزادی فوری بازداشت‌شدگان محدود کردند. آنها حمایت خود را از آقای خاتمی مورد تاکید قرار می‌دادند و از طرح شعارهای تند علیه آقای خامنه‌ای و جناح دیگر اجتناب می‌کردند.

بدین ترتیب در میان توده دانشجویان نیز، مثل بقیه مردم، دو گرایش تندرو و معتدل پدید آمد که واکنش آنها در قبال مسایل و حوادث جاری، از جمله در برابر رویدادهای متفاوت بود.

(۳)

البته از قبل هم محتمل بود که با حدت گرفتن اوضاع گروهی از دانشجویان از بقیه جدا شوند و به درگیری کشیده شوند یا شعارهایی بدهند که اصلاح طلبان در حکومت را از خود رویگردان و یا با خود رو در رو کنند. این راه می‌شد دید که راست‌گرایان برای بهره‌گیری از این وضع به میان خواهند آمد و از آن برای سرکوب خونین بخش‌های غیر خودی در جنبش دانشجویی و در جامعه بهره خواهند گرفت.

از سوی دیگر قابل پیش‌بینی بود که گروه‌هایی مثل مجاهدین بکوشند از هر بانگ اعتراض یک شورش و از هر شورش یک جنگ داخلی بسازند. و بالاخره این نیز معلوم بود که عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی نیرومندی (مثل راست‌گرایان اسرائیل و یک بخش از طبقه حاکم در آمریکا) با حدت‌گیری هر مسأله در ایران با سرعت دست به کار می‌شوند که ایران را در بحران فرسواپی فرو برند و از آن افغانستان یا لبنانی دیگر بسازند. هم از این روی بوده که رسانه‌های بسیار نیرومند آنان فوراً دست به کار شدند که به دنیا آنگاه کنند که رویدادهای دوشنبه و سه‌شنبه طبعیه انقلابی دیگر است.

بدین ترتیب گرچه حد رشد نهادهای مدنی، حد گسترده‌ی پایه اجتماعی دموکراسی، و حد شناخت عمومی از اهمیت قانون با دهه‌های گذشته قابل قیاس نیست؛ گرچه توجه به راه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه، به ویژه به استخبارات، با گذشته بسیار متفاوت است؛ اما این‌ها فقط نیمه پر لیوان است. این حقیقت را نیز باید دید که حد خشونت و سستی که در ایران پس از انقلاب بر همه دگراندیشان، بر همه «غیر خودی‌ها» رفته است (فقط رقم اعدام‌ها را به یاد آورید)، زجری است که جوان‌های ما از دست اوباش حزب‌الله می‌کشند، به انضمام حد فشار اقتصادی، بیکاری و بی‌آیندگی آنان، همرا با دامنه فقر و فاقه عمومی و تشدید فاصله طبقاتی چنان است که به ناگزیر و در هر فرصت و در دل هر حادثه تخم طوفان می‌کارد و هم‌زمان سه نیروی «بحران‌زایی» داخلی و خارجی، یعنی خشونت طلبان حکومتی و ضدحکومتی و نیز عوامل ضد ایرانی را برای بارور کردن طوفان برمی‌خیزاند.

بدین ترتیب نمی‌توان و نباید انتظار داشت وقتی کشتی توسعه سیاسی، در کلبه‌ها با موج‌ها و تکانه‌های ساختگی «دست‌های پنهان» محافظه کاران، مثل حمله شبانه به کوی دانشگاه

یا جریان قتل‌های زنجیره‌ای، به تلاطم می‌آید و از بیم واژگونی، به لنگر توده‌ای، به تکیه بر نیروی مستقیم مردم - از جمله دانشجویان - روی می‌آورد، همه چیز سست و رفته و همانطور که اصلاح طلبان خردمند طراحی می‌کنند پیش رود و «دست‌های پنهان» جناح راست، بی‌رحمانه و فجیع و یا سالوسانه و نفوذی، بر آتش خشم دانشجویان نفت نپاشد و دست‌های آشکار آنان، پس آنگاه، برای به گل‌نشدن کشتی توسعه سیاسی و احیای روزهای از دست‌رفته خیز برنماید. نمی‌توان و نباید انتظار داشت نیروهای ضد اصلاحات ضد حکومتی و عوامل ضد ایرانی در منطقه و جهان برای ماهی‌گرفتن به وسط نجهند.

این وضعیت نشان می‌دهد که امکانات برای بهره‌گیری بی‌هزینه از فشار از پایین چندان سهل نیست.

اما اگر جنبش ۲ خرداد صرفاً بر مطبوعات زیر تیغ و افکار عمومی برای چانه‌زنی در بالا اکتفا کند آیا ریسک آن از ریسک تظاهرات خودانگیخته به منظور مقاومت در برابر تعرض جناح مقابل بیشتر نیست؟ وضعیت بسیار بغرنج‌تر از آنست که قبلاً تصور می‌شد. ما اشتباه می‌کرده‌ایم اگر انتظار داشته‌ایم که تظاهرات و درگیری‌های روزهای دوشنبه و سه‌شنبه داوطلبانه رخ ندهند. سیاست‌سازان اصلاح طلب نباید مثنی خود را بر این پایه تدوین کنند که به میدان آمدن مردم، بخصوص دانشجویان، آنان را به دو گرایش «رادیکال» و «معتدل»، به دو گرایش «مطیع قانون» و «معارض به قانون»، با شعارها و فعالین جداگانه، تقسیم نکند.

چاره کار این نیست که همه در خانه‌ها بمانند و منتظر باشند که جناح راست قدم به قدم تعرض کند. چاره این نیست که اصلاح طلبان انتظار داشته باشند که همه کس خود را به آنچه آنان می‌گویند محدود کند. و مرگ‌آورد تر از همه آن است که تصور شود با بستن آن به بیگانگان، با انگ ضدانقلاب، و یا نسبت‌دادن تظاهرات به توطئه جناح راست می‌توان آن را چاره کرد.

این تظاهرات جدی‌ترین هشدار برای همه هیات حاکمه ایران است. وقایع این چند روز نشان داد که اگر حکومت ایران هرچه زودتر حق احزاب مخالف را برای فعالیت علنی و قانونی نپذیرد، انفجار باز رخ خواهد داد. سرکوب ممکن است شور را لختی ساق کند، اما هرگاه حق مخالف بودن با حکومت، و بیان آزادانه و مسالمت‌آمیز این مخالفت، از جانب حکومت «توطئه»، «براندازی»، «فساد فی الارض» و از این جور اباطیل تعریف شود، آنگاه ایران، به صراحت باید گفت، روزهای خونینی در پیش خواهد داشت و مسئولیت این خون‌ها نیز نه بر عهده قربانیان که بر عهده کسانی است که هنوز نفهمیده‌اند ایران مدت‌هاست از مرحله شبان‌رمگی برگزشته است.

(۴)

احزاب لیبرال و اصلاح طلبان در حکومت همین امروز باید متوجه بشوند که نه با محکوم کردن دانشجویان «رادیکال»، نه با انگ و ایست به اجنبی زدن به آنان، و نه با سرکوب آنان نمی‌توان خشم فروخورده به جا مانده از سال‌ها سرکوب و خفقان را خاموش ساخت. شعارها و خواسته‌های مطرح‌شده در تظاهرات خیابانی دو روز آخر نه از سوی «بوق‌های صهیونیستی» دیکته شده و نه برآمده از دهان کسانی است که «قلب‌هاشان از مهر ایران خالی است». سیاست‌مداران منصف و با تدبیر در خواهند یافت که این فوران‌ها محصول وضع اجتماعی و محصول روش و رفتاری است که جامعه و حکومت با آن جوان‌ها داشته‌اند.

این که در یک محاسبه سیاسی ما به این نتیجه برسیم که عمل این دانشجویان مورد نیاز و مورد بهره‌برداری ارتجاع قرار گرفته است یک چیز است و نسبت دادن آن به دست‌های مشکوک و چشم‌پست بر عمل بروز آن چیز دیگر نیست. بزرگترین خطا در طول زندگی سیاسی من

تحلیل غلط از اوضاع و از تناسب نیروها، نداشتن دید استراتژیک، فقدان رهبری خردمند، چپ‌روی و دیگر عیب‌های حرکت این دانشجویان نباید اصلاح طلبان و آزادخواهان را چنان برآشوبد که هر دو طرف - هم چماق‌کش‌ها و هم دانشجویان عاصی - را در یک کفه بگذارند. اگر چنین کنیم بی‌گمان زبان آن برای جنبش آزادیخواهی در ایران به هیچ وجه با زبان چپ‌روی‌های دوشنبه و سه‌شنبه قیاس‌پذیر نخواهد ماند. این کار نسل‌ها را با هم بیگانه می‌کند و این تازه‌کترین زیان است. الیام جای زخمی که این دیده‌ها و داوری‌ها بر مناسبات نیروهای سیاسی کشور می‌گذارد کار نسل‌هاست. تاریخ خود بسیار بسیار گویاست.

(۵)

راست اینست که دیگر اقرار مردم به تظاهرات دانشجویان نبیوستند و نمی‌توانستند ببینند. راست اینست که نقش «دست‌های پنهان» راست‌گرایان در ایجاد بلوا بسیار کلیدی بوده و گروه‌هایی چون مجاهدین - نیز برخی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی از رویدادهای روزهای دوشنبه و سه‌شنبه به وجد آمده بودند.

با این همه این بسیار خطاست هرگاه تصور شود که مردم در یک جامعه مدنی، با هر تعبیری از آن، حق ندارند بگویند «ما این رهبر را نمی‌خواهیم». صریح باید گفت آنان که دانشجویان را به دلیل بیان شعارهایی در مخالفت با رهبری آقای خامنه‌ای محکوم و یا سرکوب آنان را مجاز می‌دانند یا اصلاً اعتقادی به برنامه آقای خاتمی ندارند و یا معنی این حرف او که می‌گوید «آزادی یعنی آزادی برای مخالف»، را از بنیان نفهمیده‌اند.

این بی‌انصافی محض است هرگاه کسی بگوید دانشجویان در تظاهرات روزهای دوشنبه و سه‌شنبه در خارج از نورم‌های جامعه‌ای عمل کرده‌اند که آقای خاتمی وعده برپایی آن را داده است. در باره آتش‌زدن‌ها و غارت مغازه‌ها و دیگر تخریب‌ها نمی‌گویم. شهر دیده است و می‌داند که این کارها، و بس آشکارا، کار همان «دست‌های پنهان» و بفرموده بوده است. گناه کبیره دانشجویان در اصل همان عبور از خط قرمز و بیان مخالفت با آقای خامنه‌ای، و یا حداقل تأکید بر ضرورت جدایی دین از دولت، بوده است. اصلاح طلبان و آزادخواهانی که عمل دانشجویان تظاهرکننده در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه را با عمل حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه و سازمان‌دهندگان قتل‌های زنجیره‌ای یکی می‌گیرند و یک جا محکوم می‌کنند یا در

وفاداری به شعارهای جامعه مدنی و دموکراسی پیگیر نیستند و یا هنوز نمی‌خواهند متوجه شوند که ابتدایی‌ترین معنای دموکراسی یعنی تضمین حق مخالفت با حکومت و رهبری کشور است.

و همه می‌دانند که در هیچ کجا این حق تضمین نخواهد شد مگر دست‌ها و دستجاتی که این حق را لگد می‌کنند از حکومت رانده شوند. در راس دستگاه‌های قضایی، اطلاعاتی و انتظامی کشور متأسفانه موجوداتی نشسته‌اند که هنوز دارند خواب جامعه‌ای شبانی را برای ایران می‌بینند. معنای آزادی نزد ایشان آزادی مطلق حکومت است در سرکوب مخالفان. در خلوت فکر اینان کشتن پنهانی دگراندیشان و یا حمله خفاشانه به خوابگاه دانشجویان «تکلیف شرعی» و «مستحق اجری عظیم» و فریاد دست‌های خالی دو هزار دانشجویی که به هزاران دلیل اصل و فرع این حکومت را نمی‌خواهند همانا «فساد فی الارض» و «محرابه با خدا» دیده می‌شود.

(۶)

من دو سال پیش در مصاحبه با نشریه راه آزادی گفته‌ام که سیر تحول اوضاع در کشور ما بیش از آنکه تحت تاثیر مناسبات اپوزیسیون و حکومت باشد هنوز تحت تاثیر کشاکش‌های درون حکومت است. تناسب نیروها در کشور به گونه‌ایست که عمل مخالفان در آمیزی دین و دولت هر گاه بخواهد در سیر رویدادهای جاری در سمت مثبت تاثیرگذار باشد باید همسو با عمل نیروهای اصلاح طلب در حکومت بماند و خود را منزوی نکند.

امروز هم همچنان همین را می‌گویم. خروج دانشجویان از کوی و پیش‌کشیدن مطالباتی، که در عمل همراهی دیگران و پیوستن مردم را همراه نداشت، نه در خدمت نزدیک کردن بخش‌های دوگانه جنبش دموکراتیک، که در جهت نزدیک کردن بخش‌های دوگانه حکومتی تاثیر کرده است و لذا به لحاظ سیاسی نوعی چپ‌روی و به لحاظ تاکتیکی عملی اشتباه بوده است. البته در شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در این باره دید واحدی وجود ندارد. نگاه تحسین‌گر نشریه کار ارگان مرکزی سازمان متوجه شعارهای دانشجویانی که از کوی خارج شدند و نگاه منقد آن متوجه محافظه کاری و ممانعت دانشجویانی است که در کوی ماندند. اما به برداشت من این دو روز ابتکار عمل را از دست اصلاح طلبان گرفت و - هر چند برای کوتاه مدت - بدست محافظه کاران سپرد و به آنان برای لختی فرصت تنفس داد.

از این روی برای هر اصلاح طلب خبره جای تردید باقی نمی‌توانست بود که نیازهای جنبش دموکراتیک ایجاب می‌کرد که دانشجویان جدا نشوند، در کوی بمانند و شعارها و مطالباتی را طرح کنند که راه مذاکره و توافق با دولت را مسدود نکند. متأسفانه چنین نشد و این تأسف گرچه تأسفی بسیار بزرگ است اما تنها تأسف بزرگ نیست.

عمل آنان که چشم خود را روی علق سیاسی و اجتماعی بروز این اعتراض می‌بندند، آنان که می‌گویند حرکت روزهای دوشنبه و سه‌شنبه را اصلاً «ضدانقلاب» سازمان داده و رهبری کرده است، آنان که - مثل تحلیل‌گر وزارت اطلاعات - مدعی‌اند در سازمان‌دهی این تظاهرات دست صهیونیسم و استخبارت در کار بوده است، و یا حتی آنهایی که رهبری این اعتراضات را به جناح راست وصل می‌کنند. همه کسانی که، حتی در خلوت وجدان خود، حرکت دانشجویان را نه یک حق که یک توطئه سیاه می‌بینند، نیز جای تأسف ژرف دارد.

در نزد این کسان سودمندی دفن یک حق و یا یک حقیقت، از ایستادن بر آرمان‌گرایی‌تر است و این آن ژرفای پلشتی‌ایست که چپ نمی‌تواند، و هرگز نباید، با آن اشتی کند.

اکنون طوفان فروکش کرده است. اما بیم موج هنوز حکومت، و به ویژه راست‌گرایان، را رها نکرده است. بیبی که ممکن است به بهای جان جوانانی تمام شود که برای آزادی به خیابان آمدند. هزاران نفر بازداشت شده‌اند و عده بیشتری تحت پیگرد قرار گرفته‌اند. خطر اعدام یا سر به نیست کردن بسیاری را تهدید می‌کند. شکنجه وسیله بسیار رایج قوه قضائیه است.

در چنین شرایطی دفاع از این قربانیان و فشار بر دستگاه قضائیه برای متوقف کردن بازداشت‌ها و رها کردن زندانیان وظیفه بزرگ و عاجل همه آزادخواهان است.

به صراحت باید گفت که دولت خاتمی در این کار مسئول است و آن‌چنان که خاموشی‌اش چراغ رابطه را خاموش می‌کند.

سر حلقه قتل‌ها، خود را به قتل رساند

نفوذ

قتل از: «مجله پیام امروز»

جله پیام امروز که در ایران منتشر می‌شود، در گزارش مفصلی به نام «نفوذ»، که بعد از خودکشی، سعید امامی منتشر کرد، تاریخچه تشکیل «مجلس»، جنایتکاران در وزارت اطلاعات و برخی اقدامات آن را مورد بررسی قرار داد. در این مقاله اطلاعات تازه‌ای از فعالیت‌های سعید امامی و روابط او وجود دارد. مقاله «نفوذ» را در دو شماره نگاره، می‌خوانید.

۲۷ خرداد ماه سال ۷۳ جمع خبرنگاران، فیلمبرداران و عکاسانی که به طبقه چهارم ساختمان خبرگزاری جمهوری اسلامی دعوت شده بودند برای مصاحبه با سه دختر متهم به قتل سه کشیش مسیحی، اگر می‌دانستند آنکه در مقام معاون امنیتی وزارت اطلاعات گرداننده جلسه است و جمع را برای دیدار از محل قتل کشیش میکائیلیان به خیابان نظام آباد برد، همان «سعید امامی» یا «اسلامی» است که درست پنج سال بعد مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های جهان با چه اشتیاقی به دنبال عکس او خواهند بود، به جای چهره ترسیده آن سه دختر، از چهره شاداب و سر حال حاج سعید عکس می‌گرفتند. اما آنها نمی‌دانستند.

پس از آن نیز بارها او در میان کسانی که کارشان نویسندگی و اطلاع‌رسانی است ظاهر شد اما قدرتی که از خود نشان می‌داد و اصراری که بر نمایش این قدرت سوال ناپذیر و بی‌انتها داشت باز مانع از آن بود که در صدد برآید تا بر او مطالعه کند. تنها در آغاز تابستان ۷۸، چهار ماه پس از آنکه سعید امامی (مشهور به اسلامی) و برخی همدستان اصلیش با همه امیدواری‌ها که به نجات خود داشتند به زندان افتادند، همزمان با انتشار خبر خودکشی او و انتشار نام وی و سه متهم دیگر قتل‌های زنجیره‌ای بود که یکی از نویسندگان در اروپا به همسرش تلفن کرد و گفت من به خانه‌مان برمی‌گردم. حتی خبر اجتماع ۲۰۰ نفری برای عزاداری سعید امامی و اعلام برگزاری مجلس یادبودی برای او نتوانست این نویسنده را از تصمیم خود بر حذر دارد. این نویسنده آخرین باری که دو سال پیش اجازه یافت که چشم‌پند خود را بگشاید و طرف گفتگوی خود را بشناسد، در نگاه او چیزی یافت که با خود عهد کرد که دیگر خود را در مقابل صاحب آن نگاه قرار ندهد.

سعید امامی که از یک ماه بعد از افتادن به زندان در صدد خودکشی برآمد و دو بار برای آن کوشش کرد و نشد، سرانجام نابار خبری که رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح آن را اعلام کرد در زندان خود را کشت. در کنار این خبر، نام چهار تن عاملان اصلی قتل‌های زنجیره‌ای نیز اعلام شد. برخلاف آن که در ساعات اول شایع شد، این خبر نه تنها پرونده وی را مختومه نکرد بلکه شفافیتی به تمام ماجرا (و ماجراهای دیگری که سعید امامی و گروهش پدیدآورنده آن بودند) بخشید که پیش از آن تصورپذیر نبود.

تصویرهای اندک، جسدی که گلولش در عملیات نجات برای خارج کردن گاز آرسنیک بریده شده بود شہرتی جهانی یافت و نامش توسط شبکه‌های خبری به تمامی جهان مخابره شد. بیوگرافی مختصری از سعید امامی که دو روز بعد که توسط یکی از روزنامه‌های صبح منتشر شد بلافاصله در سراسر جهان پیچید. مهندس صادق یک ایرانی که هیجده سال قبل با وی در آمریکا هم‌کلاس بود به یک رادیو محلی گفت: «سعید همیشه جفاطلب بود و می‌خواست بر اثر خود اثر بگذارد و معتقد بود آدم بزرگی است، او شاید شهرتی را می‌خواست که بعد از مرگ نصیب برده».

روز یکشنبه ۳ خرداد، حجت‌الاسلام نیازی دادستان نظامی ضمن اعلام اسامی سعید امامی، مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی و خسرو براتی به عنوان چهار تن از عاملان قتل‌های زنجیره‌ای سال گذشته، خبر داد که سعید امامی معروف به «اسلامی» روز قبل هنگام استحمام در زندان با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است و تلاش‌های پزشکان برای نجات وی به جایی نرسیده است. وی از مطبوعات خواست که سکوت پیشه کنند. خبرگزاری جمهوری اسلامی نیز در انتهای این خبر، از قول دبیرخانه شورای امنیت ملی، از مطبوعات خواست که چنانچه تصاویری از متهمان پرونده در اختیار دارند از آن استفاده نکنند.

اگر توضیحات حجت‌الاسلام نیازی، فردای همان روز با تناقض‌ها و ابهام‌هایی رویرو نمی‌شد، چه بسا مطبوعات به توصیه او عمل می‌کردند. اما چنین که نشد هیچ، سخن روز بعد او نیز که گفت: «اگر روزنامه‌ای برخلاف مصالح ملی با نوشته‌های خود روند تحقیقات را با مشکل روبرو کند پس از تذکر با آن برخورد

قانونی خواهد شد»، بسیاری را چنان به خشم آورد که بیرسند: «سهیل‌انگاری و از دست‌دادن چنین شخصی برخلاف مصالح ملی است یا درخواست توضیح روشن؟».

از یک سو دکتر پژوهمند، رئیس بیمارستان لقمان که امامی را بلافاصله پس از خودکشی به آنجا منتقل کرده بودند توضیح داد که «بیمار» را روز چهارشنبه ۲۶ خرداد به آنجا منتقل کرده‌اند و مرگ او ۹ صبح شنبه ۲۹ خرداد بوده است و از سوی دیگر روزنامه همشهری نوشت که روز پنجشنبه پزشکان حال امامی را رضایت‌بخش تشخیص می‌دهند و اجازه مرخصی صادر می‌کنند ولی قرار می‌شود برای اطمینان بیشتر دو ساعت دیگر نیز در بیمارستان تحت مراقبت باشد و در این فاصله وی بر اثر ایست قلبی می‌میرد. برخی نیز مرگ او را اشکالات تنفسی اعلام کردند.

گویی همه اینها برای برانگیختن ابهام و حساسیت افکار عمومی کافی نبود که از یک طرف گفته شد که رئیس جمهور تا روز شنبه از ماجرا بی‌خبر گذاشته شده و از طرف دیگر خبر رسید که برای سعید امامی مجلس ختمی برگزار گردیده و در آن از وی همچون یک شهید تجلیل شده است.

به این ترتیب، به روشنی پیدا بود که افکار عمومی داستان‌های خود را بسازند و بازار شایعات داغ شود. تا آنجا که کوروش فولادی نماینده مردم خرم‌آباد در مجلس گفت: «بسیاری از مردم می‌گویند او را کشته‌اند، نمی‌گویند خودکشی کرده است».

در کنار بازار داغ شایعات، اکثر روزنامه‌ها نیز سکوت را جای ندانستند و شروع به کند و کاو کردند. پیش از هر چیز همه دوست داشتند بدانند سعید امامی، این چهره پرنفوذ که توانست بدون داشتن پیشینه انقلابی و مبارزاتی علیه رژیم شاه خود را تا بالاترین رده در وزارت اطلاعات یا به تعبیری تا مغز استخوان نظام جلو ببرد که بود؟ پیشرفت او را چه کسی آسان کرد و او چگونه توانست به چنان قدرت اجرایی دست یابد که بی‌سازمان از مواخذه دست به اعمالی چنین خشن برزد. در حقیقت افکار عمومی در جستجوی سرخ و گرداننده سعید امامی ابتدا باید بیوگرافی وی را می‌دانست کاری که ابتدا روزنامه‌های تهران تایمز و سلام بدان پرداختند و پس از آن بود که روزنامه‌های دیگر (بنا به سلیقه و روش خود) تک‌تک بر آن افزودند.

می‌گویند او از یک خانواده شیرازی بوده، نیاکانش یهودی بوده‌اند و دایی او به نام سلطان محمد اعتماد، در رژیم گذشته وابسته نظامی سفارت ایران در آمریکا بوده و سعید امامی بیشتر سال‌های زندگی خود را نزد او در واشنگتن بوده است. وی دو سال پس از انقلاب به ایران می‌آید و می‌کوشد به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی پیوندد اما سعید حجابیان مدیرکل وقت اطلاعات به دلیل سابق خانوادگی وی اجازه نمی‌دهد که مقام مهمی در تشکیلات به او بدهند و در برهه گزینش او تأکید می‌کنند که به هیچ‌وجه نباید او را در مسائل امنیتی وزارت اطلاعات به کار گرفت. تا زمانی که حجت‌الاسلام ری‌شهری وزارت را بر عهده داشت این حساسیت رعایت می‌شد تا آنجا که یک بار نیز به تأکید به معاون خود، فلاحیان می‌گوید که از امامی فقط به عنوان منبع استفاده شود. اما بعد از آنکه فلاحیان به وزارت اطلاعات می‌رسد او را به عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب می‌کند و از آن پس، کلیدی‌ترین پست وزارت‌خانه هشت سال در اختیار سعید امامی قرار می‌گیرد.

روزنامه تهران‌تایمز شبکه‌ای را که امامی هدایت می‌کرد بزرگ‌ترین شبکه جاسوسی قرن خواند و نوشت که وی در آمریکا ارتباطات گسترده‌ای با آژانس یهود برقرار کرده است. روزنامه کیهان نیز خبر داد که سعید امامی در اوایل دهه ۷۰ (یعنی همان زمان که معاون امنیتی وزارت اطلاعات کشور بوده است) مخفیانه به اسرائیل سفر کرده است.

با قدرت گرفتن سعید امامی در وزارت اطلاعات بارها مقامات بالای وزارت اطلاعات و بنیان‌گذاران آن می‌کوشند وزیر و دیگر

مقامات را از خطرات تدریجی‌های فردی که با نام «حاج سعید» در داخل سیستم شهرت یافته بساخبر کنند ولی ارتباطات گسترده او با بخش‌های مختلف داخل حاکمیت مانع می‌شود.

نفوذ او چنان است که حتی علیرغم توصیه هاشمی رفسنجانی، کماکان در پست معاونت امنیتی باقی می‌ماند. تا آنجا که وقتی خبر ارتباط وی با قتل‌های اخیر به گوش هاشمی رفسنجانی می‌رسد وی با حیرت می‌پرسد مگر سعید اسلامی همچنان بر سر کار بوده است؟ به نظر می‌رسد که این حیرت هاشمی رفسنجانی از جنس همان حیرتی است که سال ۷۵ در پاسخ به یک خبرنگار ایتالیایی که از بازداشت فرج سرکوهی (که پس از پنج‌روز ناپدیدبودن تازه پیدا شده بود) بیان داشت و گفت: «از نظر من هم قضیه مقداری مبهم و باعث تعجب است... آن آقا هم برای ما یک معما شده است... البته من دارم همه گزارش‌های مربوطه را بررسی می‌کنم تا بینم ماهیت قضیه چیست».

این همان زمانی است که نامه سرکوهی که در آن ماجراهای چند ماه تعقیب و دستگیری و شکنجه‌های خود را شرح داده بود، تبدیل به ماجرای بین‌المللی شده و سفارت‌خانه‌های ایران در سراسر جهان زیر هجوم سوالات خبرنگاران و مقامات محلی قرار گرفته بودند و مسئولان حکومت بیدار شده و روزنامه‌ها در خبرهای کوتاه و ستون تلفن خوانندگان خود می‌پرسیدند ماجرا چیست و بخشی از سوال‌های افکار عمومی را مطرح می‌کردند.

روزنامه سلام می‌گوید این گروهی که به اتهام قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر شده‌اند، در قتل هفت تن دست داشته‌اند. همین گروه، فردای انتشار نامه افشاگر فرج سرکوهی در مطبوعات جهانی، یک استاد سالخورده دانشگاه را به اتهام همدستی با سرکوهی دستگیر کرد. ماه رمضان بود و دکتر «س» با زبان روزه ساعتی در سلول ماند و پس از آنکه هاشمی مشغول بازجویی او شد، فردای آن روز وقتی او را آزاد می‌کردند، دیگر گروه شب قبل نبودند، چیزی تغییر کرده بود. استاد پیر به جوانی که او را با احترام تا اتومبیلی می‌رساند که قرار بود استاد را به خانه‌اش برساند گفت: «به آن همکار دیشمی بگو چقدر سخت است که آدمی حقوق بگیرد فقط برای آنکه سیلی در گوش کسی بزند» جوان امروزی فقط در جواب استاد گفت آنها رفتند.

ماجرای سرکوهی آخرین کار گروهی به سرکردگی سعید امامی در مقام معاون امنیتی وزارت اطلاعات بود و در عین حال تنها ماجرای که اخبار آن به بیرون درز کرد و در سطح جهان پخش شد. پروژه‌ای که هم‌زمان با دادگاه میکونوس آلمان (دادگاه رسیدگی به قتل برهبران کردهای مخالف حکومت) رخ داد و از دید برخی به منظور تأثیر گذاشتن بر آن طراحی شده بود که ناموفق ماند و در ابعاد وسیع فعالیت‌های وی و همکارانش را زیر سوال برد.

آیا این همان روزهایی است که دری نجف‌آبادی در نامه خود به روزنامه سلام از آن به عنوان زمانی یاد می‌کند که سعید امامی دیگر در پست معاونت امنیتی وزارت اطلاعات نیست؟ وزیر سابق اطلاعات در اعتراض به این خبر سلام که «یکی از شروط آقای خاتمی پیش از انتصاب آقای دری نجف‌آبادی به عنوان وزیر اطلاعات، عزل سعید امامی از این مقام بود» نوشت: «وی قبل از بنده نیز از مسئولیت کنار گذاشته شده بود. در زمان اینجانب تنزل درجه داده شد و به یک کار حاشیه‌ای و بدون مسئولیت اجرایی گمارده شد».

از این پس حاج سعید که تا انداز‌های از اختیاراتش کاسته شده فعالیت‌های خود را در قالب محفلی راه می‌برد که در شهرهای مختلف ایران پراکنده‌اند. اوج فعالیت این محفل در انتخابات ریاست جمهوری است. آنها که احساس می‌کنند با روی کار آمدن محمد خاتمی کارشان تمام می‌شود از تمام امکانات خود در این انتخابات علیه کاندیدای اصلاح‌طلبان بهره می‌گیرند. در روز عاشورا، دستگیری یک عده جوان و فیلمبرداری از آنان در لباس‌های مبتذل

و متناژ آن به ترتیبی که از آن بتوان علیه محمد خاتمی بهره‌برداری کرد و مردم دین‌دار را علیه او شوراند از جمله طرح‌های آنان است که توسط برخی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها پیگیری می‌شود و فقط هشدار رهبر انقلاب است که مانع از تأثیرگذاری این تبلیغات می‌شود. در این میان حاج سعید در چند سخنرانی به تندی علیه خاتمی سخن می‌گوید و حتی در جمع ائمه جمعه اعلام می‌کند که انتخاب شدن خاتمی تهدیدی علیه امنیت ملی کشور است.

با آنکه فعالیت‌های حاج سعید و دوستانش برای جلوگیری از انتخاب شدن خاتمی فایده‌ای نبخشید اما این باعث نشد که آنها به حفظ محفل و حتی گسترش و تشدید اقدامات آن ادامه ندهند. حتی خبر انفجار آمیز قتل بی‌رحمانه پروانه و دارپوش فروهر که در خانه‌شان و گویا پس از ضبط یک مصاحبه ویدئویی صورت گرفت (نواری که حوادث روزهای بعد آن را بی‌فایده کرد) نیز مانع از ادامه تبهکاری‌های آنان نشد. کسی نمی‌داند که سعید امامی در تشییع جنازه فروهرها نیز شرکت کرد، یا نه اما در آنجا محمد مختاری هم حاضر بود. او کسی بود که باید یک هفته بعد کشته می‌شد.

هنوز جسد مختاری که آثار خفگی در آن بود در نزدیک پل سیمان شهری کشف نشده که یک استیشن محمدجعفر پوینده را در فاصله حرکت از دفتر به منزل سوار کرد، با انتشار خبر ناپدید شدن محمدجعفر پوینده این زمزمه در میان روشنفکران پیچید که این ماجرا فقط می‌تواند با شنود تلفن‌های پوینده رخ داده باشد. پیش از آن و در جریان قتل فروهرها، این سوال در همه جا پیچیده بود که اگر دست سیستم‌های اطلاعاتی امنیتی در کار نیست چطور وزارت اطلاعات از طریق رجوع به شنود تلفن‌های فروهر (که بطور حتم ضبط می‌شد) معلوم نمی‌کند که چه کسانی با او قرار ملاقات شبانه گذاشته‌اند. در واقع بعدها معلوم شد که از همین راه سرخ قتل فروهرها به دست آمده است، البته نه با شنیدن مکالمات آن شب بلکه درست برعکس. آنچه مایه سوء ظن محقق و پیگیری‌های بعدی شد این بود که مکالمات تلفنی آن شب خانه فروهرها از روی نوار دستگاه‌های شنود وزارت اطلاعات پاک شده بود. هیات تحقیق ریاست جمهوری که سرمدی معاون وزارت اطلاعات در میان آنهاست و ربیعی عضو دیگر آن نیز از چهره‌های قدیمی نهادهای اطلاعات کشور است با تبحر خود و با یاری از اطلاعات و امکانات یونسی دادستان نیروهای مسلح (وزیر کنونی اطلاعات) که خود از بنیادگذاران وزارت اطلاعات است و از همان ابتدا با سعید امامی برخورد داشته، زودتر از آنکه تصور می‌رفت سرخ‌هایی پیدا کرد ولی این هیات مصلحت را در آن دید که دو عضو اصلی (امامی و موسوی) را زیر نظر داشته باشد و از طریق کنترل آمد و شد آنها به ارتباطات مجموعه دست یابد ولی سرانجام نگرانی از فرار عوامل اصلی گروه که از عملیات تعقیب هم بی‌خبر نبودند کمیته تحقیق را واداشت که در صدد کسب مجوز برای دستگیری سعید امامی برآید. این کار در زمانی صورت گرفت که رئیس جمهور از دری نجف‌آبادی خواسته بود بین استعفا و برکناری یکی را انتخاب کند. ولی وی دلیلی برای استعفا نمی‌دید، یک جناح سیاسی (به ویژه نشریاتی که سعید امامی با آنها در رفت و آمد بود) به شدت از ابقای دری نجف‌آبادی حمایت می‌کردند.

بازداشت سعید امامی که چند روز بعد از دستگیری برخی عوامل صورت گرفت با همه پنهان‌کاری‌ها و با وجود پخش شایعه مسافرت وی باز اتفاقاتی را در پی آورد که از آن جمله بود فرار دو تن از کسانی که تحت نظر بودند به خارج کشور. و درست در همین زمان بود که مصاحبه روزنامه کیهان با حجت‌الاسلام حسینیان (نماینده پیشین دادستانی انقلاب در وزارت اطلاعات) و حمله وی به هواداران دوم خرداد، مرتد و ناصبی خواندن مقتولان و در عین حال تأکید بر آن که قاتلان غیرت دینی داشته‌اند ماجرا آفرید. پخش این مصاحبه در سیمای

جمهوری اسلامی که منجر به سلب حق حضور رئیس صدا و سیما (دکتر لاریجانی) در جلسه هیات دولت شد، موجی برانگیخت که دفاع دو روزنامه عصر از حسینیان نیز نتوانست از وسعت ابعاد آن جلوگیری کند. پس از اظهارات انتقادآمیز رئیس جمهور از کسانی که با مج‌گیری و سخنان وسوسه‌آمیز خود پای جناح‌های سیاسی را به میان می‌کشند، هیات تحقیق شتاب بیشتری به جریان دستگیری‌ها داد. جنجال حسینیان آخرین امید گروه بود که به ناسامیدی تبدیل شد گرچه آنها امید داشتند که اصول‌گرایان و برخی از افراد منتقد با قبول اینکه هرچه گروه انجام داده به خاطر دفاع از اسلام بوده به یاریشان بیایند و ماجرا مکتوم بماند.

چندی بعد با اعلام استعفا دری نجف‌آبادی و معرفی یونسی رئیس کمیته تحقیق ریاست جمهوری و دادستان دادگاه نیروی مسلح به عنوان وزیر جدید اطلاعات، زندانیان در یافتند که ماجرا جدی است. سعید امامی دیگر امکان دیدار خانواده و دوستان را نداشت. در همین روزها بود که یک خبر در همه جا پیچید که یکی از دستگیرشدگان خود را به دیوانگی زده است. خبری که چند روز بعد، توسط کمیته تحقیق تکذیب شد، اما اخباری که به بیرون درز می‌کرد نشان می‌داد که تخلیه اطلاعاتی افرادی که روزگاری دراز خود بازجو و مسئول طرح‌های اطلاعاتی و امنیتی بوده‌اند چقدر دشوار است. به ویژه با وسعت ارتباطات این گروه. از اواخر سال ۷۷ بازجویان پرونده قتل‌ها افراد جدیدی را برای بازجویی فرا خواندند، بعضی با وثیقه آزاد شدند، بدون آنکه اجازه خروج از حوزه قضائی را داشته باشند. از اوایل سال، بالاگرفتن تحقیقات و دستگیری عده دیگری از همفکران این گروه، نشان داد که اراده حکومت برای ریشه‌کن کردن فتنه جدی است. آرام آرام با تغییر و تحولاتی که در وزارت اطلاعات رخ داد، امید نجات رنگ می‌باخت. در همین زمان بود که سعید امامی برای نخستین بار اقدام به خودکشی کرد ولی هشپاری ماموران مانع از موفقیت او در انتحار شد.

علاوه بر سعید امامی، دو نفر دیگر از عاملین قتل‌ها نیز که نامشان فاش شد برای اهل قلم چهره‌های آشنایی هستند.

نیمه شب ۲۰ شهریور ۷۵، فرج سرکوهی که دو روز است ناپدید شده به خانه ده نفر از روشنفکران و امضاکنندگان نامه ۱۳۴ تلفن می‌کند در حالی که صدایش وحشت‌زده و نگران است از آنها می‌خواهد که فردا سر قرار می‌حاضر شوند. زمان و مکان قرار برای هر کس متفاوت است.

مخاطبان او بلافاصله یکدیگر را خبر می‌کنند. یکی از آنها به خانم سیمین دانشور متوسل می‌شود و او با تلفن معاون حقوقی رئیس جمهور وقت (عطاءالله مهاجرانی) را باخبر می‌کند. پس از دقایقی پاسخ می‌رسد که لازم نیست افراد بر سر قرارها بروند. از آن جمع فقط دو نفر در ساعته که سرکوهی گفته بود در محل حاضر می‌شوند که بلافاصله در اتومبیلی نشاندند به محلی نامعلوم برده می‌شوند، ساعتی بعد دو تن دیگر از جمع مشورتی کانون نویسندگان هم به آنها می‌پیوندند، همه را چشم‌پسته می‌نشانند. فرج سرکوهی تنها کسی است که چشم‌گشوده است، هاشمی (کاظمی) می‌گوید که مقام بالاتری با آنها سخن خواهد گفت. حاج سعید وارد می‌شود و برای حاضران می‌گوید که جمشوری اسلامی تحمل تجمع آنها را ندارد، فقط احضار شده‌اند تا با آنها انتقام حجت شود و آنها این پیام را به دوستانشان برسانند.

صدای گوینده پرای چند تن حاضران چشم‌پسته آشناست، آنها یک بار دیگر نیز، دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی با چشمان بسته به محلی برده شدند و در آنجا همین صدا برایشان گفت: هیچ نوع خیر و سخنی، هیچ اشاری در باره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. گوینده این پیام تهدیدآمیز تنها به فرج سرکوهی اجازه می‌دهد چشم‌پند خود را بردارد و در گفتگویی مفصل (حدود چهل و پنج دقیقه) با او در باره فضای فرهنگی کشور سخن می‌گوید و از جمله از طریق وی به روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های چند روزنامه و هفته‌نامه (وی از آنها نام می‌برد) را جدی بگیرند، اینها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

یک مساه پیشتر، در جریان اتومبوس ارمنستان، بعد از آنکه طرح به دره انداختن ۲۱ نویسنده و شاعر ناکام می‌ماند، ماموران نجات‌یافتگان را از گردنه حیران به پاسگاهی منتقل کرده‌اند و به آنها خبر داده‌اند که باید در ادامه در صفحه ۸

رفیق فرخ در دو بخش آخر از مقاله چهار بخشی که در شماره‌های ۲۰۶ تا ۲۱۰ «کار» چاپ شده به قول خودش «طرح‌های تشکیلاتی را مورد بحث» قرار داده و در راستای عجزین کردن «حداکثر کارایی با حداکثر دموکراسی»، ساختاری برای سازمان و همچنین ساختاری برای دستگاه رهبری آن پیشنهاد می‌کند. رفیق در تمام این چهار بخش، در کنار مطالبی که مورد تأیید من هستند، مطالب فراوانی را نیز چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه سازمانی مطرح کرده که نیازمند پاسخ می‌دانم، ولی نوشته‌ی حاضر را فقط به بحث در دو مورد فوق محدود می‌کنم.

مدل سازمان مورد نظر رفیق دارای سه مؤلفه‌ی زیر است:

- ۱- عدم وجود «قدرت کنترل نشده» در سازمان.
 - ۲- شیشه‌ای بودن حزب و خصلت مسخفی نداشتن مبارزه و سازمان.
 - ۳- وجود تنها یک شرط برای عضویت در سازمان یعنی علاقمندی فردی.
- من با مؤلفه‌ی نخست کاملاً موافقم، ولی نشان خوام داده که این خود رفیق است که به ویژه با ارائه‌ی طرح‌های اخیر راهی خلاف ادعا می‌پساید. ولی نخست کوتاه سخنی در مورد دو مشخصه‌ی دیگر.

حزب شیشه‌ای

برخی ادعاها را یا باید جدی نگرفت یا در صداقت مدعیان آن شک کرد. از این جمله است ادعای حزب شیشه‌ای. این ادعا، حتماً اگر در خدمت هدف سیاسی مشخصی نیز باشد، بیش از یک شوخی سیاسی نیست. شوخی از این نظر که گویا تاکنون این ما بوده‌ایم که از ترس جاسوس جمهوری اسلامی به مبارزه و سازمان خصلت مخفی داده‌ایم. انگاری که شرایط برای فعالیت مشکل سیاسی بدون این ترس وجود داشته و ما ماجراجویانه از آن روی برتافته‌ایم. بحث حزب شیشه‌ای را با مسائل امنیتی، که به‌جای خود مسائل بسیار مهمی هم هستند، طرح کردن کوچک کردن مسئله است. آیا رفیق فرخ جداً فکر می‌کند ما به دلخواه حزب مخفی و مبارزه‌ی مخفی را برگزیده‌ایم؟ آیا فکر می‌کند که خودش هم شکل مخفی مبارزه را از سر تفریح و یا به سهو انتخاب کرده است؟ من فکر نمی‌کنم که رفیق این‌ها را جدی گفته باشد. اگر این ادعای رفیق جدی گرفته شود باید منتظر بود متولیان جمهوری اسلامی هم راه با وارثان حکومت شاهی به زودی مدعی شوند که فدائیان خلق با روی آوردن به مبارزه و سازمان مخفی نیاز به فعالیت‌های جاسوسی را ایجاد کرده و سبب شده‌اند چهره‌ی این دو حکومت موافق حزب شیشه‌ای، در جهان پلید نشان داده شود و لابد متداندانه خواستار بیاورده شدن که ما از این دو حکومت پوزش بطلبیم.

آخر چگونه می‌توان ادعای حزب شیشه‌ای را در کشوری که فعالیت سیاسی حتماً در شکل شرکت در جلسه سخن‌رانی رئیس‌جمهور کشور می‌تواند بهانی در حد مرگ داشته باشد، جدی گرفت؟ در جامعه‌ای که در عصر شاهراه‌های مبادله‌ی اطلاعاتی داشتن یک دستگاه فاکس در خانه دلیل قانع‌کننده‌ی برای اثبات جرم و موضوعی قابل تبلیغ علیه دارنده‌ی آن است، نه تنها کوچک‌ترین امکاناتی برای فعالیت سازمان‌یافته‌ی سیاسی، انزوع شیشه‌ای و غیرشیشه‌ای، که حتی برای موجودیت تشکلهای صنفی و فرهنگی و غیره نیز وجود ندارد. در کشور ما حتی نیروهای سیاسی به‌اصطلاح خودی نمی‌توانند به راحتی فعالیت سیاسی داشته باشند. آن وقت خنده‌دار نیست از حزب شیشه‌ای برای اپوزیسیون سخن گفتن؟ تغییرات بسیار مثبت و مهم اتفاق افتاده پس از خیزش توده‌ای دوم خرداد برای مبارزه‌ی ما به صورت یک سازمان سیاسی علنی در داخل

معماری‌های گوناگون برای سازمان ما

احمد فرهادی

آن مورد بنشیند. او حاضر است برای این جمع سخن‌رانی کند، برای‌شان کلاس بگذارد، به پرسش‌های‌شان پاسخ بدهد، اما حوصله‌ی بحث با آن‌ها را ندارد. از طرف دیگر رفیق در راستای انتخاب تاکتیک‌های سیاسی که مبنای آن‌ها را در کار شماره ۲۰۷ برشمرده است، سازمانی با مشخصات کنونی را مانع خود می‌بیند. رفیق شاهد این بحث را هم به عنوان نظر بخشی از پایه اجتماعی سازمان در ایران نقل کرده که «موجودیت سازمان در خارج کشور» را مانع فعالیت خود می‌داند. لذا می‌خواهد سازمان را به سازمانی بی‌درسر تبدیل کند، به سازمانی بسی شکل و بسی در و پیکر، به جمع افراد رای‌دهنده. راستی از جمع افراد رای‌دهنده چه وظیفه‌ای می‌توان خواست و چه حقوقی می‌توان به آن‌ها داد؟ لذا باید سازمان تبدیل به جمع افرادی شود که هر از گاه جمع شوند و رأی دهند و رهبری انتخاب کنند و شاید گاه‌گاهی نظراتشان هم توسط پرسش‌نامه‌ای پرسیده شود، ولی موی دماغ رهبران انتخاب شده نباشند.

ساختار رهبری پیش‌نهادی رفیق فرخ

ساختار رهبری که رفیق ارائه می‌دهد به هیچ وجه در راستای پیاده کردن اصل عدم وجود «قدرت کنترل نشده»ی مورد ادعای اش نیست. البته او با یک اشاره‌ی قلم آشنا، که حرکت مشترک همدی اقتدارطلبان حزبی و حکومتی است، یعنی «در آمیختن حداکثر دموکراسی با حداقل کارایی کاری سهل و البته بی‌ثمر است» (کار ۲۱۰)، خود را از شر «حداکثر دموکراسی» می‌رهاند و دو دستی می‌چسبد به «حداکثر کارایی». رفیق حزبی می‌خواهد شیشه‌ای و کاملاً بی‌در و پیکر که هرکس بخواهد عضو می‌شود، هیچ وظیفه‌ای، و البته در مقابل هیچ حقی هم جز این که پنج سیاست‌گذار برای سازمان انتخاب کند، نداشته باشد. رفیق می‌گوید این توده را هر چه ممکن است بی‌شکل کند؛ زیرا بر توده‌ی بی‌شکل راحت‌تر می‌توان حکومت کرد. اما در مقابل می‌کوشد دژ کوچک، مستحکم و مستقل از تشکیلات رهبری را چنان بنا کند که تشکیلاتی‌ها، که غیر خودی‌های رهبری محسوب می‌شوند، هیچ دسترسی به آن نداشته باشند. طبق یک طرح انتخاباتی پیچیده، که در صورت اجرا یک روز کامل از وقت کنگره را، که در آن باز هم طبق همین طرح همه‌ی صاحبان رای - آن هم با آن گشاده‌دستی - گرد آمده‌اند، می‌گیرد، سرنوشت فعالیت سیاسی یک نیروی فعال سیاسی مبارز در راه دموکراسی به یک جمع پنج نفره‌ی قدرتمند با مسئولی بسیار قدرتمندتر سپرده می‌شود.

میزان اهمیت افراد را در سازمان از نظر رفیق می‌توان از میزان اهمیتی که به انتخاب آنان داده دریافت. برای انتخاب مسئول هیئت سیاسی - اجرایی دو مرحله رای‌گیری امتیازی، برای انتخاب ۴ عضو دیگر هیئت سیاسی - اجرایی یک مرحله رای‌گیری ساده، برای اعضای علی‌البدل هیچ شوی‌های گفته نشده و در مورد انتخاب اعضای شورای مرکزی، که به تعارف عالی‌ترین ارگان سازمانی نامیده شده، نیز تنها گفته شده تئیم در کنگره انتخاب شوند و نیسی دیگر توسط واحدهای منطقه‌ای، حقوقی هم که در طرح پیش‌نهادی به اجزای ساختار داده شده، کاملاً با این اهمیت هم آهنگ است.

هیئت سیاسی - اجرایی: رهبری روزمره، سیاست‌گذاری و سازمان‌دهی

این طرح از سانترالیسم دموکراتیک، که خود رفیق یکی از مستقین آن است، بسیار غیردموکراتیک‌تر است. در سانترالیسم دموکراتیک در کنگره یک ارگان نسبتاً وسیع، معمولاً بنام کمیته‌ی مرکزی، به‌عنوان عالی‌ترین ارگان در فاصله‌ی دو کنگره با وسیع‌ترین اختیارات برگزیده می‌شود. این ارگان حق و وظیفه‌ی سیاست‌گذاری و سازمان‌دهی ارگان‌های رهبری روزمره از جمله هیئت سیاسی را داراست. این ارگان نه تنها کنترل کننده‌ی ارگان‌های دیگر است بلکه تصمیم‌گیری‌های لازم‌الاجرا در باره‌ی آن‌ها نیز می‌کند. در این ساختار بالای سر ارگان رهبری روزمره و ارگان اجرایی ارگان دیگری وجود دارد که حداقل در تئوری امکان یک‌تازی را از آن می‌گیرد. با این همه تمرکز قدرت در دست یک ارگان کوچک، هیئت سیاسی یا حتی هیئت دبیران، و یکی‌شدن مسئولیت دو ارگان به عنوان عامل ساختاری دست به دست عوامل غیرساختاری مانند طولانی‌شدن فاصله‌ی بین دو کنگره، به‌دلایل موجه و معمولاً به‌بهانه‌های واهی‌سی داده، ارگان‌های اجرایی را تبدیل به ارگان‌های حاکم بر حزب می‌کند.

در ساختار پیش‌نهادی رفیق وضع از این هم بدتر است. این‌جا نه تنها بالای سر ارگان رهبری روزمره هیچ ارگان صاحب‌اختیار - و نه کنترل کننده‌ی بی‌ثمر - دیگری قرار نگرفته بلکه تمام اختیارات قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و کنترل از همان ابتدا در دست در اختیار ارگان اجرایی گذاشته شده است. یک فرد بسیار قدرتمند از کنگره چک سفید امضاء دریافت می‌کند که دیگر کسی را در سازمان، حتماً در هیئت سیاسی - اجرایی پنج‌نفره، یارای گفتن این که بالای چشمت ابروست نیست. آیا اسم این همه تمرکز قدرت «قدرت کنترل شده» است؟ رفیق فرخ در طرح پیش‌نهادی‌اش در راستای دموکراسی‌زدایی و تمرکز بیش‌تر بر «قدرت کنترل نشده» در دست «یک به‌اضافه‌ی چهار نفر» تمام حقوق و اختیارات رهبری را از شورای مرکزی گرفته است. آیا بهتر نیست تعارف رفیق فرخ مبنی بر این که «تمایز اصلی رهبران با هزاران فعال سیاسی دیگر قبل از هر چیز در امکان‌پذیرش (یا علاقه‌ی وافر به) سیاست بشابیه یک حرفه است» را فراموش کرد؟

فکرش را بکنید اگر طبق گفته‌ی درست خود رفیق بخواهیم این الگو را به جامعه تعمیم دهیم،

تنها و تنها یک امکان مساعد ایجاد کرده است: ایجاد فضای مناسب فقط برای مطالبه‌ی حقی فعالیت علنی و متشکل سیاسی در داخل. فعلاً همین و بس. من امیدوارم کوشش آن هم‌وطن متعلق به جبهه‌ی دوم خرداد که خیرخواهانه به من می‌گفت: «ما تا یک سال دیگر زمینه‌ی برگشت همه‌ی شما نیروهای میهن‌پرست را به کشور فراهم می‌کنیم» و دیگر هم‌فکرانش، در کنه مبارزات دیگر مبارزان، به یار بنشینند. ولی امیدواربودن متأسفانه نقداً تغییری در واقعیت امروزی نمی‌دهد.

در زمان کنونی فقط در یک حالت صحبت کردن از حزب شیشه‌ای کاملاً جدی خواهد بود و آن صحبت از یک سازمان سیاسی کاملاً مهاجر که دیگر نیم‌نگاهی نیز به داخل ندارد.

شروط عضویت در سازمان

صحبت از مبارزه‌ی سیاسی موثر، حتماً در دموکراسی‌های اروپائی، جز به صورت متشکل و سازمان‌یافته نمی‌تواند جدی تلقی شود. این گفته‌ی رایج میان اهل سیاست اروپاست که بدون وجود و حضور احزاب سیاسی سخن از دموکراسی بپوییده است. فعالیت حزبی یک فعالیت متشکل است. رفیق محترم، حزب سیاسی را با جمع نیروهای رای‌دهنده به حزب یکی گرفتن تلاش انحلال‌طلبانه‌ای است که آن موقع مارتف، که شما بحث او با لنین را نقل کرده‌اید، مدافع‌اش بود و حالا شما (البته حالا دیگر درست‌دانستن هر آن چه مخالفان لنین گفته‌اند مد شده است و در این راستا دوباره نقل قول‌های ملتیاقی دو قرن معنی پیدا می‌کند). حزب سیاسی نهادی است که انسان‌های خواهان مبارزه‌ی مداوم و هدفمند سیاسی، داوطلبانه در آن گرد می‌آیند و آگاه هستند که حضورشان در آن نهاد ایجاد حق و وظیفه برای‌شان می‌کند. حزب سیاسی جمع اتفاقی یا موقتی یا ادواری افراد نیست بلکه جمعی است پای‌دار و هر جمع پای‌دار، مستقل از خواست افراد، الزاماً باید قوانینی داشته باشد که از جانب اعضای جمع رعایت شود.

فعالیت متشکل، یعنی فعالیت آگاهانه و مشترک افراد با هم، کم‌ترین شرطی که دارد این است که دو طرف بپذیرند که باهم فعالیت کنند. خنده‌دار نخواهد بود اگر یک فرد به یک گروه از افراد که مثلاً عازم یک مسافرت تفریحی هستند اعلام کند که من می‌خواهم با گروه شما سفر کنم و هرگونه تامل افراد گروه برای پاسخ دادن را نقض آزادی فردی خودش بدانند؟ هر ورود و خروجی به حزب مابه‌ازا دارد. هیچ‌کسی در یک حزب سیاسی، نمی‌تواند به پیوستن و گسستن افراد دیگر به آن جمع بی‌تفاوت باشد. برای رفیق فرخ هم همین‌گونه است. آری رفیق اگر کسی نخواهد حزب را به یک جمع موقت و ادواری و مواج تبدیل کند نمی‌تواند، حتماً به بهانه‌ی دموکراسی، بخواهد حزب نسبت به پیوستن افراد به وی حق اظهار نظر نداشته باشد. البته رفیق فرخ نیز تقریباً چنین چیزی می‌خواهد. او از یک طرف می‌خواهد از نام و اعتبار تاریخی سازمان استفاده کند. او نیک می‌داند آن چه که فرخ را بار نخست در جامعه به عنوان یک شخصیت سیاسی مطرح کرده، سازمان بوده و هنوز هم همان اتوریته پشت سر اوست. اما از طرف دیگر رفیق حوصله‌ی این را ندارد که او به نظری برسد و با یک جمع غیرحرفه‌ای، به معنای سیاسی کلمه، به بحث در

نقدی بر مقاله «سیاست ما، سازمان ما»

رضا

زمان کنونی و آینده قابل انتظار برای ما طبیعتاً ساختار دیگری را برای سازمان طلب می‌کند. ساختار تحمیلی زمان حکومت پهلوی، سال‌های زیادی از حکومت جمهوری اسلامی و سال‌های تبعید را سازمان و رهبریت آن با راکهارها و تدابیری برای حفظ سازمان و پیشبرد سیاست‌های سازمان در این مقاطع پشت سر گذاشتند. شرایط کنونی جهان، آینده ایران و حضور و فعالیت سازمان در ایران طلب می‌کند که سازمان در تدارک ساختاری باشد که ویژگی و پویندگی و کنترل از پائین در آن نقش بارزی داشته باشد. ضعف‌کردن نقش و تاثیر بدنه سازمان از دایره رهبری سازمانرا به کیولت و غیر پویندگی و یا خطر غیر دموکراتیک ساختاری می‌کشاند.

رفیق فرخ در کار «۲۱۰ علیرغم توضیحات زمان گون در ابتدا وقتی که به مسئله و شیوه انتخاب هیئت سیاسی - اجرایی می‌رسد نکات مبهمی را بیان می‌کند که سوال برانگیز است. در شیوه انتخاب بند اول می‌گوید «۱- از رفقایی که با پروژه معینی برای هدایت سازمان تا کنگره هفتم تدوین کرده و یا حمایت خود را از یک پلاتفرم معین اعلام کرده‌اند دعوت می‌شود برای عضویت در هیات سیاسی - اجرایی نامزد شوند».

در این بند سه نکته مبهم و یا سوال برانگیز وجود دارد. اول «دعوت می‌شود» است. چه کسانی و یا ارگانی در سازمان دعوت‌کننده است. آیا ممکن است ارگان دعوت‌کننده فقط از افراد خاصی دعوت به عمل بیاورد؟ ارگان دعوت‌کننده و چگونگی تشکیل این ارگان در این بند ناشناخته و مبهم است. دوم «یا حمایت

خود را از یک پلاتفرم معین اعلام کرده‌اند...» است. منظور از یک پلاتفرم معین کدام است؟ شاید منظور پلاتفرمیست که کنگره به تصویب می‌رساند که اگر چنین باشد باز هم معلوم نیست که این پلاتفرم آیا یک پلاتفرم توافقی است یا اینکه پلاتفرمی است که در رقابت با دیگر پلاتفرم‌ها با اخذ رای اکثریت در کنگره به تصویب رسیده است. این سوال نیز در کنار موضوع پلاتفرم که افراد تشکیل دهنده کنگره با چه شرایطی به کنگره راه یافته‌اند نیز خودنمایی می‌کند.

موضوع سوم «رفقایی که پروژه... تا کنگره ششم تدوین کرده» است. بطور طبیعی چگونگی ترکیب این افراد را باید به دایره رهبری و یا شورای مرکزی دایر مراجعه شود.

در بند دوم از شیوه انتخاب آمده است: «۲- در دور اول رای‌گیری هر رفیق به سه نامزد رای خواهد داد، این رای امتیازی خواهد بود». اگر فرض را بر این بگیریم که دو تفکر در سازمان جاری باشد و یکی اکثریت آرا و دیگری اقلیت آرا داشته باشد آیا شانس برای گروه اقلیت وجود داد که حتی یک نماینده در جمع سه نفر

چه اقتضای خواهد شد.

مختصری در رابطه با ساختار رهبری موجود سازمان

یکی از کوشش‌های چشم‌گیر در پنج کنگره‌ی سازمان معماری ساختاری برای سازمان و رهبری آن بوده که با حد رشد دیدگاه‌های سازمان و گسترش دموکراسی روابط درونی سازمان انطباق داشته باشد. کامل‌ترین طرح همان طرح مصوب کنگره‌ی پنجم است که صد البته خود نیاز به تکمیل بیش‌تر دارد و چندصد البته نه آن چنان تکمیلی که کمیسیون منتخب هیئت سیاسی - اجرایی موجود تحت مسئولیت رفیق فرخ چند ماه پیش ارائه داده که حتی یک رای موافق در هیئت سیاسی - اجرایی را نیز نتوانسته است کسب کند.

در راستای اجتناب از تمرکز قدرت در یک ارگان واحد و رعایت این اصل که تعدد مراکز قدرت و اعمال کنترل توسط آن‌ها بر هم‌دیگر دموکراسی را افزایش می‌دهد، اساس دید ناظر بر ساختار موجود رهبری سازمان تفکیک قواست در سطحی کوچک. در این طرح شورای مرکزی ارگانی است سیاست‌گذار، سرگمارنده و کنترل‌کننده. به عبارت دیگر وظایف قوای مقننه و قضائیه با آن واگذار و از وظایف اجرایی معاف شده است. در مقابل هیئت سیاسی - اجرایی به‌عنوان رهبر روزمره‌ی سازمان عهده دار وظایف اجرایی شده و، مانند الگوی دموکراسی‌های مبتنی بر تفکیک سه قوا، تحت نظارت شورای مرکزی قرار دارد. و بالاخره برای این که این تفکیک قوا کاملاً واقعی باشد در ساختار موجود پیش‌بینی شده است که شورا دبیرخانه‌ی دائمی ایجاد کند و به‌این وسیله هدایت دو ارگان از هم جدا شود. البته با صد تاسف باید بگویم که این مورد را شورای مرکزی پنجم نتوانست، و دقیق‌تر بگویم نخواست، اجرا کند و در نتیجه مشکلات فراوانی پیش آمد. من مستقماً شورا باید در کنگره به‌دلیل این نقص مورد بازخواست جدی قرارگیرد.

اصلاحات پیش‌نهادی من در ساختار رهبری موجود

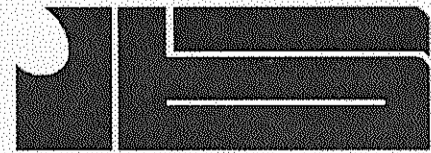
در این نوشته، به‌صورت کاملاً خلاصه عنوان پیش‌نهادهایی را که برای اصلاح ساختار دارم مطرح می‌کنم و در آینده خواهم کوشید آن‌ها را مفصل مورد بحث قرار دهم. در طرح ساختار موجود باید به اصلاح اساسی صورت پذیرد: ۱- کاملاً روشن در قید قید شود که دو ارگان نباید مسئول، و یا آن‌گونه که امروز هست مسئول هم‌هنگی، واحد داشته باشند. همان‌گونه که گفتیم یک ضعف اساسی ساختارهای مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک همین واحد بودن مسئولین دو ارگان است. یک فرد یا یک هیئت چگونه می‌تواند در آن واحد دو نقش کنترل‌کننده و کنترل‌شونده را ایفا کند؟ در این راستا سازمان‌دهی یک دبیرخانه یا هیئت رئیسه دائم برای شورا حتمی و غیر قابل صرف‌نظر است.

۲- بازمه کاملاً روشن و غیرقابل تفسیر بیان شود که هیئت سیاسی - اجرایی مسئول لازم دارد و نه مسئول هم‌هنگی، البته نه به آن غلطی که منظور رفیق فرخ است. این امر از آن جهت ضروری است که در فاصله‌ی دو اجلاس هیئت سیاسی - اجرایی یک نفر مسئول پی‌گیری جدی کارهای سازمان باشد. این یک اصل بدیهی مدیریتی است که وظایف بدون وجود مسئولان موظف، حتماً دست و پا شکسته هم، اجرا نمی‌شوند.

۳- اعضای هیئت سیاسی - اجرایی در کنگره انتخاب شوند و شورا، در غیاب کنگره، حق ترمیم و ایجاد تغییرات در آن داشته باشد. انتخاب جداگانه‌ی اولیه‌ی دو ارگان گام مهم دیگری است در راستای تفکیک قوا.

نشده، در بند ۵ ساختار آمده است افراد تشکیل‌دهنده شورای مرکزی نیسی از طرف واحدهای سازمان و نیسی از طرف کنگره انتخاب می‌شود. نحوه انتخاب آنها چه آن نیسی که در کنگره و چه آن نیسی که در واحدها انتخاب می‌شوند نیز نامعلوم است.

در ادامه مقاله در بخش توضیحات رفیق فرخ اشاره می‌کند که مهم این نیست که کنگره و یا شورای مرکزی مسئول هیات سیاسی - اجرایی را انتخاب کند، مهم این است که مسئول هیات سیاسی انتخاب شود. بنظر من رسد از نظر رفیق فرخ داشتن یک مسئول با اختیارات وسیع مهمتر از ساختار سیاسی سازمان است. و این سوال نیز به ناگزیر پس از خواندن مقاله به ذهن می‌رسد که چرا طرح ساختار و شیوه انتخاب مسئول هیات سیاسی - اجرایی ارائه شده یا توضیحات قبلی منجمله بخش‌های دموکراتیک آن همخوانی ندارد؟ آیا مهم نیست که مسئول هیات سیاسی - اجرایی خود ارائه دهنده برنامه‌ای باشد که هم اکثریت اعضا سازمان حمایت کنند آن هم در میان مردم از حمایت و مقبولیت مناسب برخوردار باشد.



به بهانه درگذشت «ملک حسن دوم»

شاه مراکش

ملک حسن شاه مراکش هفته گذشته درگذشت. وی پس از مرگ ملک حسین شاه اردن و امیر بن سلمان خلیفه بحرین، سومین حکمران جهان عرب است که طی سال جاری فوت نموده است. مرگ «ملک حسن» پس از ۲۸ سال حکومت و جانشینی «محمد ششم» که ۳۶ سال دارد، نقطه پایانی بر روند جایگزینی نسل جدید در جهان عرب نیست. این تازه آغاز راه است. صدام حسین، یاسر عرفات و معمر قذافی هر کدام ۳۰ سال، سلطان قابوس در عمان ۲۹ سال و حافظ اسد در سوریه و سلطان آل نهيان در امارات متحده عربی ۲۸ سال است که در راس قدرت هستند.

دیکتاتوری شاه حسن در جهان عرب یک استثنا بود. پس از کسب استقلال از فرانسه در سال ۱۹۵۶ قدرت مذهبی و حکومتی در شخص وی خلاصه شد. وی بعنوان بازمانده ۳۵مین نسل پیامبر محمد و شاه مراکش قدرت را در اختیار گرفت. به همین دلیل او هیچ مسئولیتی در قبال مردم نداشت. اما مردم در نصح صریح قانون اساسی مراکش بعنوان مومنین، بندگان و شهروندان موظف به اطاعت از پادشاه هستند. به غیر از این استثنا دوران حکومت وی با سایر شاهان و روسای جمهور عرب تفاوت چندانی ندارد: قتل‌های سیاسی، سیاه‌چال برای مخالفان، تصاحب صحرای غربی در سال ۱۹۷۵ و سرکوب قیام گرسنگان در سال ۱۹۸۱. او تازه سال گذشته رهبر سوسیالیست اپوزیسیون «عبدالرحمن یوسفی» را به مقام نخست‌وزیری، که بیشتر نقش مشاور را دارد، برگمارد. در مراکش که شاه آن یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود، بیش از ۵۰ درصد مردم در زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

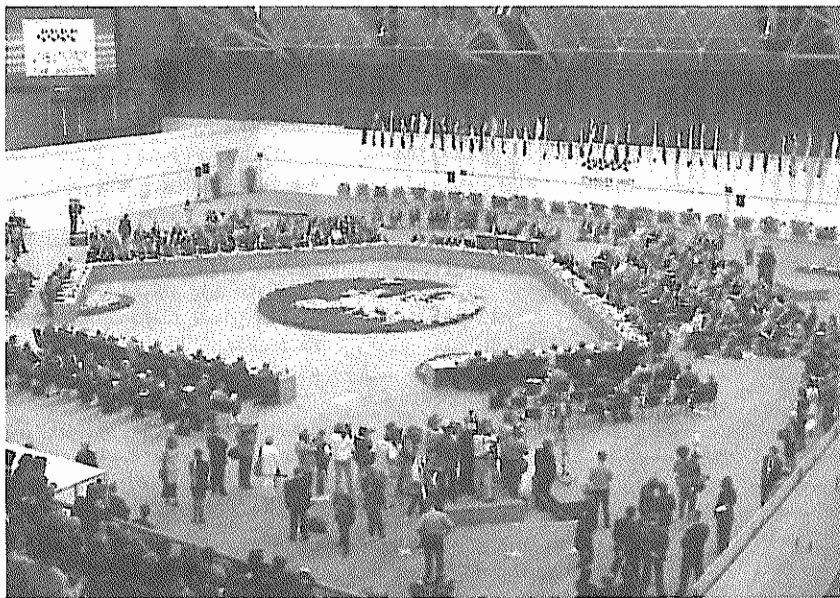
در نگاه اول به ساختار سیاسی جهان عرب ما با دو روش معمول حکومتی روبرو هستیم: حکومت‌های سلطنتی و جمهوری‌های تک حزبی یا روسای جمهور «مادام‌المرم». مخرج مشترک همه آنها اما دیکتاتوری است. دهها سال سرکوب حقوق شهروندی و جامعه مدنی به عدم وجود پایه‌های اجتماعی برای یک دموکراسی فراگیر منجر گردیده است. نسل جدید رهبران جهان عرب در کلاف سردرگم قطب‌های قدرت یعنی نظامیان، بورکرات‌ها، قدرت‌های اقتصادی، علایق سنتی قبیله و تمایلات اسلامیستی از یک سو و نیازهای جهان امروز، آرزوی مدرنیسم، پیشرفت اقتصادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی از سوی دیگر، مجبورند یا میراث‌دار پدران خود باشند و در را بر همان پاشنه بچرخانند یا راه دشواری را پیش رو خواهند داشت.

کنفرانس سارایوو: پیمان ثبات بالکان و اهداف آن

کشورهای منطقه درخواست شده تا پیشنهادات عملی برای همکاری اقتصادی - منطقه‌ای را ارائه دهند تا با همکاری اتحادیه اروپا و بانک جهانی توسعه و بازسازی اقتصاد کشورهای اروپای جنوب شرقی در چارچوب استانداردها و هماهنگی با قاره اروپا تنظیم شود.

اجلاس بدون دستاورد، اما سمبلیک

پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد شوروی و از هم پاشیدن پیمان ورشو، خلأی را در اروپای شرقی بوجود آورد. این خلأ بوجود آمده را ناسیونالیسم و شونیسم افسارگسیخته پرکرد و در حالی که مرزهای سیاسی در اروپای غربی برجسته شدند مرزهای سیاسی جدیدی در اروپای شرقی کشیده شد. از سوی دیگر در این مدت تمام هم و غم ناتو و غرب گسترش آن بسوی شرق تا مرزهای روسیه بود. با پیوستن سه کشور عضو سابق پیمان ورشو به ناتو نخستین گام‌های مشخص در این زمینه برداشته شد. هرچند پیمان ثبات بالکان دستاورد مشخصی نداشت اما این اجلاس یک اجلاس سمبلیک بود. سمبل نهفته در آن: اتصال کامل و همه‌جانبه نظامی، اقتصادی و سیاسی. «حیط خلوت» بی صاحب «مادهای بازار» است، توسعه غرب است.



جمهوری یوگسلاوی آمده: تا زمانی که مردم صربستان تغییرات اساسی در آن کشور به وجود نیاورند، نمی‌توان در باره ورود این کشور به این پیمان سخن به میان آورد.

در قطعنامه مذکور همچنین از همکاری اقتصادی به عنوان اصلی این کنفرانس را همکاری منطقه‌ای، بازسازی اقتصادی و ایجاد دموکراسی خواند.

اجلاس پیمان ثبات روز جمعه گذشته به کار خود پایان داد. در قطعنامه پایانی این اجلاس ضمن ابراز تأسف از عدم دعوت

کشورهای بالکان را داد. گفته می‌شود دولت ایالات متحده صندوق سرمایه گذاری با حجم ۱۵۰ میلیون دلار و اعطای وام تا سقف ۲۰۰ میلیون دلار برای منطقه بالکان در نظر گرفته است. همچنین اعلام شد کلیتون برای حمایت از اپوزیسیون صربستان لایحه کمک ۱۰ میلیون دلاری را به کنگره آمریکا ارائه داده است. کلیتون در سخنان خود تاکید کرد تا زمانی که «میلسویچ» در صربستان بر سر کار است، این

تجاری و سرمایه گذاری به کشورهای بالکان را داد. گفته می‌شود دولت ایالات متحده صندوق سرمایه گذاری با حجم ۱۵۰ میلیون دلار و اعطای وام تا سقف ۲۰۰ میلیون دلار برای منطقه بالکان در نظر گرفته است. همچنین اعلام شد کلیتون برای حمایت از اپوزیسیون صربستان لایحه کمک ۱۰ میلیون دلاری را به کنگره آمریکا ارائه داده است. کلیتون در سخنان خود تاکید کرد تا زمانی که «میلسویچ» در صربستان بر سر کار است، این

اجلاس منطقه‌ای پیمان ثبات در این اجلاس علاوه بر رهبران کشورهای غربی و سرگنی استپاشین نخست‌وزیر روسیه، سران کشورهای بوسنی - هرزگوین، کرواسی، اسلوانی، مقدونیه، مجارستان، رومانی، آلبانی، بلغارستان، مونته‌نگرو، ترکیه، قبرس، جمهوری چک، استونی، لتونی، لیتوانی، مولداوی، لهستان، اسلواکی و اوکراین شرکت داشتند. از ایران نیز علی خرازی وزیر خارجه رژیم که ریاست دوره‌ای سازمان کنفرانس اسلامی را به عهده دارد بعنوان ناظر شرکت کرد. ریاست این اجلاس را «مارتی اکتیساری» رئیس جمهور فنلاند و رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا بر عهده داشت.

موضوعات پیمان ثبات

در آغاز کنفرانس، رهبران کشورهای حاضر هر یک سخنرانی «دو دقیقه‌ای» در زمینه لزوم و اهداف کنفرانس ثبات ایراد نمودند. «بیل کلیتون» رئیس جمهوری آمریکا در سخنان خود قول کمک‌های

«دهه از دست رفته»

۱۹۹۴ کاهش ۳۴ درصدی تولید ناخالص ملی را تحمل کرد. ما تغییرات با اهمیتی را در اقتصاد کوبا بوجود آوردیم. دلار را آزاد ساختیم. به شرکت‌های خارجی اجازه سرمایه گذاری (Venture Joint) دادیم. بسیاری از مشاغل غیر دولتی شدند. امروز شرکت‌های تعاونی و خانواده‌ها ۶۰ درصد محصولات کشاورزی کوبا را تولید می‌کنند.

فاینشال تایمز در یک تحلیل از ۱۳ درصد رشد اقتصادی بین سالهای ۹۵ تا ۹۸ صحبت می‌کند.

سالانه ۳/۵ درصد بود. این خیلی نیست. باید بیشتر شود. البته باید به یک نکته توجه داشت. از آنجایی که در کوبا مالکیت دولتی است، فرار سرمایه وجود ندارد و به همین دلیل هم ثروت‌ها عادلانه توزیع می‌شود. رشد جمعیت ما کمتر از یک درصد است، هر یک درصد از رشد تولید ناخالص ملی در کوبا از کارایی و اهمیت بیشتری برخوردار است تا سایر کشورها. دلیل دیگری که اقتصاد کوبا امروز از ثبات برخوردار شده، نرخ برابری «پزو» با دلار است. سال ۱۹۹۴ هر دلار برابر با ۱۵۰ پزو بود، امروز به ۲۰ پزو رسیده است. این همه را ما با اتکا به قدرت خود بدست آورده‌ایم و از کمک‌های هیچ سازمان مالی بین‌المللی برخوردار نبوده‌ایم. محاصره اقتصادی آمریکا به این

شویم. سوسیالیسم برای کوبایی‌ها بهداشت، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی، استقلال، احترام و خیلی دستاوردهای دیگر به همراه آورده است. بر خلاف کوبا آینده بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و جهان سوم نامطمئن است. سالهای دهه ۸۰ برای قاره ما سالهای از دست رفته‌ای هستند. موفقیت اقتصادی که امروز در قاره ما صحبت از آن می‌رود، فقط در سطح اقتصاد خرد است. در حقیقت سطح درآمدها در سال ۱۹۹۵ دوباره به اندازه اواخر دهه هفتاد رسید. تازه همین هم بزودی تغییر خواهد کرد. برای سال جاری تولید ناخالص ملی کاهش خواهد داشت و همزمان بر میزان فقر و نابرابری اجتماعی افزوده گردیده است. همه اینها در کشورهای رخ می‌دهد که مثل کوبا تقریباً ۴۰ سال در محاصره اقتصادی قرار نداشتند و از امکان کمک‌های مالی جهانی برخوردار بودند.

هفته‌نامه «دی‌تایت» چاپ آلمان در شماره ۳۰ مورخ ۲۲ جولای ۹۹ مصاحبه‌ای را با «کارلوس لاگه داویلا» معاون شورای ملی کوبا انجام داد. «لاگه» معمار سیاست اقتصادی نوین کوبا است. وی ۴۷ سال دارد و متعلق به نسل بعد از انقلاب می‌باشد. نظر خوانندگان را به ترجمه کوتاه شده این مصاحبه جلب می‌کنیم.



● دی‌تایت: رئیس اتاق صنایع آلمان «هانس اولاف هنکل» در بازدید خود از هاوانا گفت: آلمانی‌ها بودند که سوسیالیسم و کمونیسم را ابداع کردند. ۴۰ سال بعد از تجربه آلمان دموکراتیک، آنان به روشنی برای اقتصاد بازار آزاد و علیه اقتصاد دولتی تصمیم گرفتند. کوبایی‌ها هنوز به سوسیالیسم چسبیده‌اند. ۴۰ سال بعد از پیروزی انقلاب، کوبا هنوز هم در همین راه باقی خواهد ماند؟

● کارلوس لاگه: ما در راه سوسیالیسم می‌مانیم. دلیلی وجود ندارد که از این راه خارج

چارچوب سیستم سوسیالیستی انجام گرفته و خواهد گرفت. هدف آن پیوند اقتصاد ما با اقتصاد جهانی و حفظ مالکیت دولتی است. اگرچه ما امروز سیاست تشویق سرمایه گذاری خارجی توسط بخش خصوصی را دنبال می‌کنیم، اما نه در حال حاضر و نه در آینده از سیاست خصوصی‌سازی پیروی نخواهیم کرد. ما به تنویرالایسم اعتقاد نداریم. سیاست درهای باز اقتصادی را پی‌نگرفته‌ایم که کشورمان را به فروش برسانیم.



● آقای لاگه، شما معمار بازسازی اقتصادی کوبا هستید، روند آتی این پروسه چگونه خواهد بود؟

○ ما این پروسه را ادامه می‌دهیم. ما باید اقتصادمان را با تغییرات ساختاری اقتصاد جهانی تطبیق دهیم. ما در دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. این پروسه نه تنها بازگشت‌ناپذیر است، بلکه ابعاد آن فراگیر و عمیق‌تر خواهد شد. مهمترین بخش اقتصادی در این دوران برای کوبا بخش خدمات خواهد بود. به همین دلیل در سالهای گذشته ما در بخش صنعت توریسم سرمایه گذاری کردیم و آن را توسعه دادیم. توریسم ما سالانه ۲۰ درصد رشد نشان می‌دهد. ضمناً مبادلات توریستی با آلمان ۸۰ درصد افزایش یافته است. ما امسال ۲۵۰ هزار توریست آلمانی در کوبا خواهیم داشت.

● این به این مفهوم است که کوبا در راه بروی اقتصاد بازار آزاد باز خواهد کرد؟

○ با تاکید می‌گویم، همه تحولات گذشته و آینده در

شک «یورو» به استحکام روابط اروپا با کوبا کمک خواهد کرد. به همین دلیل ما از آغاز ماه جولای سال جاری تمام ترانسفرهای مالی خود با کشورهای عضو اتحادیه اروپا را با «یورو» انجام می‌دهیم.

● خوب این وابستگی کوبا به دلار را کاهش می‌دهد، اما در عوض به جای دو ارز حالا شما سه ارز رویرو هستید.

○ در عرصه تجارت خارجی، از مزایای آن است که با چند ارز فعالیت شود. در عرصه داخلی، وضعیت موجود موقتی است. هدف این است که ارز رایج کوبا هرچه قوی‌تر شود و البته بدون اینکه تجارت با دلار را دوباره ممنوع کنیم. اگر در آغاز پروسه بازسازی اقتصادی در سال ۱۹۹۵ که در اختیار داشتن دلار ممنوع بود و شاید ۱۰ درصد سردم دلار در اختیار داشتند، اکنون بیش از ۵۰ درصد از مردم به این ارز دسترسی دارند و از آن در مبادلات تجاری استفاده می‌کنند و هر روز بر تعدادشان نیز افزوده می‌شود.

معنی است که ما دسترسی به بازارهای مالی و امکان بهره‌گیری از وام‌های طولانی‌مدت نداریم. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تحت کنترل آمریکا است. آنها امضای قرارداد ضمانت مالی بدهکاری را در «کلپ پاریس» بلوکه کرده‌اند. بدون این قرارداد ما حتی امکان دریافت وام مالی از سایر دولتها را نداریم.

● اما شما که از بازارهای خصوصی مالی وام تهیه می‌کنید.

○ بله. اما وام‌های کوتاه مدت یک ساله و با بهره ۱۵ درصدی. ● کوبا چقدر بدهکاری خارجی دارد؟

○ بنا بر گزارش مالی سالانه بانک مرکزی کوبا در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۸ بدهکاری خارجی ما برابر ۱۱/۲ میلیارد دلار بوده است.

● فکر می‌کنید واحد ارزی «یورو» در میان مدت تغییری در بحران مالی کوبا بوجود می‌آورد؟

○ ما به حضور «یورو» بعنوان آلترناتیو دلار در بازارهای جهانی خیرمقدم می‌گویم. بدون